

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اندوخته خداوند

(چهل حدیث درباره عدالت گستر جهان)

تألیف
هادی نجفی

ترجمه و توضیح
جویا جهانبخش

نام کتاب: اندوخته خداوند

تألیف: هادی نجفی

ترجمه و توضیح: جويا جهانبخش

حروفچینی و صفحه‌آرایی: رضا سلگی و محمود خانی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۲

تیراژ: ۳۱۰۰ نسخه

شابک:

قیمت:

چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر لیلی

ناشر: انتشارات حروفیه

تهران، ص. پ: ۵۳۳ - ۱۶۳۱۵ - تلفن: ۰۹۱۱۲۳۸۰۲۶۳ - ۳۱۳۶۴۰۴

إهداء

ای اندوخته خداوند در زمین و ای حجتِ خدا بر بندگانش! ای
أبو القاسم محمد بن حسنِ عسکری! این رساله را که سرمایه اندک من
است به تو پیشکش می‌کنم.

«يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ
مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي
الْمُتَصَدِّقِينَ»

(ای عزیز! ما و کسان ما را سختی رسیده است؛ و
سرمایه‌ای اندک آورده‌ایم؛ پیمانمان را تمام و کمال
بپیما، و به ما دهش کن؛ همانا خداوند دهش‌کنندگان
را پاداش می‌دهد).

به امید آنکه پذیری
مؤلف

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ
يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

(سورة أنبياء، ۱۰۵ / و در زبور، از پسِ ذِکْرٍ [به قولی]:

تورات]، نوشته‌ایم که زمین را بندگانِ شایسته من میراث بَرند).

فهرست مطالب

| | |
|----|--|
| ۱۳ | تمهیدِ ترجمان |
| ۱۳ | I - اسلامِ ناب: اسلامِ ثَقَلَيْنِ |
| ۱۹ | II - مَهْدِيّ الْأُمَمِ و جامعِ الْكَلِمَاتِ |
| ۲۲ | III - غیبت و مهدویّت در نگرشها و نگارشها |
| ۳۲ | IV - چهل حدیث و چهل حدیثِ نگاری |
| ۳۸ | V - دربارهٔ این چهل حدیث و ترجمهٔ آن |
| ۵۱ | پیشگفتار |
| ۵۲ | نخستین کسی که دربارهٔ حضرتِ مهدی (عج) تألیف کرده است |
| ۵۲ | از خاصّه |
| ۵۳ | از عامّه |
| ۵۹ | فصلِ نخست - گفتارها |
| ۶۱ | حضرتِ مهدی (عج) در باورِ امامیه |
| ۷۱ | مهدی (عج) نزد اهلِ سنّت و جماعت |

- فصل دوم - أحادیث ۸۵
- حدیث نخست - حدیث لوح ۸۷
- حدیث دوم - نص خداوند بر حضرت قائم (عج) ۱۰۱
- حدیث سوم - نص پیامبر ﷺ بر حضرت قائم (عج) ۱۰۷
- حدیث چهارم - نص امام علی علیه السلام بر حضرت قائم (عج) ۱۱۳
- حدیث پنجم - نص امام حسن علیه السلام بر حضرت قائم (عج) ۱۱۷
- حدیث ششم - نص امام حسین علیه السلام بر حضرت قائم (عج) ۱۲۳
- حدیث هفتم - نص امام سجاد علیه السلام بر حضرت قائم (عج) ۱۲۷
- حدیث هشتم - نص امام باقر علیه السلام بر حضرت قائم (عج) ۱۳۷
- حدیث نهم - نص امام صادق علیه السلام بر حضرت قائم (عج) ۱۴۳
- حدیث دهم - نص امام کاظم علیه السلام بر حضرت قائم (عج) ۱۴۹
- حدیث یازدهم - نص امام رضا علیه السلام بر حضرت قائم (عج) ۱۵۳
- حدیث دوازدهم - نص امام جواد علیه السلام بر حضرت قائم (عج) ۱۷۱
- حدیث سیزدهم - نص امام هادی علیه السلام بر حضرت قائم (عج) ۱۷۷
- حدیث چهاردهم - نص امام عسکری علیه السلام بر فرزندش حضرت قائم (عج) ۱۸۱
- حدیث پانزدهم - نص حضرت قائم (عج) بر خویشان و رد آن حضرت بر جعفر بن علی .. ۱۸۷
- حدیث شانزدهم - حضرت قائم (عج) از فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام است ۱۹۷
- حدیث هفدهم - حضرت قائم (عج) از فرزندان سرور زنان جهان علیه السلام است ۲۰۱
- حدیث هجدهم - حضرت قائم (عج) از فرزندان سبطین علیه السلام است ۲۰۵
- حدیث نوزدهم - حضرت قائم (عج) نهمین نسل از فرزندان امام حسین علیه السلام است ۲۱۵
- حدیث بیستم - هرکه حضرت قائم (عج) را انکار کند، ائمه پیش از آن حضرت را انکار کرده است ۲۱۹
- حدیث بیست و یکم - هراس جباران از حضرت قائم (عج) ۲۲۳
- حدیث بیست و دوم - حضرت قائم (عج) دو غیبت دارد ۲۲۷
- حدیث بیست و سوم - حضرت قائم (عج) را غیبتی طولانی است ۲۳۱

| | |
|-----|--|
| ۲۴۷ | حدیث بیست و چهارم - عَلَتْ غَیْبَت حدیث بیست و پنجم - سود بُردن و بهره‌مندی مردمان از حضرت قائم (عج) در |
| ۲۵۳ | زمانِ غیبت |
| ۲۶۱ | حدیث بیست و ششم - تمسک به دین در زمانِ غیبت |
| ۲۶۵ | حدیث بیست و هفتم - عبادت در روزگارِ غیبت، از عبادت در زمانِ ظهور افضل است ... |
| ۲۷۵ | حدیث بیست و هشتم - پاداشِ منتظر |
| ۲۷۹ | حدیث بیست و نهم - کسانی که حضرت قائم (عج) را دیده‌اند |
| ۲۸۹ | حدیث سی‌ام - شمائلِ حضرت قائم (عج) |
| ۲۹۳ | حدیث سی و یکم - طولِ عمرِ حضرت قائم (عج) |
| ۳۰۳ | حدیث سی و دوم - علاماتِ ظهورِ حضرت قائم (عج) |
| ۳۰۹ | حدیث سی و سوم - دَجَال |
| ۳۲۱ | حدیث سی و چهارم - زمینه‌چینی برای حضرت قائم (عج) |
| ۳۲۵ | حدیث سی و پنجم - قُم پیش از ظهورِ حضرت قائم (عج) |
| ۳۲۹ | حدیث سی و ششم - حضرت قائم (عج) زمین را از قسط و عدل پُر می‌کند |
| ۳۳۳ | حدیث سی و هفتم - حضرت قائم (عج) پیشنمازِ حضرت عیسی بن مریم <small>علیها السلام</small> می‌شود .. |
| ۳۳۷ | حدیث سی و هشتم - رَجَعَتِ مؤمنان در ظهورِ حضرت قائم (عج) |
| ۳۴۱ | حدیث سی و نهم - بیعت با حضرت قائم (عج) |
| ۳۴۵ | حدیث چهلم - حضرت مهدی (عج) در نهج‌البلاغه |
| ۳۵۱ | نیایش |
| ۳۵۷ | مهمترین منابعِ تألیف |
| ۳۶۱ | فهرستِ پاره‌ای از مآخذِ ترجمه |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُونَ الْأُمَمِ

الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ

السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا

تمهیدِ ترجمان

I- إسلام ناب: إسلام ثقلین

از بهترین آفریدگان و سرور پیمبران، حضرت مصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ،
مروی است که فرمود: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى
لِلْغُرَبَاءِ»^۱ (یعنی: اسلام غریب آغاز شد و زودا که - بدانسان که آغاز گردید - غریب
گردد؛ پس خوشا به حالِ غریبان!).

هم لفظ این حدیث با لختی تفاوت باز هم روایت گردیده^۱ و هم به
گونه‌های مختلف تفسیر و تبیین و توجیه شده است. فی‌الجمله، حدیث مشهور و
پُربرکتی است که اندیشه‌گرانِ اسلامی و مُشفقانِ اقالیمِ قبله، در ادوارِ مختلف،

میوه‌های رنگین و شیرین از شاخسارِ آن فر استانده‌اند.

شیخِ جلیلِ دیرین، صدوق (۳۱۱ - ۳۸۱ ه. ق.) - قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ - ،
تقریری دلپسند از معنایِ مُستفادِ خویش به دست داده و این حدیث را چونان
نگینی بر تارکِ انگشتی نهاده، که دریغ می‌آید در اینجا باز گفته نیاید. شیخِ صدوق
بیان می‌کند که حالِ پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - پیش از بُبُوتِ به حالِ إمامِ زمانِ ما
- عَلَيْهِ السَّلَام - در این روزگار، می‌مانست؛ زیرا در آن روزگار تنها عُلَمایِ دین و راهبان
و شماری اندک از این دست که اُخبارِ کتابهایِ آسمانی و سخنانِ پیامبرانِ پیشین
- عَلَيْهِمُ السَّلَام - به ایشان رسیده بود، از بشارتِ بُبُوتِ آن حضرت آگاهی داشتند و
إسلام در میانِ آنان غریب بود و اگر کسی از خداوند می‌خواست که زودتر بشارتش
را مُحَقَّقِ گرداند و آن حضرت را مبعوث سازد، جاهلان و گمراهان او را موردِ خنده
و استهزاء قرار می‌دادند و به او می‌گفتند: این پیامبر که معتقدید پیامبرِ شمشیر است
و دعوتش مشرق و مغرب را فرامی‌گیرد و پادشاهانِ زمین به فرمانش گردن می‌نهند
کی می‌آید؟ امروز هم جاهلان به ما می‌گویند: این مهدی که معتقدید بی‌گمان ظهور
می‌کند، کی می‌آید؟!؛ برخی مُنکِرِ آن حضرت می‌شوند و برخی به حَقَّانیتش
اعتراف می‌کنند. باری، پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرموده است: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ
غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»، و اسلام در این روزگار (روزگارِ غَیْبِ
كُبری) بدانسان که آغاز شده بود، غریب گردیده و دیر نمی‌گذرد که - چنان‌که با
بعثتِ رسولِ خدا نیرو گرفت - با ظهورِ ولیّ و حجتِ خداوند نیرومند گردد و -
همانطور که دیده‌ منتظرانِ رسولِ خدا پس از بعثت روشن شد - چشمِ منتظران و
معتقدانِ آن حضرت روشن شود؛ و خدایِ متعال وعده‌ای را که به اولیایش داده
است، به انجام خواهد رسانید.^۲

آنگونه که شریفِ رضی (۳۵۹ - ۴۰۴ ه. ق.) - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ أَزْوَاجِهِ - ، در

شرح حدیثِ غربتِ اسلام، می‌گوید، پیامبرِ اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - اسلام را در آغازِ کارش به مردی غریب مانده فرموده‌اند که از یار و دیار دور و نابر خوردارست؛ زیرا اسلام در آغازِ ظهورِ خویش بر این صفت بود تا پایه‌هایش استوار و یارانش بسیار شد و قامتِ راست کرد و گردنِ افراشت. در عبارتِ «سَيَعُودُ غَرِيْبًا» هم مُرادِ آن حضرت، این است که اسلام از حیثِ قَلْبِ شَمَارِ کسانِی که به شرائعش عمل کنند و هنجارهایش را پاس دارند، به همان حالِ نخستین و غُرْبَتِ پیشین باز می‌گردد.^۳

بطَّع در چُنین حالی که مدَّعیانِ مسلمانی بسیار خواهند شد و عاملان و عالمان به شُؤن و شعائرِ آن اندک، غُرْبَتِ قَرِینِ غَرَابَتِ است و اسلامِ راستین که امامِ غائب - عَجَلُ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ - به آن دعوت می‌کند، در دیدهٔ مدَّعیانِ پُرشمار، غریب و بیگانه خواهد نمود و دعوتی نو خواهد بود؛ این همان معنایِ باریکی است که در برخی از مآثورات، هم‌نشینِ یادِ اسلامِ غریب شده است.^۴

آری،

بهر این گفت آن نَبِیِّ مُسْتَجِیْبِ رَمِزِ الْإِسْلَامِ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ^۵

در چُنین حال و هوائی که کسانِی چون شیخِ جلیلِ دیرین، صدوق - قُدَسِ سِرُّهُ -، به آغازِ زمانهٔ غُرْبَتِ و استقرارِ روزگارِ عُسْرَتِ گواهی داده‌اند، زیرکیِ مؤمنانه و اَدَبِ انتظارِ اقتضا می‌کند آدمی خود را به خیمه و خرگاهِ آن «غریبان» خوشِ حالِ نیکوِ خصالِ دررِ سَآئِدِ، و اگر از آنان نشد، دستِ کم به ایشان ماندگی یابد؛ کسانِی که «يُضِلُّوْنَ إِذَا فَسَدَ النَّاسُ»^۶.

*

در جامعهٔ کنونی ما، گروهها و رَوْندهایِ مختلفی، دانسته و نادانسته، کمتر غَرَضُ و رَزَانَه و بیشتر خیر خواهانه، دینِ و رَزِیِ عَاطِفِی و دینِ گَرَائِیِ اِحْسَاسِی را دامن می‌زنند و در مجالس و محافل و گفتار و نوشتار، پیر و جوان را تشویق و مدد می‌کنند

تا از راه عاطفه و احساس و شور و حیرت، آبی به آسیابِ دیانتِ خویش بریزند. این دین‌ورزیِ عاطفی و احساسی - که بیشتر از آبخورِ مفاهیم و وقایعِ حیرت‌افکن، چون قِصص و کرامات و منامات، سیراب می‌شود -، در جایِ خویش حسِناتی دارد و ضرورتی. لیک متأسفانه به آفاتی چند نیز دچار شده است و می‌شود که سَیِّئَاتِ این آفات را نمی‌توان و نباید دستِ کم گرفت.

نخستین آفت، آن است که چون دین‌ورزیِ عاطفی و احساسی، به اندازهٔ دین‌ورزیِ معرفتی و استدلالی، میزان و هنجار و حدّ و مرزِ برنمی‌تابد و باسانیِ مهار نمی‌شود، هر از چندگاهی در ورطهٔ «غُلُو» و «تقصیر» فرومی‌غلطد و آبستنِ فرقه‌سازی و فرقه‌بازی و انشعاب می‌گردد.

دومین آفت، آن است که چون این نحوهٔ دینداری، بیشتر بازیسته به دریافت و احساسِ خودِ شخص است و به آسانی قابلِ انتقال و توصیف و ترجمه نیست، و از همین رهگذر دفاع از آن و همچنین تبلیغ و ترویج و دعوت به آن نیز، با محدودیتِ روبروست، باسانیِ موردِ هجومِ خصوم واقع می‌شود و زود از پا درمی‌آید.

سومین آفت، آن است که شعلهٔ دین‌گراییِ احساسی و دینداریِ عاطفی، همان‌طور که با یک بارقه و مشاهدهٔ زبانه می‌کشد، سرعت و زودتر از آنچه انتظار می‌رود هم فرو می‌میرد و به سردی می‌گراید.

تجربهٔ تاریخی به ما آموخته است کسانی که بخاطرِ شیفتگی به برخی اشخاص و رَوَندَهایِ مُتَنَسَّب به اسلام، در مسلمانیِ گَرَم‌پو شده‌اند، اگر ذاتِ اسلام و نهادِ دیانت را نشناسند، با کوچکترین لغزش و ترکِ اولایِ آن اشخاص و رَوَندها، از اسلام و اسلامیتِ سرخورده می‌شوند و حسابِ دین و دینداران را یک کاسه می‌کنند.

در حدیثی تَبَّه‌آفرین از امام صادق - علیه‌السلام - آمده است که آن حضرت

فرمود: «مَنْ دَخَلَ فِي هَذَا الدِّينِ بِالرِّجَالِ أَخْرَجَهُ مِنْهُ الرِّجَالُ كَمَا أَدْخَلُوهُ فِيهِ، وَ مَنْ دَخَلَ فِيهِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ»^۷ (یعنی: هرکه با کسان [/ این و آن] در این دین درآید، کسان [/ این و آن] او را همانگونه که بدین دین درآورده‌اند از آن بیرون می‌برند؛ و هرکه با کتاب و سنت در آن درآید، کوهها پیش از آن که او از جا برود، از جا می‌روند).

این حدیث شریف، آسیب شناسانه، برگوشه‌ای از آفات دینداری سطحی کسانی انگشت می‌نهد که بخاطر این و آن، و نه به هدایت کتاب و سنت، به دین روی می‌آورند و از همین روی نیز درخت ایمان و عملشان شکوفا و استوار و ریشه‌دار نمی‌شود.

نکته‌ای که نباید ناگفته گذاشت، این است که دینداری مستفاد از «کتاب» و «سنت»، همانگونه که احساسی و عاطفی صرف نیست، استدلالی و برهانی محض نیز به شمار نمی‌رود؛ و اگر صرفاً استدلالی و برهانی و متکلمانه و فیلسوفانه بود، از بُن به همان جمود و خمود و خشکی و ملالت و بی‌طراوتی دینداری استدلالی صرف، دچار می‌آمد.

کتاب و سنت، هم کامه‌های استدلالی و معرفتی و برهانی دینداران را برمی‌آورد، و هم عشق و عاطفه و احساس را گرم می‌دارد و به تکاپو می‌افکند.

از یک منظر، سیر تعادل اسلام کتاب و سنت، و دوری این گونه دین‌ورزی از افراط و تفریط و غلو و تقصیر، همین است. فقیهان و عارفان و متکلمان و سالکان و متفلسفان نیز، هرچند همه از سرچشمه خورشید مسلمانان آب برگرفته و جان و دل و خرد خود را به فروغ «چراغ مصطفوی (ص)» روشن داشته‌اند، تنها جلوه‌ای از جلوه‌ها و گوشه‌ای از گوشه‌های این حقیقت واجد ابعاد و اضلاع را دیده و ستانده‌اند.

درست از همینجا، سخن آن عزیز راهی به دهی می‌برد، که می‌فرمود: «نه متکلمم و نه متفلسف و نه متصوفم و نه متکلیف؛ بلکه مقلد قرآن و حدیث و تابع اهل بیت آن سرور؛ از سخنان حیرت‌افزای طوایف اربع ملول و برکرانه، و از ماسوای قرآن مجید و حدیث اهل بیت، آنچه بدین دو آشنا نباشد، بیگانه».^۸

باری «گر بگویم این سخن بیحد شود»^۹. ... درد و دریغ و تألم و تأمل در آن بود که موجی حیرت‌افکن و احساس‌پرور در جامعه ما روان گردیده است؛ اندک‌اندک ثمرات نامبارک این افراط رخ می‌نماید، و آسیب‌پذیری و استعداد انحراف که در این شورانگیزی بی‌محابا هست، دینداری دینداران را به مخاطره می‌افکند.

علی‌الخصوص در مباحث مربوط به مهدویت و حجت منتظر - عجل الله تعالی فی ظهوره -، عوام‌زدگان و عامی‌اندیشان گرمپوئی می‌کنند و در سوک و سرور و منبر و ... به فضائی دامن می‌زنند که مدعیان و شیادان و دجال‌کیشان فراوان در دل خود می‌پرورد، و از مکتب، مکسب می‌سازد، و حقیقت قرآنی - حدیثی مهدویت را در پس أهواء و أغراض و بانگ و هیاهوی غوغا، محبوب می‌دارد.

یگانه‌ترین مفید و مجرب و مسلم بدرآمدن از این فتنه نقاب‌زده و اصلاح‌وضع موجود و احیاء حقیقت دینی مهدویت، همان یگانه‌راه هر اصلاح و احیاء دینی دیگر، یعنی «بازگشت به کتاب و سنت»، است.

شیخ بزرگوار، ابن ابی زینب نعمانی، تنها سبب حیرانی و ابتلای شماری از اهل روزگار خود را که عاقبت از مذهب حق منحرف شده و به مذاهب اهل باطل گرویده‌اند، «قلت روایت و علم، و عدم درایت و فهم» قلم می‌دهد^{۱۰} و ایشان را سیئه‌روزانی می‌خواند که «در طلب علم نکوشیدند و خود را در فراستدن و روایت آن از معادین صافی‌اش به زحمت یفکندند؛ چه اگر هم روایت می‌کردند و به درایت نمی‌پرداختند، با روایت نکردنشان یکسان بود!»^{۱۱}.

این بلیه، بلیه خاص روزگار ابن ابی زینب - یعنی: سده چهارم هجری و دمدمه‌های غیبت کبری -، نیست؛ بلیه هر روزگاری است که در آن، شیعه از آموختنیهای راستین در دانش دین بازماند و به پیرامون و پیرایه‌های پیرامونی مُشْتَغِل و سرگرم شود.

II - مَهْدِيّ الْأُمَمِ وَ جَامِعِ الْكَلِمِ (عليه السلام)

اندیشه نجات بخشی و اشارت به موعودی که در آخر الزمان خواهد آمد و نظامی مُنطَبِق بر قانونهای الهی و آسمانی پدید خواهد آورد، به طور کلی در ادیان الهی - و حتی به نوعی دیگر، در مکاتب و مسلكهای غیر الهی هم - وجود دارد. اما این که ویژگیهای این موعود چیست و چگونه ظهور خواهد کرد، در همه ادیان الهی یکسان نیست. آنچه در این اندیشه مشترک و همسان است، این است که موعودِ آخر الزمان و مُنْجِيِ إِنْسَانٍ از خاندانِ نُبُوتِ است و به دانش و پرهیزگاری و دیگر خوبیهای پسندیده آراسته و از کژیها و کاستیها مُبرّاست.^{۱۲}

در هر روزگار، و در میان هر قوم و اُمت، و در هر سرزمین که پیامبران الهی - علیه السلام - و حکیمان دین و رُز و گُستراننده تعالیم دینی از «موعودِ آخر الزمان» سخن گفته‌اند، به تعبیر و اصطلاح و نام آشنای همان قوم و سرزمین و روزگار، و در حقیقت، از یک موعود، سخن رانده‌اند، و او مَهْدِيّ مُتَنْظَر - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ علیه - است.^{۱۳}

از بشارتها و اشارتهای ادیان و پیام‌آورانِ پیشین گذشته، در حوزه اسلام و مَهْدَوِيَّتِ روشن و نابِ اسلامی نیز، باور به امام مَهْدِيّ - علیه الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ - در سرتاسر آفاقِ زمانی و مکانیِ اسلام و در نگرشها و نگارشها و مسجد و مدرسه و خانقاه مَطْرَحِ و مَطْمَحِ نَظَرِ بوده و چه در میانِ مفسران و محدثان و چه فقیهان و

متکلمان، از مذاهبِ گوناگون، شناخته و آشنا به شمار می‌آمده است و می‌آید^{۱۴}.
به گفته یکی از دیده‌ورانِ این روزگار، هر چند شیعه به مهدیِ مُنتَظَر - علیه‌السَّلام -
اختصاص دارد، باور به مهدویّت و هنجارِ انتظارِ مُختَصِّ شیعه نیست^{۱۵}.

تشیّع و تسنّن در باور به مهدیِ موعود - علیه‌الصَّلاة و السَّلام - به عنوانِ مُصَلِحِ
فاطمی تبارِ آخِرِ الزَّمان که در احادیثِ نَبوی به ظهور و فعّالیتهای مُصَلِحانه وی
بشارت داده شده، همسان و همداستان اند و عالمانِ اهلِ تسنّن نیز از تواترِ احادیثِ
مهدویّت و قطعیتِ این موضوع سخن گفته‌اند^{۱۶}. تفاوتِ اینجاست که بعضی از
ایشان (برخلافِ بعضی دیگر)، در تعیینِ شخصِ این مُصَلِحِ فاطمی تبار، دچارِ
اشتباه و یا ابهام شده‌اند. نمونه را، بعضی گفته‌اند که مهدیِ موعود - علیه‌السَّلام -
هنوز متولّد نشده است و البتّه بر مُدَّعیِ خود دلیلی ارائه نکرده‌اند^{۱۷}. این نه فقط
مخالفِ عقیده و أدلّه و اسنادِ شیعه است، که با بسیاری از اسنادِ مهمّ خودِ اهلِ
تسنّن نیز نمی‌سازد^{۱۸}.

به هر روی، شیعهٔ امامیه، به عنوانِ طائفهٔ مختص به آن حضرت، روشن‌ترین
آگاهیها را دربارهٔ مهدیِ موعود - علیه‌الصَّلاة و السَّلام - فرا روی می‌نهد.
یکی از عللِ تردیدناپذیرِ روشن‌تر بودنِ آگاهیها و نشانیهای شیعه در این باب،
نسبت به عمومِ اهلِ تسنّن، مقولهٔ نهی از نقل و کتابتِ حدیث است که مدتها جامعهٔ
سُنّی را از این رُکنِ عظیمِ معرفتِ اسلامی محروم داشت^{۱۹}.

علتِ دیگر نیز، آن است که شیعه از صافی‌ترین آبشخور و با بهترین واسطه -
یعنی: مواریثِ علم و معرفت که نزدِ اهلِ بیتِ پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود و
هست - از معارفِ نَبوی بهره‌مند شده است و سالهای متمادی از «بابِ مدینهٔ علم»،
امیرِ مؤمنانِ علی - علیه‌السَّلام -، و اوصیایِ پس از آن حضرت، حدیث شنیده و
دانش آموخته است^{۲۰}.

در درازنای تاریخ، هرچه طوائف دین و رز از معارف و حیانی و انبیائی و اوصیائی دورتر افتادند و بیشتر در ورطه تحریف و انحراف فروغلطیدند، از شناخت «مهدی امم و جامع کلم» - علیه الصلاة و السلام - محروم تر و محجوب تر گردیدند و زمینه ای فراخ از برای پیدائی مدعیان و سوء استفاده کنندگان پدید آوردند. مدعیان مهدویت در جهان اهل تسنن، از ابهامهای عقیدتی عامه بهره بردند و هر از چندگاهی در گوشه ای از جهان اسلام دست به تحرکات سیاسی و نظامی زدند.

در گزارشهای مسیحیان - بویژه به سبب تحریفهایی که در متون صورت گرفته - ابهام بیشتر و بیشتر می شود و بطبع زمینه سوء استفاده نیز فراخ می گردد.^{۲۱} از منظر فرهنگ اسلامی، این سردرگمی های موردی در عرصه سیاست و اجتماع و فرهنگ، در بر سردرگمی و راه ناشناسی شامل تر و کلان تری که نفس «ناشناختن امام» باشد، بس خرد است؛ زیرا «شناختن امام» است که به مینش و کیش دین و رز معنا می بخشد.

حدیث نبوی مشهور «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»^{۲۲} - که آموزه ای متواتر و مقبول نزد فریق مختلف اسلامی را افادت می کند^{۲۳} - ، سخنی دلپذیرست از برای دلهای سخن پذیر، و هشیارگر همه کسانی که می خواهند از نعمت عظیم و منت جسیم مسلمان زیستن و مسلمان مردن و بار دیگر مسلمان برانگیخته شدن برخوردار گردند.

در کتاب شریف کافی آمده است - و حدیث شناسان آن را «صحیح» قلم داده اند^{۲۴} - که امام صادق - علیه السلام - فرمود: «اعرف امامک، فإنک إذا عرفته لم یضرک: تقدم هذا الأمر أو تأخر»^{۲۵} (یعنی: امام خود را بشناس، که چون او را شناختی، تو را زیان نرسد که این امر > یعنی: ظهور دولت حق < پیش افتد یا دیر).

چنان که در این تعالیم نیز ایضاح گردیده است، زیانکار راستین اوست که امامش

را نشانسد، نه آنکه ظهور دولت حق را دریافته.

بدرستی نیز شناختن امام راستین است که آدمی را از خطر انکار پیشوای حق و پیوستن به پیشوایان باطل می‌رهاند.

در حدیثنامه‌ها از امام صادق روایت شده است که فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يَكْلِمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مَنْ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ، وَ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيْبًا»^{۲۶} (یعنی: سه کس اند که خداوند در روز رستاخیز با ایشان سخن نمی‌گوید و پاکشان نمی‌دارد و ایشان را عذابی دردناک است: کسی که ادعای امامتی از جانب خداوند کند که از آن او نباشد، و کسی که امامی را که از جانب خداوند منصوب باشد آگاهانه انکار کند، و کسی که معتقد باشد این دو را در اسلام نصیبی هست).

یکی از اسلام‌شناسان بزرگ این روزگار، پس از آن که در باب اشتراک ادیان در باور به منجی آخر الزمان سخن می‌راند، و از آموزه‌های آئینهای دیر و دور، تا آئین زردشتی، آئینهای هندوان، آئین بودا، یهودیت و مسیحیت در این باب یاد می‌کند، می‌نویسد:

«به همین دلیل حضور در فرهنگهای گوناگون، و در عقاید و کتابهای اُمّت‌ها و ملت‌هاست، که در یکی از زیارت‌های حضرت حُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ (ع) چنین آمده است:

السَّلَامُ عَلَى مَهْدِيِّ الْأُمَّمِ وَ جَامِعِ الْكَلِمِ.

سلام بر مهدی، که اُمّت‌ها از او سخن گفته‌اند، همو که همه اقوام و افکار را متحد می‌کند، و زیر یک پرچم گرد می‌آورد.»^{۲۷}

III - غیبت و مهدویت در نگرشها و نگارشها

آن اندازه در احادیث نبی اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و روایات ائمّه أهل البيت

- علیهم السّلام - درباره حضرت مهدی - عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي فَرَجِهِ الشَّرِيفِ - سخن رفته است که هیچ جای شک و تردیدی در حقّ مهدی - علیه السّلام - و مهدویّت اسلامی نمی ماند. در یک شمارش، چهارصد حدیث نبوی از طُرُقِ أَهْلِ تَسَنُّنٍ و بیش از شش هزار روایت از مجموع طُرُقِ شِيعَةِ و سُنَنِ درباره حضرت مهدی - علیه السّلام - احصا گردیده که رقمی غیر عادی است و در بسیاری از دیگر مسائل اسلامی معروف و قریب به بداهت چنین رقمی دیده نمی شود.^{۲۸}

چنان که شیخ بزرگوار، مفید - أَعْلَى اللَّهُ مَقَامَهُ الشَّرِيفِ - ، خاطر نشان فرموده است، روایات گواه بر وجود امام غائب - علیه السّلام - چندان مستحکم است که اگر کسی مُنْكَرِ آنها شود باید همه روایات مربوط به شریعت اسلامی را انکار کند.^{۲۹}

بدینسان و به سبب همداستانی مسلمانان بر ظهور و خروج آن حضرت - علیه السّلام - است که این امر را از ضروریات دین مبین اسلام قلم داده اند؛ چنان که از شیخ بهاء الدین عاملی - قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ الْعَزِيزِ - ، مشهور به شیخ بهائی (در گذشته به سال ۱۰۳۰ ه. ق.)، پرسش شده که آیا خروج مهدی مُتَنَتَّظَرٌ به طور مُطْلَقٍ از ضروریات به شمار می رود و انکارش موجب ارتداد است؟ شیخ - قَدَسَ سِرُّهُ - نیز پاسخ داده که این امر از ضروریات و انکار آن کُفْرٌ است.^{۳۰}

شماری از عالمانِ أَهْلِ تَسَنُّنٍ نیز تصریح کرده اند احادیثِ مَهْدَوِيَّتِ در قالبِ روایاتِ متعدّد از صحابه و تابعان و پسینیانشان نقل گردیده و بر سر هم موجبِ «عِلْمِ قَطْعِي» است، بدانسان که ایمان به ظهورِ مهدی - علیه السّلام - را واجب و از اجزای عقائد رسمیِ أَهْلِ سُنَّتِ و جماعت ساخته است.^{۳۱}

در پاره‌ای از منابعِ أَهْلِ تَسَنُّنٍ از حضرت رسولِ اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - روایت گردیده است که فرمودند: «مَنْ أَنْكَرَ خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ» (یعنی: هرکس خروجِ مهدی را انکار کند کافر شده)؛ و به لفظِ دیگر: «مَنْ كَذَّبَ بِالْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ»

(یعنی: هرکس مهدی را دروغ شمرَد کافر شده) ۳۲.

شواهد تاریخی متعدّد و گزارشهایی که از برخی گفتارهای صدرِ اسلام بازمانده است، نشان می‌دهد که مقولهٔ مهدویت تا چه اندازه نزد صحابه و تابعان مُسَلَّم و تردیدناپذیر بوده ۳۳.

بطّبع، با رواجِ کتابتِ حدیثِ میانِ اهلِ تسنّن، این معنا و احادیثِ مربوط به آن در جوامع و کتابهای حدیثی نیز ثبت و ضبط گردید.

نمونه را، یکی از حدیثنامه‌های اهلِ تسنّن که حدیثِ مهدی - علیه‌السلام - و مهدویت در آن هست ۳۴، حدیثنامهٔ بخاری است و مؤلفِ این حدیثنامه، یعنی محمّد بن اسماعیل بخاری، معاصرِ امامِ جواد و امامِ هادی و امامِ عسکری - علیهم‌السلام - بوده و در زمانی حدیثنامهٔ خود را نوشته که هنوز امامِ مهدی - علیه‌السلام - ولادت نیافته بود ۳۵.

رواجِ احادیث و اندیشهٔ مهدویت در میانِ شیعه هم که شاید حاجت به یادآوری نداشته باشد. میزانِ طرح و بحثِ دائمیِ این اندیشه و احادیث، از جمیع کُتبی که به حدیث و تاریخ و فرّقِ شیعه پرداخته‌اند، هویدا است.

قابلِ توجّه است که این میزانِ نشر و رواجِ اخبارِ مهدوی، در حالی است که ائمّهٔ اهل‌البیت - علیهم‌السلام - بخاطرِ پاره‌ای تنگناهای سیاسی و اجتماعی با احتیاط و تحفّظِ لازم به طرحِ موضوعِ مهدویت می‌پرداختند و بناچار می‌بایست حرکتی انجام نگیرد که زمینهٔ تعرّضِ حکومتی یا هرگونه سوءِ قصد به این جانشینِ شایستهٔ امامِ یازدهم - علیه‌السلام - فراهم آید ۳۶.

پس از وفاتِ هریک از ائمّهٔ اهل‌البیت - علیهم‌السلام -، اشتباه و یا سوءِ استفاده از احادیث و مفاهیمِ مهدویت، شماری از شیعیان را به سوی پنداری نادرست و یا مدّعیانی دروغین می‌کشاند و انشعاب و افتراقی کوچک یا بزرگ در بدنهٔ جامعهٔ

شیعی پدید می‌آورد. این امر خود بر خطورتِ موضوعِ مهدویت می‌افزود و طبیعی بود که ائمه - علیهم‌السلام - و یارانِ دانا و دانشوران در راه تبیین هرچه بیشترِ شخصیتِ حضرتِ مهدی - علیه‌السلام - بیشتر بکوشند و بدین‌سان بیش از پیش و با حساسیتِ فراوان از مهدویت‌های دروغین و ادعائی و پندارهای باطل پرده بگیرند.^{۳۷}

وقوعِ ناگزیرِ غیبت، اگر با تمهیدات و زمینه‌چینی فرهنگی و شناختی کافی همراه نمی‌بود، می‌توانست جامعه شیعیِ خوگر به «حضور» را، بکلی متزلزل و نابود کند. غیبتِ صغری در درازنای تقریباً هفتاد ساله‌اش، اُمت را از تجربه پیوندِ مستمر و نیمه‌مستقیم با امام دوازدهم - علیه‌السلام - برخوردار ساخت و وجودِ عینی او را برای نسلهائی از اُمت ملموس گردانید و خبرِ حضورِ وی را به نحوی تردیدناپذیر مُسَجَّل کرد؛ وجودی بیرون از ساحتِ منقولات و ماثورات و حضوری مؤثر و راهگشا که امکانِ پرسش و پاسخ و داد و ستد با آن حضرت را ممکن می‌ساخت.^{۳۸}

اهمیتِ تبیینِ پُرسمانِ غیبت و تثبیتِ عقیده به امام دوازدهم - علیه‌السلام - ، باعث آمد که یکی از ارکانِ اصلیِ فعالیتِ نایبانِ چهارگانه‌روزگارِ غیبتِ صغری، رفعِ شک و تردید و پاسخ‌گفتن به پرسشها و ابهامها در بابِ آن حضرت باشد. در همین راستا خودِ امام - علیه‌السلام - نیزگاهِ إرشادات و بیاناتی فرموده‌اند؛ چنان که در میانِ توقیعاتی که هم اکنون از آن حضرت در دست هست برخی در پیوند با همین موضوع است.^{۳۹}

گزارشهای مورخان و متکلمان و ملل و نحل نگاران نشان می‌دهد اکثر قریب به اتفاق انشعابات که پس از درگذشتِ امامِ عسکری - علیه‌السلام - در میان شیعیان پدید آمد، بزودی نابود و ناپدید شد و تنها مذهب شیعی که توانست حضور خود را در مرکزِ خلافتِ مسلمانان حفظ کند و با اکثریتِ قاطع به حیاتِ دینی و فرهنگی‌اش

ادامه دهد، همین تشیع دوازده‌امامی کنونی بود که به پیشوایی فرزند امام عسکری - علیه‌السلام -، یعنی: حضرت حجة بن الحسن - علیهما‌السلام -، قائل بوده و هست. این نشانگر آن است که اقدامات صورت گرفته و مقدماتی که از پیش برای چنین تحوّل عظیمی ترتیب داده شده بود، کامیاب بوده و از گرفتاری اکثریت شیعه در وادی تفرقه و انشعابهای مُخَرَّب جلوگیری کرده است.^{۴۰} با اینهمه، پی‌گرفتن این راه و تحکیم و تبیین عقائد شیعه در این باب هم‌چنان خطیر و ضرور بود.

عالمان شیعه از همان آغاز روزگار غیبت به تبیین مکتوب این حقیقت دینی اهتمام کردند و کوشیدند در نوشتارهای خویش شبهه‌ها و حیرت‌های زاده در پیرامون غیبت را پاسخ بگویند و بزاینده. در این راستا، در سده‌های نخستین غالباً از سه «اسلوب نگارشی-نگارشی»ی ویژه بهره بُردند:

۱. اسلوب محدثانه متکی بر اخبار و آثار:

در این شیوه نصوص و مرویات وارد شده در باب غیبت و باور به آن، گردآوری می‌شد و تواتر این معنا-به نحوی که هیچ‌انکاری را برنتابد و طُرُقِ روائی آن از شیعه و سنی فرا دید آید - خاطر نشان می‌گردید.

شیوخ بزرگوار، کلینی و نعمانی و صدوق، «غیبت‌نامه»های خود را در همین قالب به قلم آوردند. عالمان سنی هم بدین روش کتابها و رساله‌هایی درباره مه‌دویت نگاشتند.

۲. اسلوب متکلمانه متکی بر اندیشه و استدلال:

در این شیوه با أدله عقلی و استدلال درباره روائی غیبت و عدم منافات آن با اصول پذیرفته و فروع ثابت دینی گفتگو می‌شود و شبهات و تشکیکات را از این طریق پاسخ می‌گویند.

صدها متکلم بزرگ شیعه، کسانی چون ابن‌قبه رازی و ابوسهل نوبختی و شیخ

مُفید و سید مرتضی و دیگران و...، از این منظر درباره غیبتِ امام زمان - علیه السلام - قلمفرسائی کرده‌اند.

۳. أسلوبِ جمع بین حدیث و کلام:

در این شیوه بین دوروشِ پیشگفته جمع می‌کنند؛ هم أدله و مناقشاتِ عقلی را یاد می‌کنند و هم آثار و اخبار را.

شیخ علی بن بابویه قمی، پدرِ صدوق، در کتابِ الإمامة و التبصرة من الحيرة، و شیخ طوسی در الغیبة، در این مسلکِ سلوک نموده‌اند.

البته باید دانست سلوک در هریک از دو مسلکِ پیشگفته نیز به معنای بیگانگی و بی‌بهرگی از مسلکِ دیگر نبوده و نیست. نظر، به صبغه غالبِ نگرش و نگارش است؛ ورنه، هم مُحَدِّثان در نگارشهای خویش استدلالاتِ متکلیمانه آورده‌اند، و هم متکلیمان به احادیث و اخبار استناد کرده‌اند.^{۴۱}

*

احادیثِ مهدویت که در حدیثنامه‌های شیعی و سُنی نقل گردیده است - مانند احادیثِ بسیاری از دیگر مباحثِ اسلامی - (به اعتبارِ متن و سند) شامل انواعِ مختلفِ حدیث می‌شود. در میان آنها هم حدیثِ صحیحِ مُتَّفَقٌ علیه هست، و هم حَسَن و هم ضعیف^{۴۲}.

پس جُزئیاتِ همه این احادیث به یک اندازه قابلِ استناد نیست. به عنوانِ مثال، در پاره‌ای از جُزئیاتِ احوالِ پس از ظهور، ای بسا احادیثِ مختلف باشند و لزوماً نتوان در بابِ برخی از کیفیاتِ با قطع و یقین نظر داد. ولی کُلِّیاتِ بحثِ مهدویت و غیبت و ظهور، مُسَلَّم و تردیدناپذیر است. این کُلِّیات از احادیثِ صحیحِ قطعی، و نیز «قدرِ مشترکِ احادیث» که موردِ تَوَاتُرِ معنوی است^{۴۳}، مُسْتَفاد می‌گردد.

در بسیاری از دیگر معانی دینی نیز - خواه اعتقادی و خواه عملی -، بدین حال

بازمی‌خوریم که اصل معنا مورد قطع و یقین و اتفاق آراء است ولی در باب جزئیات آن آراء و وجوه مختلفی مطرح شده و باب داوری و اجتهاد مفتوح مانده. نمونه را، «معاد» از شالوده‌های عقیدتی اسلامی است و مراتب و لوازم آن - مانند «حساب» و «میزان» و «صراط» و «بهشت» و «دوزخ» - همه قطعی و مستدل به آیات و احادیث متواتر می‌باشد؛ لیک در تفصیل کیفیات و جزئیات آن اختلاف هست و بعضی جزئیاتی هم که در پاره‌ای از روایات آمده است، از حیث وضوح و ثبوت و قاطعیت چون کلیات پیشگفته نیست. ازین رو، انسان مسلمان با قطع و یقین به مواردی چون کلیات پیشگفته ایمان می‌آورد و آنها را از ضروریات قلمداد می‌کند، لیک در پاره‌ای جزئیات و کیفیات باب اختلاف و أحياناً مناقشه را مفتوح می‌داند و این اختلاف نیز، به خودی خود، لطمه‌ای به ایمان مسلمان نمی‌زند^{۴۴}.

در مسأله مهدی منتظر - علیه الصلاة والسلام - نیز چنین است. کلیت و اصل آن مورد اجماع و اتفاق جمیع مسلمانان است و حتی کثیری از جزئیات آن مورد اتفاق مذهب شیعه امامی - اعلی الله کلمته العالیة - است؛ لیک در پاره‌ای از کیفیات مربوط به خصوصیات ظهور و حکومت و مدت بقاء، جای اختلاف هست که چاره آن دقت نقادانه‌تر در متن و سند اخبار و احادیث مربوط به این جزئیات است و ای بسا مکشوف شدن برخی از آنها نیز به پس از ظهور امام - عجل الله تعالی فی ظهوره الشریف - موکول شود. پیداست که مکتوم یا مورد اختلاف ماندن این جزئیات، به اصل موضوع و نفس عقیده و ایمان مسلمان گزند نمی‌رساند^{۴۵}.

علائمی از برای ظهور امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در روایات متعدد یاد شده. روایتهای برخی از علائم از حیث سند قوی‌تر و بطبع قابل اعتمادترند و روایتهای برخی از علائم بدان قوت نیستند، و از این روی، همچند دسته نخست نمی‌توان بر آنها تکیه کرد^{۴۶}.

نکته مهمی که باید به یاد داشت، این است که پاره‌ای از اخبار مربوط به رخدادهای عظیم آینده بشر، خالی از نکات و مضامینی شگفت‌انگیز نیست. برخی ظاهرینان که میان «عقل» و «عادت» خلط می‌کنند، به محض برخورد به آنچه «عادی» نباشد، آن را غیر معقول و خردناپذیر می‌شمرند و نام این سهل‌انگاری و بی‌دقتی خود را نیز «نقد عقلی» اخبار می‌گذارند. این در حالی است که آنچه ایشان مخالف عقل خوانده‌اند، معمولاً نه با «مسلّمات عقلیه» ناسازگارست و نه به «مُحالات عقلیه» می‌انجامد، بلکه تنها با عُرف و عادت اختلاف دارد؛ عقل این اُمور را در بُعده «امکان» می‌نهد و مادام که بر امتناع و وقوعشان «برهان» اقامه نشود، از ممکن بودن آنها شانۀ تهی نمی‌کند. اگر هم صحت صدور خبر از «مُخبر صادق» ثابت گردد، چون صدق قول مُخبر صادق را عقل - در علم کلام، با أدله عقلی - تأیید کرده است، به وقوع این مُمکنات یقین می‌کند. پس اگر غرائب مذکور در پیشگوئیها، با «مسلّمات عقلی» منافات نداشته باشد و به «مُحال عقلی» نینجامد، همچنان در بُعده «امکان» است، و اگر معلوم گردد که آن پیشگوئی از «مُخبر صادق» است، عقل نیز بالتبع بر آن صحه می‌گذارد.^{۴۷}

«ایمان به غیب» هم که دین از انسانها مُطالبه می‌کند، درست در همین ساحت است؛ نه خستو شدن به «مُحالات عقلی» و ستیز با «مسلّمات عقلی» - که «دین» خود برای نفی آن مُحالات و تثبیت این مُسلّمات آمده و حافظ «عقل» و تهذیبگر مَناهِج و مَسالک آن است.

در عین آگاهی از این نکات که: اولاً، غرابتِ محتوای حدیث به معنای مُخالفت آن با عقل نیست؛ و ثانیاً، ضعفِ سَنَدِ یک حدیث نیز لزوماً به معنای مردود و سُست و غیر قابل اعتنا بودنِ محتوای آن نمی‌شود، باید بدین معنای مهم نیز مُتَفَطِّن بود که: در معارف اعتقادی، چون به عِلْم و قَطْع نیاز هست، خبر مُتواتر و یا خبری

که شواهد قطعی بر صحّت آن هست، ملاک قرار می‌گیرد، و خبر واحدی که فاقد این خصوصیات است، در معارف اعتقادی حجت نیست^{۴۸}.

البته قبول پاره‌ای از آنچه در بعضی روایات مربوط به امام زمان - علیه السلام - و قیام آن حضرت آمده است، برای اذهان مردمان روزگاران پیش دشوارتر بود تا امروز. در روایات از تواناییهای خارج العاده شخص امام زمان - علیه السلام - و گروهی از یارانشان در زمینه‌های اطلاع‌رسانی و نظامی سخن رفته است، که ذهن امروزی آشنا به پیشرفت روزافزون فن‌آوریهای صوتی و تصویری و ...، آنها را باسانی می‌تواند پذیرفت. انسان امروزی که با پوست و گوشت و استخوانش، اطلاع‌رسانی دقیق و سریع را در اقصای نقاط جهان لمس کرده است، در باب اینگونه اخبار کمتر به انکار و استبعاد می‌گراید^{۴۹}.

به هر روی، در نظر داشتن آن مبانی و معانی، از یکسو، و توجه به حدود و ثغور «قطعی» و «تردیدپذیر» در قلمرو نقلیات، از سوی دیگر، ما را در مواجهه با عموم احادیث، بویژه احادیث مشتمل بر پیشگوییهای شگفت‌انگیز، از افراط و تفریط مصون می‌سازد.

نمونه این مباحث، کیفیات مذکور در باب «دجال» است که در باب جزئیات و اوصاف آن، جای بحث و گفت‌وگو هست.

موضوع آمدن دجال در آخر الزمان و اوصاف و نشانه‌های او و درازگوش او، خاص منقولات و مآثورات شیعه نیست؛ بلکه بیش از آنچه در روایات شیعه هست، از طُرُق اهل تسنن نقل گردیده؛ البته باید در فرصت مناسب اسناد و مدلولات این روایات بدقت مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد و درباره صحّت و سُقم آنها داوری شود تا بتوان آنچه صحیح و معتبرست برگرفت و الباقی را به کناری نهاد^{۵۰}.

برخی کسان، از مفاهیم رمزی و کنائی در اخبار دجال سخن گفته‌اند^{۵۱} که بطبع

پای تأویل را به عرصه فهم این اخبار می‌گشاید. لیک باید در تأویل این اخبار - بسان دیگر عرصه‌های تأویل نصوص - بغایت محتاط بود.

تطبیق دجال و اوصاف و نشانه‌های او و درازگوشش، با برخی از اختراعات کنونی و آینده، یا رئیس دولتی که مادی و واجد دستگاه تبلیغاتی نیرومند باشد، چیزی نیست که بتوان بر آن اعتماد کرد^{۵۲}.

توجه به این نکات علی‌الخصوص از برای وعاظ و مبلغان و اهل منبر ضرورت دارد؛ زیرا در این ابواب حتی اگر صحت متن و سند و تفسیر حدیث نیز مُحَرَز باشد، ای بسا نفس تردیدآفرینی و استبعادزائی آن در ذهن مخاطب، و عدم آمادگی مُسْتَمِع برای توجه به امکان عقلی مُفَادِ آن، مانع متینی برای نقل آن به شمار رود. پیشوایان دین به ما آموخته‌اند که در تحدیث، حدود فهم و توانائی‌های ذهنی و معرفتی مخاطب را ملحوظ کنیم؛ حتی اگر سخنی حق است ولی ذهن و خرد مخاطب، استعداد یا گنجائی پذیرش آن را ندارد و از سر جهل به تکذیب خدا و پیامبرش - صلی الله علیه و آله - می‌پردازد، از بیان این سخن و نشر این حقیقت دم فروبندیم^{۵۳}.

متأسفانه در این روزگار، نه فقط در باب این ظرافت‌های فوق‌العاده، که درباره پاره‌ای از آداب و هنجارهای کلی‌تر و حتی پیش‌پاافتاده نقل حدیث نیز، اینجا و آنجا، شاهد غفلت و إهمال هستیم.

به قول یکی از معاصران: پیشینیان برای اخذ یک حدیث، رنج سفرهای مصر و شام و دیگر بلاد را بر خود هموار می‌کردند، و برای آن که حدیثی را غلط نخوانند و یا روایات ضعیف را نقل نکنند، می‌بایست راههای هشتگانه تحمّل و تلقی حدیث^{۵۴} را طی کنند؛ چه بسا همه کتاب را به طور سماع و قرائت با استاد بخوانند و بشنوند... و اگر کسانی این اصول و ضوابط را رعایت نمی‌کردند... دست کم نقل و

سخنشان در نظر اربابِ قلم و اندیشه و قبیله کلمه - که فنون این علم را می‌شناختند - وزنی نداشت. در مقابل، امروز، این مسأله پُرأهمیت موردِ کم‌اعتنائی و فراموشی قرار گرفته و ای بسا حدیث، بدون توجه به صحت و سُقم و مأخذ آن نوشته و خوانده می‌شود و معنا و مضمونش موردِ بحث و بررسی قرار می‌گیرد و گاه از این راه ابزارِ درازدستی فرهنگی دشمنانِ اسلام و مسلمین فراهم می‌شود.^{۵۵}

بعضی معاصران گمان کرده‌اند که در بابِ احادیثِ مَهدوئیت دقت و حساسیتِ حدیثِ پژوهانه لازم نیست زیرا هیچ «فعل» یا «ترک» - و به تعبیر دیگر: ثمره محسوسِ عملی - بر آنها مترتب نیست! این گمان، خیالی خام و فاقدِ دقتِ محدثانه و متکلمانانه است^{۵۶} که از جانبی، اثرِ عظیمِ «اندیشه» و «اعتقاد» را در «عمل» و رفتارهای کلی و جزئی و برنامه‌ریزیهای حیاتی آدمی، مغفول نهاده، و از جانبِ دیگر، نفسِ مُساهمتِ «باورها» را در سعادت و شقاوتِ نهائیِ انسان ملحوظ نساخته.

التزام به «انتظار» - به عنوانِ یک برنامه پویا و پویائی‌آفرین در حیاتِ دینیِ آحادِ مسلمانان -، خود ناگزیر از دریافت و تصویری روشن و معقول از مَهدوئیت و غیبت و ظهورِ حضرتِ مَهدی - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ - است.

IV - چهل حدیث و چهل حدیث‌نگاری

در احادیثِ اسلامی «حفظِ چهل حدیث» بسیار موردِ ترغیب و ستایش قرار گرفته است.

از نَبِيِّ أَكْرَمٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - روایت شده است که فرمودند: «مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِنْ أَمْرِ دِينِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهَا وَكُنْتُ لَهُ شَافِعًا وَشَهِيدًا»^{۵۷} (یعنی: هر که از برایِ اُمّتِ من^{۵۸}، چهل حدیث از امورِ دینِ اُمّت را حفظ

گُند، خداوند در روزِ رستاخیز او را فقیه [= دین‌شناس] برانگیزد و من او را شفاعتگر و گواه باشم).

از امام صادق - علیه السلام - نیز روایت شده است که فرمودند: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَقِيهًا»^{۵۹} (یعنی: هر که از احادیث ما چهل حدیث حفظ کند، خداوند در روزِ رستاخیز او را دانشور و فقیه [= دین‌شناس] برانگیزد).

این مضمون میانِ خاصه و عامه، مشهورِ مُستَفِیض، و به قولی: مُتَوَاتِر، است.^{۶۰} در این باره که «حفظ» در اینجا به چه معناست، نظریاتِ مختلفی ابراز گردیده. به قولی، مراد، همان از بر کردن و به خاطر سپردن است که در میانِ محدثانِ روزگارِ قدیم معهود و متعارف بوده، و به نقشی در خَواطِر، بیش از رسمِ در دفاتر، اهتمام می‌کرده‌اند. به قولِ دیگر، مراد، حَراست از اندراس و جلوگیری از نابودی است که طُرُقِ مختلفِ حفظ را - اعمّ از به خاطر سپردن و نوشتن و نقل میانِ مردم ولو آنکه از رویِ مکتوب باشد - دربرمی‌گیرد. به قولِ دیگر، مُراد نقلِ حدیث به یکی از وجوهِ مُقَرَّر آن (یعنی: طُرُقِ هشتگانهٔ موردِ اعتنایِ اهلِ درایه در بابِ روایتِ حدیث) است.^{۶۱}

خَبِيرِ فَنِّ حَدِيثِ، مولانا علامه محمدباقرِ مجلسی - اَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ الشَّرِيفِ -، می‌فرماید: حق آن است که حفظ را مراتبی است. ثوابِ حفظ نیز به حَسَبِ مراتبِ آن متفاوت است. یکی از مراتبِ حفظ، همانا حفظِ لفظ است - خواه در خَواطِر باشد و خواه در دَفَاتِر - و تصحیحِ لفظ و استجازه و إجازه و روایتِ لفظِ حدیث. مرتبتِ دوم، حفظِ معانیِ حدیث و اندیشیدن در دقائقِ آن و استنباطِ حکم و معارف از احادیث است. مرتبتِ سوم، حفظ و پاسداشتِ حدیث از راهِ عَمَلِ بدان و موردِ توجّه و تَنَبُّه قرار دادنِ آن است.^{۶۲}

عَلَامَةُ مَجْلِسِي - رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ - خاطر نشان می‌فرماید که ظاهرِ بیشترینهُ اخبار، نشانگرِ تخصیصِ این احادیثِ چهلگانه به امورِ دین از اصولِ عقائد و عباداتِ قلبی و بدنی است، و نه اعمّ از این معانی و دیگر مسائلِ معاملات و احکام؛ بلکه از بعضِ اخبار برمی‌آید که احادیثِ چهلگانه مزبور باید جامعِ اُمّهاتِ عقائد و عبادات و خصالِ ارجمند و کردارهای نیکو باشد^{۶۳}.

عَلَامَةُ مَجْلِسِي - نَوَّرَ اللَّهُ مَرَقَدَةَ الشَّرِيفِ - مراد از «فقیه» و دانشور بر انگیزخته شدنِ حافظِ چهل حدیث را نیز، این می‌داند که خداوند او را مَوْفَّق می‌دارد تا از فقیهانِ عالمِ عاملِ شود؛ احتمالِ دیگر آنکه خداوند هر چند که حافظِ چهل حدیث از فقیهان نباشد، او را به سببِ تَشَبُّه به ایشان، در زمره فقیهان برمی‌انگیزد. «فقیه» نیز در اخبار غالباً بر عالمِ عاملی اطلاق می‌شود که به عیوب و آفاتِ نفسِ بصیر، در بابِ دنیا تارک و زاهد، و در بابِ نَعِيمِ اُخْرَوِي و قُرْب و وصالِ خداوند راغب و مشتاق است^{۶۴}. بلکه مراد از «فقه» در قرآن و حدیث، غالباً بصیرت در علمِ دین است^{۶۵}، و علمِ دین - به قراری که گفته‌اند - علمِ اُخْرَوِي کمالی است، یعنی دانشی که آدمی در نشأه اُخْرَوِي از رهگذر آن به کمالات می‌رسد و در دنیا با عقیده و عمل به آن راه سعادتِ اُخْرَوِي را می‌پوید^{۶۶}.

بعضی خاطر نشان کرده‌اند حدیثِ مشهور «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ» (یعنی: هر که به کسانی ماندگی جست، از ایشان است)، مَوْیِد و مُصَدِّقِ حدیثِ موردِ بحثِ ماست؛ چرا که حفظِ احادیث، پیشه فقیهان و دین‌شناسانِ اُمّت است که در استدلال بر مسائل و ادایِ مواظ و نصایح از آن بهره می‌برند، و کسی که به حفظِ احادیثِ مُبَادَرَت می‌کند بدیشان ماندگی جست است و به مُقْتَضایِ حدیثِ مذکور از ایشان خواهد بود (و در زمره ایشان محشور خواهد گردید)^{۶۷}.

از شافعی و أحمد بن حنبل نقل شده که مقصودِ رسولِ خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آله - از چهل حدیث در روایت «مَنْ حَفِظَ...»، چهل حدیث در فضائلِ امیر مؤمنان علی - علیه السلام - است؛ همچنین نقل گردیده است که بعضی عالمانِ اهلِ تسنن در خواب به شرفِ زیارتِ رسولِ خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - رسیدند و آن بزرگوار سخنِ شافعی را تأیید فرمود^{۶۸}.

یکی از عالمانِ معاصر احتمال داده است این قولِ بعضی اهلِ سنت که حدیثِ موردِ بحث را، به زعمِ کثرتِ نقلها و منابع و تواترِ مضمونش، ضعیف - و حتی در یک قول: موضوع - دانسته‌اند، ناشی از گرایش به خودداری از نقلِ فضائلِ امیر مؤمنان - علیه السلام - باشد^{۶۹}.

این احتمال بسیار بعید است. بویژه از آن‌رو که در میانِ عالمانِ شیعه نیز اصراری بر صحتِ طریقِ حدیثِ مذکور نیست؛ محققِ بزرگواری چون ملا سماعیلِ خواجه‌نوی - قُدَسِ سِرُّه - از ضعفِ سندِ این حدیث سخن رانده و شهرتِ آن را میانِ عامه و خاصه سببِ جبرانِ ضعفِ شمرده^{۷۰}.

آری، این در حالی است که بعضی علمای شیعه نیز از صحتِ آن سخن گفته‌اند^{۷۱}؛ و العِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.

به هر روی، حدیثِ مشهورِ «حَفِظِ چهل حدیث»، سنتِ نگارشی و ویژه‌ای پدید آورد و عالمانِ بزرگی از شیعه و سنی به نگارشِ کتابهایی مشتمل بر چهل حدیث روی آوردند که گاه فقط بر نصوصِ احادیثِ چهلگانه اشتهال داشت و گاه شرح و توضیح و حتی ترجمهٔ احادیث را نیز در بر می‌گرفت. این کتابها را در زبانِ عربی غالباً «کتابِ الأربعین» یا «الأربعون حدیثاً» خوانده‌اند و در فارسی «چهل حدیث» و «أربعین».

قدیمترین چهل حدیث‌هائی که می‌شناسیم علی‌الظاهر در نیمهٔ نخستِ سدهٔ سومِ هجری (همزمان با تدوینِ حدیثنامه‌های ششگانهٔ اهلِ سنتِ موسوم به «صحاح

سَنَّهُ»^{۷۲}) پدید آمده‌اند: یکی به تدوینِ أحمد بنِ حنبلِ نیشابوری (درگذشته به ۲۴۱ هـ. ق.)؛ دیگری به تدوینِ ابوالحسنِ طوسی (محمد بنِ اسلمِ کندی / درگذشته به ۲۴۲ هـ. ق.) که از ثقاتِ محدثانِ خراسان به شمار می‌رفته؛ و ...^{۷۳}.

پس‌تر چهل حدیثِ نویسی متداول‌تر شد و چهل حدیث‌هائی در موضوعاتِ گوناگون به قلم آمد، تا جائی که شمارِ چهل حدیث‌ها در سدهٔ ششم از چهل کتاب می‌گذرد. در تألیفاتِ أحمد بنِ عبدوس بن کاملِ سلمی سراجِ بغدادی (درگذشته به ۲۹۳ هـ. ق.) کتابی به نام کتابِ الأربعین من مسانید المشایخ العشرين عن أصحابِ الأربعین آمده است که می‌نماید چهل حدیثِ نویسی در همان سدهٔ سوم شکوفا شده بوده و شگفت نیست اگر در تألیفاتِ عبدالله بن جعفرِ قشیری (درگذشته به ۵۳۳ هـ. ق.) به کتابِ الأربعین من مسانید المشایخ العشرين من الأصحابِ الأربعین من العوالی باز خوریم.^{۷۴}

در نگارش‌های دانشورِ بزرگِ شیعی، شیخ منتجب‌الدین بن بابویه (درگذشته به سال ۵۸۵ هـ. ق.)، کتابی به نامِ الأربعون حدیثاً من الأربعین عن الأربعین فی فضائلِ أمير المؤمنين (علیه السلام) هست که نشان می‌دهد چهل حدیثِ نویسی واردِ مراحلِ فنی شده و چهل حدیث در موضوعِ خاص (در اینجا: فضائلِ أمير المؤمنين علی علیه السلام) به نقل از چهل تن از مشایخ حدیث در یک کتاب گرد آمده.^{۷۵}

در میانِ چهل حدیث‌هائی که عالمانِ بزرگِ شیعه نوشته‌اند، چهل حدیث‌های شهیدِ اول و علامهٔ مجلسی و شیخ بهاء‌الدین محمدِ عاملی و ابن زُهْرَه حَلَبی - رضوانُ اللّهِ علیهم اجمعین - اشتهار و تداولِ بیشتری داشته است.

شمارِ کتاب‌هایِ چهل حدیثِ تألیف‌شده در تمدنِ اسلامی را تا «هزار» گفته‌اند و این با توجه به روائیِ سنّتِ چهل حدیث‌نگاری و کثرتِ کتاب‌هایِ مفقود و یا هم‌چنان ناشناختهٔ مسلمانان قابلِ استبعاد نیست. آنچه از چهل حدیث‌ها در کتابخانه‌ها هست و در فهرس و مؤلفات یاد شده، شاید به سیصد برسد. تنها حدود صد چهل حدیث در

کشف الظنون و ذیل آن و صد چهل حدیث در الذریعه یاد شده است^{۷۶}. بسیاری از چهل حدیث نگاران مسلمان، موضوع خاصی را برای گردآوردن احادیث چهلگانه مد نظر قرار داده‌اند؛ موضوعاتی چون فضائل و مناقب اهل بیت پیامبر - علیه و علیهم السلام - (به طور عام)، فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - (به طور خاص)، اصول دین، جهاد، زهد، پاره‌ای از فروع عبادات و معاملات، و...^{۷۷}. مهدویت نیز یکی از موضوعهائی بود که چهل حدیث نگاران، از شیعه و سنی، بدان پرداختند.

پاره‌ای از چهل حدیث‌های کهن که درباره حضرت مهدی - علیه السلام - و موضوع مهدویت و غیبت و ظهور آن دادگستر زمین و زمان فراهم آمده است، از این قرار می‌باشد^{۷۸}:

۱. الأربعون حدیثاً فی المهدی / حافظ أبو نعیم أحمد بن عبد الله اصفهانی (در گذشته به سال ۴۳۰ هـ. ق.).

۲. الأربعون حدیثاً فی المهدی / حافظ أبو العلاء همدانی (در گذشته به سال ۵۶۹ هـ. ق.).

۳. الأربعون حدیثاً فی المهدی / سراج الدین بغدادی قزوینی (سده ششم).

۴. کفایة المتهتدی فی معرفة المهدی / سید محمد میرلوحی (در گذشته پس از ۱۰۸۵ هـ. ق.).

۵. کشف الحق / میر محمد صادق خاتون‌آبادی (در گذشته به سال ۱۲۷۲ هـ. ق.). شماری از متأخران و هم‌روزگاران ما نیز به تدوین و تألیف چهل حدیث‌هائی در همین راستا اقدام کرده‌اند^{۷۹}؛ که الأربعون حدیثاً فی من یملا الأرض قسطاً و عدلاً^{۸۰} از این شمارست.

۷- درباره این چهل حدیث و ترجمه آن

زمانی که نویسنده دانشورِ الأربعونَ حَدِيثًا فِي مَنْ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، حجة الإسلام والمسلمین حاج شیخ هادی نجفی - وَفَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى لِمَا يُجِبُّ وَ يَرْضَى -، ترجمه این کتاب را از صاحب این قلم در خواستند، از سر اشتیاقی که به عتبه بوسی معارف اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - داشته و دارم، پذیرفتم؛ بویژه که دوست داشتم بدین بهانه عرض خاکساری خود را به پیشگاه رفیع حضرت بقیة الله، حجة بن الحسن - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ظُهُورِهِ -، عرضه بدارم. کار را نیز آسان می شمردم، و چون برخی از این احادیث و منابع آن، پیشتر نیز به فارسی ترجمه شده بود، می پنداشتم که مرا به پالوده خوردن می فرستند!^{۸۱}

هرچه در کار پیشتر رفتم، از یکسو، شور و اشتیاقم افزون شد، و از سوی دیگر، دانستم ترجمه این احادیث بسیار دشوارتر و تأمل خواه تر از آنست که در آغاز می پنداشتم، و در این میانه، نه فقط به ترجمه، که گاه باید به شرح و تدقیق ضبط حدیث نیز دست یازم. نادرستیهای که در ضبط برخی منابع حدیثی مطبوع مشاهده کردم و افتادگیها و بدخوانیها و سهل انگاریهایی که در پاره ای ترجمه ها دیدم، همه و همه، حکایتگر همان مظلومیت و مهجوریت ثراث حدیثی شیعه بود که بارها و بارها گفته و نوشته و خوانده ایم.

القصة، نه منابعی که در اختیار داشتم - و داریم - به آن صحت و دقت و کارآمدی و کارگشائی بود که گمان می رفت، و نه راه به آن همواری و زودانجامی؛ و اگر نبود لطف خداوند کارساز بنده نواز و عنایت خاصان درگهش، خاصه امام غائب - روحی و أرواح العالمین لِتُرَابٍ مَقْدَمِهِ الْفِدَاء -، این مختصر هرگز سامان نمی پذیرفت.

با اینهمه، ناگزیر باید به قُصور و تقصیر خویش معترف شوم و خاطر نشان کنم: این کاری است که توانسته ام، نه آنچه خواسته ام. تنگی وقت و پافشاری مؤلف

ارجمند بر شتابِ قلم نیز، در زودتر فروبستنِ پرونده این ترجمه و چشم پوشیدن از بازپیرائی بیشتر دخیل بود. اینک باید امید بندم که اگر نکته‌هائی اصلاحی و تکمیلی فرادست آمد، در چاپ دیگر - بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى - اِعمال و اِلحاق گردد. همچنین امیدوار باشم که تا آن زمان از یادآوری‌ها و پیشنهادهای صاحب‌نظران صائب‌نظر بی‌بهره‌نمانم و در بهسازی ترجمه و توضیحات رهین منت عیار سنجان سُخُنْ شناس شوم.

یکی از پرسمانهائی که نظر و تحقیق محدثان و متکلمان و فقیهان امامی را به خود معطوف داشته، و نگرشها و نگارشهائی چند، از رهگذر این عَطْفِ تَوْجُّه و تَأْمُل و تَوَعُّل، پدید آورده است، پُرسمانِ «حُرْمَتِ تَسْمِیَةِ اِمَامِ دَوَاذِمِ - عَجَلِ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ -» است.

گفت‌وگو بر سر این است که آیا بصراحت ذکر کردن نام حضرت مهدی - علیه‌السلام - (که همانا نام رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - است و بارها در مآثورات بدین معنا تصریح شده)، رواست یا نه؟؛ و منشأ گفت‌وگو، روایتها و احادیث مهمی است که از این کار نهی می‌کنند.

بسیاری از عالمانِ امامیه در این باب قائل به تحریم شده‌اند و حتّی میرداماد (ره) در شرع‌التسمیه مدّعی اجماع بر تحریم گردیده و محدّث جزائری (ره) در شرحی که بر عیون‌الأخبار صدوق (قده) نگاشته است تحریم را قولِ بیشترین عالمانِ امامی دانسته^{۸۲}.

در مقابل این اکثریت که تحریم را به طور مطلق و تا زمان ظهور برقرار می‌دانند، برخی تحریم را مشروط به تقیه و خوف دانسته و بعضی مُسْتَنْبِطان هم محدود به دورانِ غَیْبِ صُغْرَى پنداشته‌اند^{۸۳}.

نگارنده این سطور، به هر روی، در ترجمه چهل حدیث حاضر با این معنا سر و کار

داشته و - به رغم میل باطنی و برخلاف احتیاطِ پسندیده در امثال این مواضع - آنجا که مؤلف محترم تصریح به نام مبارک کرده است، تصرّفی نکرده و عین نوشته مؤلف را - که خود دانش‌آموخته فقه و اصول، و حدیث‌پژوه است - ترجمه نموده؛^{۸۴} خاصه که برخی هم در این باب به تفاوت حکم مکتوب و ملفوظ تصریح کرده‌اند^{۸۵} -

وَاللّٰهُ سُبْحٰنُهُ وَ تَعَالٰی اَعْلَمُ وَ عِلْمُهُ اَتْمَّ وَ اَحْكَمُ.

در این ترجمه، اولاً، به إعرابگذاری و مشکول‌سازی متون احادیث دست یازیده‌ام؛ ثانیاً، ترجمه متن حدیث را در پی نصّ عربی قرار داده‌ام؛ و ثالثاً، توضیحات و بازبردها و مطالبی در متن و حاشیه برافزوده‌ام. برای آنکه افزوده‌های ترجمان قابل تمییز باشد، اینجا و آنجا آنها را در میانه دو قلاب شکسته (< >) نهاده‌ام. پس خواننده محترم هر جا - در متن و بینوشتها - به < > بازخورد، عبارات درون آن را از افزوده‌های ترجمان بداند.

نام کوتاه «اندوخته خداوند» را نیز - که اقتباسی است از تعبیر قرآنی «بَقِيَّةُ اللّٰهِ» - ، با موافقت مؤلف - از برای این ترجمه انتخاب کردم.

گمان می‌کنم ترجمه این چهل حدیث، خواندنِ مُنتَخَبی از میراث حدیثی مسلمانان را در موضوع مَهْدَوِيَّت برای خوانندگان فارسی‌زبان تسهیل کرده باشد. ترجمان مدّعی بیش از این ندارد و رَجامندست کسانی که این مُنتَخَبات حدیثی را مطالعه می‌کنند، خود با شوق و اهتمام بیشتر به مطالعه حدیثنامه‌های کَلان‌تر و کتابهای مُفَصَّل‌تر بپردازند. باز تأکید می‌کنم این چهل حدیث مُنتَخَبی است از میراث حدیثی ما که مؤلف آن، با ترتیب موضوعی و توالی منطقی، خُطوط برجسته باور و اندیشه امامیه را در این باب ملاک قرار داده، و به بهانه هریک، حدیثی از میان احادیث گوناگون این ابواب برگزیده و آورده است. همین و بس.

ترجمان، در ترجمه نصوص حدیثی، نه مُحَرِّرانه و آزاد قلم گردانی کرده است، و

نه به شیوه تَحْتِ اللَّفْظِ. کوشیده‌ام آمین و درست ترجمه کنم و حَتَّى الْمَقْدُورِ نه بر مُفَادِ نَصِ بیفزایم و نه از آن بکاهم. اگر افزونه‌ای یا توضیحی را نیز برای خواننده لازم دیده‌ام معمولاً میانِ قلابِ نهاده‌ام تا ممتاز باشد.

امیدوارم در پیراستنِ کاستیهای مُسَلَّم و لغزشهای احتمالی این ترجمه، از نقدِ باریک‌بینانه سخنِ سنجان محروم نمائیم و آن‌مایه به فراخ‌سینگان و دریاوشان تَشَبُّه کنم که صادقانه بگویم: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ، مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي»^{۸۶}.

خدائی را می‌خوانیم و از او می‌خواهیم تا با ظهورِ امامِ عصر - علیه الصَّلَاة و السَّلَام - دیده‌ ما را روشن، جانمان را تابناک، دلمان را خشنود، و باور و خردمان را بارور و برخوردار فرماید و کام همه آزادگان و دادخواهان را برآرد - بِمَنِّهِ وَ كَرَمِهِ.

| | |
|------------------------------|--|
| آفتابِ روی آن شه‌ زیرِ میخ | آفتابِ تابه کی باشد نهان؟ |
| لوحِ دوران شد تهی از نقشِ حق | سرزند از کوه مهر و مه، دریغ! |
| | ای تو دفتردار! برگردان و رَق ^{۸۷} |

ایدون باد!

بنده خدا: جویا جهانبخش

اصفهان، بهار ۱۳۸۲ ه. ش.

پینوشتها

۱. نگر: کمال‌الدین، ط. جامعه مدّرسین، ۱۴۰۵ هـ. ق.، ص ۲۰۰ و ۲۰۱، و: پهلوان، ۳۸۳/۱ (و نگر: کمره‌ای، ۳۰۷/۱)؛ و: الغیبه نعمانی، ط. فارس حسّون کریم، ص ۳۳۷؛ و: النوادر، الزّاوندی، ط. دارالحدیث، ص ۱۰۲؛ و: أحادیث و قصصِ مثنوی بديع الزّمانِ فروزانفر، به کوشش حسین داودی، ص ۴۴۶ و ۴۴۷.
۲. نقل به مضمون و تلخیص از: کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ط. جامعه مدّرسین، ۱۴۰۵ هـ. ق.، ص ۲۰۰ و ۲۰۱؛ و: پهلوان، ۳۸۲/۱ و ۳۸۳؛ و: کمره‌ای، ۳۰۷/۱ و ۳۰۸.
۳. نقل به مضمون و تلخیص و تصرف از: المجازات النبویة، ط. دارالحدیث، ص ۴۶ و ۴۷.
۴. نگر: الغیبه نعمانی، ط. فارس حسّون کریم، صص ۳۳۶ - ۳۳۸.
۵. مثنوی، ط. استعلامی، دفتر ۵، بیت ۹۲۶.
۶. (یعنی: آنگاه که مردمان تباہ گردند، اینان صلاح ورزند)؛ النوادر، الزّاوندی، ط. دارالحدیث، ص ۱۰۲.

از برای تتمیم آگاهی افزودنی است:

مرحوم سیدهبه‌الدین شهرستانی - رضوانُ اللّٰه علیہ - مراد از غریب‌بودنِ اسلام را آن دانسته است که خِرَد‌ها را حیران و درشگفت می‌سازد. یعنی همانطور که اسلام در آغاز بخاطرِ غرابتش موجب حیرتِ عقول شد، شکوه ریشه‌دارش را به طرز حیرت‌انگیز و محیرالعقول باز خواهد یافت. تفصیل را، نگر: طبع جدید مُتَّخَبُ الأثر (سه جلدی) ۳۸/۳ (هامش).
گفتنی است که صاحبِ کشف‌الخفاء و مُزِیلِ الألباس دربارهٔ حدیث «بدأ الإسلام غریبا و

- سیعود كما بدا غربيا فطوبى للغرباء»، گفتاوردی آورده است و از آن جمله: «فهو مشهور أو متواتر» (کشف الخفاء، العجلونی، ۲۸۲/۱).
۷. الغیبهی نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۲۹؛ و: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی، ۱۰۵/۲.
۸. ده رساله، فیض کاشانی (ره)، تحقیق رسول جعفریان، ص ۱۹۶.
۹. نیم بیته است از مثنوی.
۱۰. نگر: الغیبهی نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۲۹.
۱۱. نگر: همان، همان ص.
۱۲. سنح: نجات بخشی در آدیان، راشد مَحْصِل، ص ۲۴۳ و ۲۴۴ و پانزده و شانزده.
۱۳. نگر: خورشید مغرب، ص ۵۳ و صص ۹۰ - ۱۰۱.
۱۴. سنح: خورشید مغرب، ص ۹۰.
۱۵. نگر: خورشید مغرب، ص ۹۱.
- این سخن که ما آن را به لفظ خود بازنوشتیم، سزاوار اندیشه و تدبیر است. درباره عدم اختصاص این باور و هنجار، همچنین نگر: نجات بخشی در آدیان، ص ۲۴۳ - ۲۴۶.
۱۶. نگر: خورشید مغرب، صص ۶۰ - ۸۷.
۱۷. نگر: اتفاق در مهدی موعود علیه السلام، قُرشی، ص ۲۹ و ۳۰.
۱۸. نگر: اتفاق در مهدی موعود علیه السلام، صص ۲۹ - ۹۴.
۱۹. سنح: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، ص ۸۳ - ۸۶؛ و: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان سوم، ص ۲۳.
- (همینجا شایسته است خاطر نشان کنم که متأسفانه برخی از معاصران واژه «گفتمان» را بنا درست و بدون توجه به «وضع نخستین» آن به کار می‌برند؛ از جمله در تعبیری چون: گفتمان اول، گفتمان دوم، و ...).
- درباره تاریخ تدوین حدیث، نگر: تدوین السنّة الشریفة، السید محمد رضا الحسینی الجلالی.
۲۰. سنح: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، ص ۹۴ و ۹۵.
۲۱. در این باره، نگر: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، ص ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۶۰؛ و: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان سوم، ص ۲۲.
۲۲. درباره این حدیث، نگر:

- اللوامع الإلهية، ط. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۵۶۸؛ و: در انتظار ققنوس، ص ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۸۲ و ۱۸۳؛ و: نظرات فی تراث الشیخ المفید، صص ۱۴۸ - ۱۵۳؛ و: شناخت امام، راه رهایی از مرگ جاهلی، ج ۱ (ویراست دوم)، صص ۲۵ - ۴۴ و صص ۷۳ - ۷۸ و ۸۷ - ۹۱؛ گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان سوم، صص ۵۳ - ۵۶؛ و: آنیس الموحّدين، تصحیح و تدوین نشر پیام مهدی (عج)، ص ۱۴۰ - ۱۴۱.
۲۳. یکی از اشتباهات «مارتین مکدرمون» نصرانی در کتاب اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، آن است که این حدیث را «روایتی از امامیه» (ص ۱۷۲) شمرده و از مقبولیت آن نزد عموم فرقی مسلمان خبر نداشته است؛ مقبولیتی که در بعضی مآخذ مذکور در پینوشت پیشین بتفصیل مورد بحث قرار گرفته.
۲۴. نگر: مرآة العقول، ۱۸۶/۴؛ و: گزیده کافی بهبودی، ۹۴/۱.
۲۵. افزون بر دو مآخذ پیشگفته، نگر: أصول کافی، ترجمه و شرح شادروان استاد سیدجواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، ۱۹۷/۲؛ نیز آمده است در: الغیبه نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۳۵۰.
- در متن اصول کافی طبع شادروان مصطفوی و در الغیبه نعمانی (ط. فارس حسون کریم)، - چنان که ما نیز آوردیم - «عرفته» است، ولی در مرآة العقول و گزیده کافی «عرفت» آمده.
۲۶. اصول کافی، با ترجمه و شرح مرحوم استاد سیدجواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، ۲۰۰/۲؛ و: الغیبه نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۱۲، ح ۳ (با تفاوت جزئی).
- از برای شرح این حدیث، نگر: مرآة العقول، ۱۹۳/۴ و ۱۹۴.
- نیز نگر: اصول کافی، با ترجمه و شرح مرحوم استاد مصطفوی، ۲۰۳/۲، ح ۱۲؛ و: الغیبه نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۱۱ و ۱۱۲، ح ۲؛ و: مرآة العقول، ۲۱۳/۴.
- این حدیث را از صحاح کافی قلم داده‌اند. نگر: گزیده کافی، بهبودی، ۹۵/۱.
۲۷. خورشید مغرب، ص ۵۸.
۲۸. نگر: البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان [علیه السلام]، ص ۳۳ (رساله آیه الله شهید سیدمحمدباقر صدر - قدس سره -).
۲۹. نگر: اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ص ۱۷۵.
۳۰. نگر: اللوامع الإلهية، ط. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۳۴۶ و ۳۴۷ (هامش).

۳۱. نگر: تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۲۵ - ۲۹ و ۳۲ - ۳۵ (از مقاله نقد الحديث: بين الاجتهاد و التقليد به قلم علامه سيدمحمدرضا حسيني جلالی)؛ و: امامت و مهدویت، آية الله صافي گلپایگانی، ۳۱۵/۲.
۳۲. با اندکی تلخیص و تحریر از: امامت و مهدویت، آية الله صافي گلپایگانی، ۳۱۵/۲.
۳۳. از برای بعضی این شواهد و گزارشها، نگر: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، صص ۱۰۵ - ۱۰۸.
۳۴. در باب احادیث مربوط به مهدویت در حدیثنامه های بخاری و مسلم، نگر: تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۱۴ و ۱۵ (از مقاله نقد الحديث: بين الاجتهاد و التقليد به قلم علامه سيدمحمدرضا حسيني جلالی).
۳۵. نگر: البرهان في علامات مهدي آخر الزمان [عليه السلام]، ص ۳۵ (رسالة آية الله شهيد سيدمحمدباقر صدر - قدس سره -).
۳۶. نگر: البرهان في علامات مهدي آخر الزمان [عليه السلام]، ص ۳۴ (رسالة شهيد صدر - قدس سره -).
۳۷. سنخ: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، رسول جعفریان، ص ۵۷۵ و ۵۷۶.
۳۸. تفصیل را، درباره این روایه مهم و سازنده غیبت صغری، نگر: البرهان في علامات مهدي آخر الزمان [عليه السلام]، صص ۳۵ - ۳۸ (رسالة شهيد آية الله سيدمحمدباقر صدر - قدس سره -).
۳۹. نگر: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، رسول جعفریان، ص ۵۸۷ و ۵۸۸.
۴۰. نگر: همان، صص ۵۷۱ - ۵۷۴.
۴۱. درباره این سه مسلک بهره برده ام از: نظرات في تراث الشيخ المفيد، الحسيني الجلالی، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.
- بیقین کتابهایی چون کتاب الحجّة في ابطاء القائم عليه السلام محمد بن بحر رهنی (نگر: معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ط. نجف، ص ۹۶) - که در همان روزگاران تألیف شده ولی متأسفانه به دست ما نرسیده است - ، اگر امروز در دست می بود، تصویر جامع تری از این نهضت علمی دانشوران شیعه می توانستیم ترسیم کرد و ای بسا مسالک و مباحث متنوع تری را پیش چشم داشتیم.
۴۲. نگر: تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۱۸ و صص ۲۲ - ۲۴ و ص ۲۶ - ۳۵. (از مقاله نقد الحديث بين

- الاجتهاد و التقليد از علامه سیدمحمدرضا حسینی جلالی).
- البته باید توجه داشت خوشبختانه «در بین این احادیث، احادیث عالیة الاسناد و احادیثی که روایت آن موثق و ممدوح باشند، زیاد است» (امامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۳۰۶/۲).
۴۳. نگر: تراثنا، همان شماره، صص ۲۵ - ۳۵ و ۳۸؛ و: امامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۳۰۷/۲.
۴۴. سنح: تراثنا، همان شماره، صص ۳۶ و ۳۷.
۴۵. نگر: همان، همان شماره، صص ۳۷.
۴۶. سنح: گفتان مهدویت: سخنرانیهای گفتان اول و دوم، صص ۱۲۸ و ۱۲۹.
۴۷. سنح: تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۴۵ - ۴۷ (از مقاله نقدالحديث: بين الاجتهاد و التقليد به قلم علامه سیدمحمدرضا حسینی جلالی).
- از برای آگاهی بیشتر در باب نقد محتوای حدیث با معیار عقلی (و حیطة و جوانب آن)، نگر: مرزبان وحی و خرد: یادنامه مرحوم علامه سیدمحمدحسین طباطبائی قدس سره، صص ۶۱۶ - ۶۲۶؛ و: پژوهشی در علم الحدیث، دکتر نادعلی عاشوری تلوکی، صص ۲۰۳ - ۲۰۷.
۴۸. سنح: پژوهشی در علم الحدیث، دکتر نادعلی عاشوری تلوکی، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.
۴۹. سنح: گفتان مهدویت: سخنرانیهای گفتان اول و دوم، صص ۷۶ و ۷۷.
۵۰. مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، صص ۹۶۸ و ۹۶۹ (با تحریر و تصرف).
- درباره دجال و نحوه مواجهه با اخبار مربوط به او و تحلیل و تفسیر آنها، نگر: طبع جدید منتخب الاثر (سه جلدی)، ۲۷۳/۳ - ۳۰۴؛ و: یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج)، رجالی تهرانی، صص ۱۸۶.
۵۱. نگر: پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج)، رجالی تهرانی، صص ۱۸۶.
۵۲. نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، صص ۹۶۸ و ۹۶۹.
۵۳. شیخ بزرگوار، ابن ابی زینب نعمانی - رضی الله عنه -، در الغیبه (ط. فارس حسن کریم، صص ۴۲) از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - روایت می کند که فرمود: «لَا تُحَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ؛ أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللهُ وَرَسُولُهُ؟!» (یعنی: مردمان را از آنچه نمی شناسند، حدیث مگوئید؛ آیا دوست دارید که خدا و رسولش را دروغزن شمارند؟!). همو در همان کتاب (صص ۴۱) از امیر مؤمنان - علیه السلام - روایت کرده است که فرمود: «أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللهُ وَرَسُولُهُ؟!» (یعنی: دوست دارید که خدا و رسولش را دروغزن شمارند؟!).

رَسُولُهُ؟ حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ أَمْسِكُوا عَمَّا يُنْكَرُونَ» (یعنی: آیا دوست دارید خدا و رسولش را دروغزن شمارند؟ مردمان را از آنچه می‌شناسند حدیث بگوئید و از آنچه نمی‌شناسند (/إنکار می‌کنند) دست باز دارید).

در این باره همچنین، نگر:

درایه فارسی (هدیة المحصلین)، حاج شیخ علی اکبر مروج الإسلام (ره)، ۱۳۳۸ هـ. ش. صص ۱۹۷ - ۲۰۱.

۵۴. مراد از راههای هشتگانه فراگرفتن و نقل حدیث، سماع و قرائت و... است که در کتب دانش حدیث مورد بحث و تعریف قرار گرفته.

نمونه را، نگر:

علم حدیث و نقش آن در شناخت و تهذیب حدیث، زین العابدین قربانی، صص ۲۲۳ - ۲۲۷؛ و: درایه فارسی (هدیة المحصلین)، علی اکبر مروج الإسلام، صص ۱۴۹ - ۱۶۲.

۵۵. نقل به تصرف و تغییر از: علم حدیث و نقش آن در شناخت و تهذیب حدیث، زین العابدین قربانی، ص ۱۵.

۵۶. سنخ: ثرائث، ش ۳۲ و ۳۳، ص ۲۰ (از مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التقلید به قلم علامه سید محمد رضا حسینی جلالی)

۵۷. مئیه المرید، تحقیق المختاری، ص ۳۷۱.

۵۸. درباره حرف «علی» در عبارت «مَنْ حَفِظَ عَلِيَّ أُمَّتِي...» آراء مختلفی طرح گردیده (نگر: مرآة العقول، ۱/۱۶۶). ترجمه ما بنا بر آنست که «علی» به معنای لام جرّ باشد «أَي: حَفِظَ لِأَجْلِهِمْ».

۵۹. مرآة العقول، ۱/۱۶۵.

۶۰. نگر: مرآة العقول، ۱/۱۶۵.

۶۱. نگر: مرآة العقول، ۱/۱۶۵ و ۱۶۶.

۶۲. نقل به مضمون از: مرآة العقول، ۱/۱۶۶ و ۱۷۶ - ۱۷۸.

۶۳. نقل به مضمون از: مرآة العقول، ۱/۱۶۶.

۶۴. نقل به مضمون از: مرآة العقول، ۱/۱۶۶.

۶۵. نگر: الوافی، ط. مکتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، ۱/۱۲۸.

۶۶. نگر: الوافی، همان طبع، ۱/۱۲۵ و ۱۲۸.

۶۷. نگر: شرح اربعین شیخ بهائی، افست از روی چاپ سنگی، ص ۳۶ و ۳۷.
۶۸. نگر: بیست مقاله، رضا استادی، ج ۱، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ه. ش.، ص ۸۷ و ۹۲.
۶۹. نگر: همان، ص ۸۷.
۷۰. محقق خواجه‌جوئی - قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ - را در بابِ روایتِ حفظِ چهل حدیث، و طُرُق و رجال و دلالت آن، گفتاری درازدامن است. نگر: الأربعون حدیثاً، الخواجه‌جوئی، تحقیق السید مهدی الرجائی، منشورات مکتبه المرحوم آیه‌الله الصدر الخادمی (قَدَسَ سِرُّهُ) ط. ۱، ۱۴۱۲ ه. ق.، صص ۴ - ۹.
۷۱. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ط. دارالأضواء، ۴۰۹/۱.
۷۲. این که گفتیم: «موسوم به صحاح سته»، از آنجاست که شیعیان - و حتی بسیاری از عالمانِ اهلِ تسنن - به «صحیح» بودنِ جمیعِ احادیثِ شش کتابِ مذکور قائل نیستند؛ لذا اطلاقِ لفظِ «صحیح» را بر این کتابها روا نمی‌دانیم؛ مبادا که مایه اشتباه شود و نوعی خستوئی تلقی گردد!
۷۳. نگر: تاریخ حدیث، کاظم مدیرشانه‌چی، ص ۱۸۷.
- درباره این دو محدثِ خراسانی، نگر: شَدْرَاتُ الذَّهَبِ ابن العماد، ط. دارالکتب العلمیة، ۸۰/۲ و ۱۰۰.
۷۴. نگر: تاریخ حدیث، مدیرشانه‌چی، ۱۸۷ و ۱۸۸.
۷۵. نگر: تاریخ حدیث، مدیرشانه‌چی، ص ۱۸۸.
۷۶. نگر: بیست مقاله، استادی، ص ۸۹.
۷۷. نگر: مجله علوم حدیث، ش ۱۸، ص ۱۵۹ (از مقاله اربعینات در فضایل امیرمؤمنان علیه السلام به قلم ع. باقری بیدهندی).
۷۸. نام و نشان این چهل حدیث‌ها برگرفته است از: کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام، علی‌اکبر مهدی‌پور، ج ۲، ۱۳۷۵ ه. ش. / ۱۴۱۷ ه. ق.؛ و: الذریعة الی تصانیف الشیعة.
۷۹. از برای چهل حدیث‌هایی که متأخران و هم‌روزگارانِ ما نوشته‌اند رجوع بفرمائید به: کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام، علی‌اکبر مهدی‌پور.
۸۰. این کتاب تاکنون در کتابشناسیها و نوشتارهای مختلفی مورد یادکرد قرار گرفته است؛ از جمله: کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام (علی‌اکبر مهدی‌پور، ۷۴/۱)؛ معجم ما کتب...، عبدالجبار رفاعی؛ معجم التراث الکلامی (۲۱۱/۱ و ۲۱۲)؛ چهل حدیث پیرامون یوسف زهراء (س)؛ بیست مقاله (استادی)؛ تراثنا (۲۲۱/۲۲).

- نام مؤلف در بیست مقاله‌ی آیه‌الله استادی (چ ۱، ص ۱۱۸) «حاج شیخ موسی نجفی» ذکر شده که نادرست است و درست آن «حاج شیخ هادی نجفی» است.
۸۱. تعبیر را از بیهقی آدیب و مورخ وام کرده‌ام؛ آنجا که می‌نویسد: «... چنان که گفتمی او را به پالوده‌خوردن می‌فرستد...» (تاریخ بیهقی، چ خطیب رهبر، ۲۳۸/۱).
۸۲. نگر: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ۲۸۸/۱۲.
۸۳. نگر: فصلنامه انتظار، سال ۲، شماره ۳، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.
۸۴. از برای تفصیل مباحث مربوط به حرمت تسمیه، نگر: مرآة العقول، ۱۶/۴ - ۱۸؛ و بحار الأنوار (ط. ۱۱۰ جلدي مؤسسه الوفاء بیروت)، ۳۱/۵۱ - ۳۴؛ و: کشف الغمّه، ط. مکتبه بنی‌هاشمی، ۵۱۹/۲ و ۵۲۰؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ۲۷۹/۱۲ - ۲۸۹؛ و: نجم الثاقب، ط. انتشارات مسجد جمکران، صص ۹۵ - ۱۰۵؛ و: فصلنامه انتظار، سال ۲، شماره ۳، صص ۲۰۳ - ۲۲۶ (مقاله «حکم تسمیه و ذکر نام شریف حضرت ولی عصر (عج)» از شیخ نجم‌الدین طبسی - دام فضلّه -)؛ و: شرح حدیث عرض دین، آیه‌الله صافی گلپایگانی، ص ۷۴؛ و: مهدی موعود [علیه‌السلام]، علی دوانی، ص ۲۳۶ و ۳۶۹ و ۳۷۰؛ و: موسوعة المصطفی و العتره (علیه و علیهم‌السلام) ۱۶۰-۱۲-۲۲؛ و: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم‌السلام، جعفریان، صص ۵۹۰ - ۵۹۲؛ و: رسائل و مسائل، ملا احمد نراقی (ره)، ۱۸۹/۳ - ۹۸؛ و: یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج)، رجالی تهرانی، صص ۶۴ - ۶۶؛ بامداد بشریت، محمدجواد مروّجی طبسی، قم، ۱۳۸۱ ه. ش.، صص ۸۷ - ۹۱.
۸۵. نگر: یکصد پرسش و پاسخ...، رجالی تهرانی، ص ۶۵.
۸۶. یعنی: محبوب‌ترین برادرانم نزد من، کسی است که عیوب مرا به من هدیه کند. این سخن در تحف العقول (تحقیق استاد غفاری، ط. جامعه مدرسین، ص ۳۶۶) از امام صادق - صلوات الله و سلامه علیه - نقل شده است.
۸۷. مثنوی طاقدیس، ص ۸۶.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

سپاس و ستایش خدایِ راست، پروردگارِ جهانیان؛ و درود و سلام بر مُحَمَّد و خاندانِ پاکیزه‌منشِ پاکِ او باد، بویژه بر مهدیِ مُتَنَزَّر که زمین را - همانگونه که از ستم و جَوْر پُر شده است، از قِسط و عدل پُر می‌سازد؛ و نَفَرینِ هَماره بر همگی دشمنانشان باد!

أَحَادِیْثِ مَهْدِی (عج) نَزْدِ فَرِیْقَیْنِ مُتَوَاتِرِ است: شیعهٔ اِمَامِیّه او را با سِیْمایِ روشنش می‌شناسند و بدینسان به او باور دارند؛ أَهْلِ سُنَّتِ نِیز به طَوْرِ مُجْمَلِ به او معتقدند <هرچند أحياناً در تعیینِ شَخِصِ او اِبْهَامِ و اِخْتِلَافِ دارند>. اگر هم کسانی، استثنائاً او را مُنْکَرِ شوند، از سِرِّ لِجَاجِ و عِنَادِ است و بس.

حَتّٰی می‌توان گفت اعتقاد به مهدی (عج) از فطریّات به شمار می‌رود؛ زیرا مردمان، همه، مُصْلِحِیِ جهانی را انتظار می‌کشند که زمین را از قِسط و عدل پُر سازد. و هیچیک از علمایِ <نگارشِ پیشه و اَثْرَافِ رِینِ> اِسْلَامِ، از خَاصّه و عامّه، نیست

که رساله یا کتابی <یا سُخنی> دربارهٔ حضرت مهدی - عَجَلُ اللّهُ فَرَجَهُ - نداشته باشد. پاره‌ای از آنها را در فصلِ نخست از این رساله یاد کرده‌ام و خواننده می‌تواند بدان رجوع فرماید.

نخستین کسی که دربارهٔ حضرت مهدی (عج) تألیف کرده است

ناگفته پیداست که مجامع حدیث ما و مجامع حدیث عامه، از احادیث مهدی (عج) آکنده است، لیک مقصود ما در اینجا از نخستین کسی که تألیف کرده است، همانا نخستین کسی است که کتاب یا رسالهٔ مستقلی در این موضوع نگاشته، و بنا بر این نخستین مؤلف دربارهٔ حضرت مهدی (عج) باید از روایتگران احادیث باشد که چنین هم هست؛ ولی هم‌اکنون حیطة اطلاع و فرصت، این مجال را به من نمی‌دهد تا نام یک تن را <به‌طور خاص و معین> به قلم بیاورم؛ زین‌رو، به گروهی از پیشینگان که در این موضوع قلم زده‌اند، اشارت می‌کنم، وای بسا که نخستین کسی که در این باب تألیف کرده، در میان ایشان یا غیر ایشان باشد؛ خدا می‌داند!

از خاصه

جمعی از روایتگران شیعه دربارهٔ مهدی (عج) یا غیبت یا قیام او دست به تألیف برده‌اند. از جمله:

۱- فضل بن شاذان بن خلیل نیشابوری (درگذشته به سال ۲۶۰ ه. ق.) که - چنان که نجاشی گفته است^(۱) - کتاب القائم علیه السلام دارد.

۲- علی بن مهزیار اهوازی که - بنا بر گفتهٔ نجاشی^(۲) - از امام رضا و امام ابو جعفر > یعنی: امام جواد < - علیهما السلام - روایت می‌کند و از جانب امام ابو جعفر دوم > یعنی: امام جواد < و ابوالحسن سوم > یعنی: امام هادی < - علیهما السلام - ،

وکیل بوده، و در روایت ثقه است و مورد طعن نیست و درست‌باور بوده، و او هم کتاب القائم علیه السلام دارد.

۳- محمد بن حسن بن جمهور عمی بصری که از امام رضا - علیه السلام - روایت می‌کند و کتاب صاحب‌الزمان علیه السلام و کتاب وقت خروج القائم علیه السلام دارد. شیخ او را در فهرست اش یاد کرده است.^(۳)

۴- عباس بن هشام أبو الفضل ناشری اَسَدی، - به قول نجاشی^(۴) - مردی عرب تبار و ثقه و جلیل در میان اصحاب ما، و بسیار روایت، که او راست کتاب الغیبه، و به سال دویست و بیست یا یکسال پیش از آن درگذشته است.

۵- علی بن حسن طائی جزمی - معروف به طاطری - : وی که فقیه و در حدیث ثقه بوده و از بزرگان و شیوخ واقفه به شمار می‌رفته است، کتاب الغیبه تألیف کرده.^(۵)

۶- حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی: او راست کتاب الفتن - که همان کتاب ملاحم باشد - و کتاب القائم صغیر و کتاب الغیبه. از بزرگان واقفه در روزگار امام رضا - علیه السلام - بود. نجاشی درباره او گفته: «شیوخمان را - که خدایشان رحمت کند - دیدم که می‌گفتند او از بزرگان واقفه بوده است»^(۶).

از عامه

شاید نخستین کس از عامه که در این باب تألیف کرده، همانا، عبّاد بن یعقوب رواجنی باشد. شیخ در فهرست گفته که او را که کتاب اخبار المهدی علیه السلام است و تصریح کرده که وی عامی مذهب است.^(۷)

او به سال ۲۵۰ ه. ق. درگذشته، چنان که ابن حجر در تقریب این تاریخ را یاد کرده و گفته است: مردی صدوق بود که به سال ۲۵۰ وفات کرد، و ذهبی گفته: در حدیث صادق بود^(۸). صاحب الذریعه نیز او را در کتاب خویش یاد کرده است.^(۹)

قاضی ابوالعبّاس محمد بن إسحاق بن إبراهيم کوفی، قاضی صیمره، نیز کتاب صاحب الزمان تألیف کرده است. ابن ندیم در فهرست خود این کتاب و مؤلف را یاد کرده و تصریح نموده است که وی: «أدیب و آگاه از ستاره‌شناسی بوده و تا به روزگار معتمد زیسته و در جمله ندیمان وی در آمده»^(۱۰). یاقوت هم سرگذشت او را در معجم الأدباء آورده و خاطرنشان کرده است که وی معتمد را که به سال ۲۷۹ بمرد، دریافته^(۱۱). علامه خراسان در مقدمه‌اش بر کتاب بیان فی أخبار صاحب الزمان <علیه السلام> از او سخن گفته است^(۱۲).

* * *

به هر روی، دلخواه من آن بود که از احادیثی که از پیشوایان هدایتگر و معصومان <علیهم السلام> درباره سرورمان صاحب الزمان - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ وَ رُوحِي وَ أرواحُ الْعَالَمِينَ لِتُرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِدَاءِ - رسیده است، رساله‌ای گردآورم. زین‌رو، این اوراق را فراهم ساختم و الأربعون حدیثاً فی مَنْ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا نامیدم.

و می‌دانم که این رساله نه تحقیق است و نه تدقیق و نه تألیف و نه تصنیف؛ بلکه تنها حُبّ و ولای صاحب آن است، زیرا تا در کار تألیف آن بودم، یاد و نام آن حضرت (عج) در ذهن و زبان من بود.

بر کسی که با حدیث آشنا باشد، پوشیده نیست که جمیع احادیث یادشده در این رساله، از طریق مشایخ بزرگوار نگارنده^(۱۳) به صاحبان حدیثنامه‌ها مُسْنَد و مُعْتَن و مُتَّصِل است و سند آنها از راوی تا مروی عنه - علیه السلام - نیز در کتابهاشان موجود است. نگارنده این سندها را بر سبیل اختصار حذف کرده و هر که بخواهد از این اسناد اطلاع یابد، باید به منابع یاد شده در ذیل احادیث مراجعه نماید.

در پایان این مقدمه، از پژوهنده بسیارکوش و محقق، جناب
حجة الإسلام والمسلمین آقای حاج سید احمد حسینی اشکوری - مُدَّ ظُلُّهُ - ، بخاطر
راهنماییها و اصلاحاتی که در حق این رساله و تدوین آن روا داشتند، سپاسگزاری
می‌کنم.

والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

عید قربان ۱۴۰۸ هـ . ق.

هادی نجفی

پینوشتها

- (۱) رجال النَّجاشی / ۳۰۶.
- (۲) رجال النَّجاشی / ۲۵۳.
- (۳) الفهرست / ۱۴۶.
- (۴) رجال النَّجاشی / ۲۸۰.
- (۵) رجال النَّجاشی / ۲۵۴.
- (۶) رجال النَّجاشی / ۳۶.
- (۷) الفهرست / ۱۱۹.
- (۸) میزان الاعتدال ۲ / ۱۶.
- (۹) الذَّرِیْعَة ۱ / ۳۵۲.
- (۱۰) الفهرست / ۱۶۸.
- (۱۱) معجم الأدباء ۱۸ / ۸.
- (۱۲) مقدّمه البیان فی أخبار صاحب الزّمان < علیه السّلام > / ۷۰.
- (۱۳) ایشان را در رساله‌ای که به نام طریق الوصول إلى أخبار آل الرّسول علیهم السّلام نوشته‌ام، یاد کرده‌ام.

فصلِ نخست:

گفتارها

در این فصل برخی رساله‌ها و کتابها را یاد می‌کنم و نصوص پاره‌ای از سخنانی را که دربارهٔ حضرت مهدی (عج) گفته شده است می‌آورم تا اموری چند بر خوانندهٔ ارجمند آشکار گردد. نخست به أصحاب خودمان <= امامیه > و آنگاه به اعلام اهل سنت و جماعت می‌پردازم، و می‌سزد خواننده در سخنان ایشان تدبّر نماید.

حضرت مهدی (عج) در باور امامیه

در اعتقاد شیعهٔ امامیه در باب آن حضرت (عج) تردیدی نیست؛ بلکه امامیه بدین اعتقاد بازشناخته می‌شوند. چون ما احادیث فراوانی از پیامبر و خاندان او - علیه و علیهم السلام - روایت می‌کنیم که نشان می‌دهد آن حضرت < یعنی: امام دوازدهم - علیه السلام - > امام حئی غائب از انظار است. هیچیک از عالمان < نگارشگر و اثرآفرین > ما نیست که رساله یا کتابی < یا گفتاری > دربارهٔ حضرت «مهدی» - علیه السلام - نداشته باشد و البته بر شمردن نام این نوشتارها و مصیّفانسان از صدر نخست تا این زمان، مستلزم تدوین مجلداتی ستبر است که بیرون از مقصود ماست؛ لیک ما از راه تئمن و تبرک پاره‌ای از سخنان عالمانمان و برخی تصانیفشان را - به ترتیب زمانی - یاد می‌کنیم:

۱- أبو محمد حسن بن موسی نوبختی از اعلام سده سوم در فرق الشیعه گفته است: «أصحاب او (یعنی أصحاب امام عسکری - علیه السلام -) پس از وی چهارده فرقه شدند^(۱)... و فرقه دوازدهم که «إمامیه» اند گفته اند: سخن چنان نیست که این جماعت، هریک، گفته اند؛ بلکه خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - را در زمین حجتی هست که فرزند حسن بن علی > یعنی فرزند امام حسن عسکری فرزند امام علی النقی - علیهم السلام - است، و سررشته کار به دست خداست و او > = آن حجت پیشگفته < به شیوه پیشین و همان روش سابق وصی پدر خویش است...^(۲)».

۲- أبو خلف سعد بن عبدالله أشعری قومی از اعلام سده سوم در کتاب المقالات و الفرق اش گفته است:

«پس فرقه ای از ایشان - که به امامیه معروف اند - گفته اند: خدای را پس از درگذشت حسن بن علی > یعنی: امام حسن عسکری - علیه السلام - < بر بندگانش حجتی و در بلادش خلیفتی است که امر الهی را به پادارَد؛ او فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا > علیهم السلام < است؛ امری ناهی که در باب علوم خدا و کتب و احکام و فرائض و سنن او، و دیعه دار پیشینیان خویش است و > پیام الهی و تعالیم راستین دین را < از جانب پدران می رساند و می گزارَد؛ بدانچه خلق را در کار دین و مصالح دنیاشان به آن حاجت افتد داناست؛ جانشین و وصی پدر خویش است که پس از او به کار امامت قیام می کند و رهنمای اُمَّت و رهیافته ایست که به راه پیشین و همان روش سابق پیشوایان می رود که گذشتگان نشان داشتند و در میان بازماندگان نشان تا به رستخیز برقرارست و نسل اندر نسل و پی در پی بوده، جابجا و دیگرگون نمی شود^(۳)... این چیزی است که از پیشوایان راستگو رسیده، و در میان این جماعت شیعی امامی، به هیچ روی، مردود یا مشکوک و مورد تردید نبوده، و بخاطر صحیح طریق و قوت اسباب و نیکیونی آسانید و وثاقت ناقلان این اخبار

همواره بر آن إجماع داشته‌اند...»^(۴).

۳ - حافظ^(۵) ثِقَّة دیرینه، ابوبکر محمد بن أحمد بن عبدالله بن إسماعیل بن أبی الثلج کاتبِ بغدادی (زاده به سال ۲۳۷ هـ. ق. و در گذشته به سال ۳۲۵ یا ۳۲۳ یا ۳۲۲ هـ. ق.) در تاریخ الأئمة <علیهم السلام> گفته است:

«قائم - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ - <مؤلف> گوید: این جانشین^(۶) به سال ۲۵۸ (دویست و پنجاه و هشت) زاده شد و دو سال و چهارماهه بود که ابومحمد <یعنی: إمامِ عسکری> درگذشت - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»^(۷).

درباره زاد و رود آن حضرت گفته:

«درباره زاد و رود «م ح م د» بن حسن - علیهما السلام - خداوند آگاه است»^(۸).

درباره مام آن حضرت گفته:

«مام قائم - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ عَلٰی آبَائِهِ - صغیره است؛ و گویند: حکیمه؛ و گویند: نرجس؛ و گویند: سوسن.

ابن همام گفته: حکیمه، همانا، عمّه ابومحمد <یعنی: إمامِ عسکری> - علیه السلام - است و او را درباره ولادت صاحب الزمان - علیه السلام - حدیثی است و روایت کرده که نام مام این جانشین^(۶) نرجس است»^(۹).

درباره ألقاب آن حضرت گفته:

«قائم - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلٰی آبَائِهِ - ، الهادی و المهدی است»^(۱۰).

در باب کُنیه آن حضرت گفته:

«قائم - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - ، أبو القاسم است»^(۱۱).

درباره قبر آن حضرت <یعنی: محلی که آن حضرت پس از وفات در آن مدفون خواهد شد >، گفته:

«قائم مُتَنَظَّر - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ - : قبر او چیزی است که جُز خدای

تعالی کسی از آن خبر ندارد.»^(۱۲).

دربارهٔ ابوابِ آن حضرت گفته است:

«.. بابِ او عثمان بن سعید بود و چون وفاتش دَرسید، بنا بر سفارشی که ابومحمّد حسن بن علی > یعنی: امامِ عَسْکَری - علیه السّلام - < فرموده بود، کار را به پسرش ابوجعفر محمّد بن عثمان سپرد. ثِقَاتِ شیعه از آن حضرت > یعنی: امامِ عَسْکَری - علیه السّلام - < روایت کرده‌اند که فرمود: هَذَا وَ کِیلِی وَ اِبْنُهُ وَ کِیلِ اِبْنِی (یعنی: این مرد وکیلِ من و پسرش وکیلِ پسر من است)، که مراد > از پسرش < ابوجعفر محمّد بن عثمانِ عَمَری بود. و چون او را وفات دَرسید، کار را به ابوالقاسم حسین بن روحِ نُمَیری سپرد، و آنگاه ابوالقاسم بن روح فرمان داده شد که کار را به ابوالحسنِ سَمَری مَحَوَّلْ کند. سپس بابِ نُهان و پوشیده شد < و طریقِ نیابتِ خاصّه منقطع گردید > (۱۳)؛ و خداوند داناترست.»^(۱۴).

۴- ثقة الاسلام ابوجعفر محمّد بن یعقوب بن إسحاق کُلَینی - که علی التّحقیق به سال ۳۲۹ هـ. ق. درگذشته است - بابی را به «ولادتِ صاحب الزّمان علیه السّلام» (/ مولد الصّاحب علیه السّلام) اختصاص داده و گفته است:

«آن حضرت - علیه السّلام - در نیمهٔ شعبانِ سالِ دویست پنجاه و پنج ولادت یافت»^(۱۵).

۵- شیخِ جلیل، محمّد بن ابراهیم نُعمانی - معروف به: ابنِ اَبی زَینب -، شاگرد و کاتبِ کُلَینی، کتابِ الغیبه‌اش را دربارهٔ غَیْبِ سَرَوَرمانِ امامِ مَهْدی (عج) تألیف کرده که شایستهٔ مراجعه است.^(۱۶)

۶- شیخِ جلیل، ابوجعفر محمّد بن علی بن حُسَین بن بابویه قمی، صدوقِ اُمّت (درگذشته به سال ۳۸۱ هـ. ق.)، در اعتقادات‌اش گفته است:

«... و ما معتقدیم که حجّتِ خداوند در زمین و جانشینِ او در میانِ بندگان، در

زمانِ ما، همانا، قائمِ مُنتَظَر، مُحَمَّد بنِ حَسَن بنِ عَلی بنِ مُحَمَّد بنِ عَلی بنِ موسی بنِ جعفر بنِ مُحَمَّد بنِ عَلی بنِ الحُسَین بنِ عَلی بنِ اَبی طالب - عَلَیْهِمُ السَّلَام -، است، و اوست که پیامبر (ص) به نقل از خدای - عزّ و جَل -، به نام و نَسَب از وی خبر داده است، و اوست که زمین را همانگونه که از ستم و جَوْر پُر شده است، از قِسط و عدل پُر می‌سازد؛ او همان کسی است که خداوند - هر چند مشرکان خوش ندارند - دینِ خود را به دستِ او آشکار می‌سازد تا بر همهٔ دینها پیروز گرداندش؛ و همان کسی است که خداوند خاوران و باخترانِ زمین را بر دستش می‌گشاید تا در زمینِ جائی نماند که در آن بانگِ نماز دَر داده نشود و دینِ یکسره خدای را باشد؛ او همان مَهْدی است که پیامبر (ص) از او خبر داده و همان کسی که چون برون‌آید عیسی بن مریم فرود آید و پشتِ سرِ او نماز بگزارد و نمازگزارِ آنگاه که پشتِ سرِ او نماز بگزارد چون کسی است که پشتِ سرِ رسولِ خدا (ص) نماز بگزارد، زیرا که آن حضرت خلیفهٔ رسولِ خدا (ص) است.

و ما معتقدیم روا نیست قائمِ جُز او باشد، هر چند که در غیبتِ بمَآند، و اگر غیبتِ او به درازایِ عمرِ دنیا نیز بیاید، باز قائمِ جُز او نیست، زیرا پیامبر (ص) و ائمه (ع) او را به نام و نَسَب نشان داده و بدان تنصیص کرده و بشارتش را داده‌اند - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِينَ. (۱۷)

۷- صَدوقِ اُمت، همچنین، کتابِ ارزشمندِ کمال‌الدین و تمام‌النعمه‌اش را در احوالاتِ سرورمان قائم (عج) تألیف کرده است. (۱۸)

۸- شیخ ابو عبدالله مُحَمَّد بنِ مُحَمَّد بنِ نُعمانِ عُکَبَریِ بَغدادی، مُفید (در گذشته به سالِ ۴۱۳ هـ. ق.)، در کتابِ الإرشادش بابی را به حضرتِ قائم و تاریخِ ولادت و دلایلِ امامتِ آن حضرت و یادکردِ پاره‌ای از اخبار و غیبت و سیرهٔ قائم (عج) به هنگامِ قیام و برپائیِ دولتش اختصاص داده است. (۱۹)

شیخ مفید رساله الفصول العشرة را هم درباره غیبت نگاشته که رساله دلاویزی است و می‌سزد مورد مراجعه قرار گیرد. (۲۰)

۹- أبو الحسن محمد بن حسین بن موسی موسوی، شریف رَضی (درگذشته به سال ۴۰۶ ه. ق.) - از شاگردان شیخ ما، ابن المُعلِّم مُفیدِ أُمَّت و معلِّمِ آن -، در کتاب جاودانه‌اش، نهج البلاغه، خطبه‌هایی را از امام علی - علیه السَّلام - درباره فرزندش مهدی (عج) نقل کرده است. (۲۱)

۱۰- برادرش، أبو القاسم علی بن حسین بن موسی الموسوی، عَلَمُ الْهُدَى شریف مُرْتَضَى (درگذشته به سال ۴۳۶ ه. ق.)، الْمُقْنَعُ فِي الْغِيَةِ را نوشته (۲۲) و در کتاب الشَّافِي أَشْهُمِ از این موضوع گفت و گو کرده (۲۳) و همچنین رساله فی غيبة الحجَّة (۲۴) را نوشته است و در آن گفته:

«... کسانی که در اعتقاد مخالف مایند، می‌پندارند در سخن گفتن در باب غیبت، کار ما دشوار و کار ایشان آسان است؛ و این نخستین باور نادرستی نیست که بدان اعتقاد یافته‌اند، و چون در آن تأمل رَوَد، و ارونه چیزی است که پنداشته‌اند...» (۲۵).

۱۱- شیخ تقی الدین أبو الصَّلاح حَلَبِي (درگذشته به سال ۴۴۷ ه. ق.) در کتاب کلامی‌اش، تقریب المعارف، فصلی را به إمامتِ حِجَّةِ بن الحسن - علیهما السَّلام - اختصاص داده است (۲۶).

۱۲- أبو جعفر محمد بن حسن طوسی (درگذشته به سال ۴۶۰ ه. ق.)، شیخ طائفة مُحِقِّه، کتاب الغیبه‌اش را درباره سَرَوَرمان صاحب الزَّمان - علیه السَّلام - تألیف کرده است، و در رساله مسائل کلامیه‌اش گفته:

«محمد بن الحسن المهدی - علیه السَّلام - زنده است و از زمان پدرش، امام حَسَنِ عَسْكَرِي < علیه السَّلام > تا به روزگار ما وجود داشته و دارد، بدین دلیل که - چون إمامت لُطْف است، و لُطْف در هر روزگاری بر خدای تَعَالَى واجب است - در

هر زمانی باید امام معصومی باشد»^(۲۷).

۱۳ - شیخ أبوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (درگذشته به سال ۵۴۸ هـ. ق.)، صاحب مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، در تاج‌الموالید بابی را دربارهٔ امام دوازدهم (عج) نوشته است^(۲۸).

۱۴ - حافظ شیخ أبو محمد عبدالله بن أحمد بن أحمد بن أحمد بن عبدالله بن نصر بن خَشَّابِ بغدادی (درگذشته به سال ۵۶۷ هـ. ق.) در تاریخ موالیذ الأئمة ووفیاتهم گفته است:

«یادکرد آن جانشین شایسته - علیه السلام - : صدقه بن موسی از پدرش و او از امام رضا - علیه السلام - نقل کرده است که فرمود:

الخَلْفَ الصَّالِحَ مِنْ وُلْدِ أَبِي مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ هُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَ هُوَ الْمَهْدِيُّ (یعنی: آن جانشین شایسته از فرزندان ابومحمد حسن بن علی است و او صاحب الزمان است و او مهدی است...)»^(۲۹).

۱۵ - رضی الدین أبو القاسم علی بن موسی بن طاوس (درگذشته به سال ۶۶۴ هـ. ق.) در الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف گفته است:

«همچنین بدان که ما و بیشترین اهل اسلام روایت کرده‌ایم که پیامبرمان، حضرت محمد (ص)، فرمود: لا بُدَّ مِنْ مَّهْدِيٍّ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ (ابته - علیها السلام -) يَظْهَرُ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا (یعنی: بی‌گمان مهدی از فرزندان فاطمه خواهد بود و ظهور خواهد کرد و زمین را همانگونه که از ستم و جور پُر شده است، از عدل و قسط پُر می‌سازد).

و همچنین جماعتی از رجال مذاهب چهارگانه در کتابهایشان <این معنا را> روایت کرده و اهل اسلام بر آن اجماع نموده‌اند.»^(۳۰).

۱۶ - علامه، آیه‌الله علی‌الإطلاق، شیخ حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی

(در گذشته به سال ۷۲۶ ه. ق.) در کتابِ المُسْتَجَادِ مِنْ كِتَابِ الْإِرْشَادِ بَابِي را به یادکرد
حضرتِ قائم - عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ - اختصاص داده است که می‌سزد به آن مراجعه
فرمائید. (۳۱)

۱۷- علامه شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (در گذشته به سال ۹۸۴ ه. ق.)،
پدر شیخ بهائی، در کتابِ وُصُولِ الْأَخْيَارِ إِلَى أَصُولِ الْأَخْبَارِ گفت است:
«إمام مهدي صاحب الزمان که بر اینروزگاریان حجّت است، أبو القاسم محمد بن
حسن عسکری - عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ -، روز آدینه، پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه
و پنج، شب هنگام، در سُرَّ مَنْ رَأَى زَاوَةَ شَدَّ؛ و مام او نرجس است، و به قولی: مریم
علوی دُخْتِ زَيْدٍ؛ و ظهور و فرمانروائی آن حضرت - از طریق آگاهی که پیامبر (ص)
در این باب به دست داده است - یقینی است» (۳۲).
و همچنین گفته:

«و از ایشان (یعنی از کسانی که احادیثمان را و معالم دینمان را از ایشان نقل
کرده‌ایم) است، محمد بن حسن مهدي > عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام < که حق را بر پا
می‌دارد و - بدانسان که پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) خبر داده است - زمین را،
همانگونه که از ستم و جور پُر شده است، از قسط و عدل پُر می‌سازد.
این معنا در الْجَمْعِ بَيْنَ الصَّحاحِ الثَّوْتِ، به شش طریق، با اختلاف در ألفاظِ متن،
روایت گردیده، و در کتابِ الْمَصَابِيحِ هم به چهار طریق آن را روایت کرده است؛ و
فی الجمله، از چیزهایی است که اَحَدِي در آن شک نكند.» (۳۳).

۱۸- فرزند او، شیخ بهاءالدین محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی
جبعی (در گذشته به سال ۱۰۳۱ ه. ق.) (۳۴)، در توضیح المقاصد گفته است:
«پانزدهم (از ماه گرامی شعبان): امام أبو القاسم محمد المهدي صاحب الزمان
- صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ - در این روز ولادت یافته، و این رخداد، در

- سُرَّ مَنْ رَأَى بِهِ سَالٍ دُوَيْسَتْ وَ پَنْجَاهِ وَ پَنْج (۲۵۵ هـ. ق.) بوده است» (۳۵).
- ۱۹ - عَلَامَةُ مُصَنَّفٍ، مُحَمَّدُ بْنُ مَرْتَضَى، مَدْعُوٌّ بِهِ: مَوْلَى مُحْسَنِ فَيْضِ كَاشَانِي (درگذشته به سال ۱۰۹۱ هـ. ق.)، در کتابِ کلامی اش، عین‌الیقین، بابی را دربارهٔ غَیْبِ إِمَامِ زَمَانِ مَا وَ عَلَائِمِ ظُهُورِ آن حضرت و نشانه‌های رستخیز نگاشته است. (۳۶)
- ۲۰ - عَلَامَةُ سَيِّدِ هَاشِمِ بَحْرَانِي (درگذشته به سال ۱۱۰۷ هـ. ق.)، صاحبِ تفسیرِ الْبُرْهَانِ، كِتَابِ الْمَحْجَّةِ فِيمَا نَزَلَ فِي الْقَائِمِ الْحُجَّةِ (عج) را تألیف کرده است.
- ۲۱ - شَيْخُ الْإِسْلَامِ رُوْزْكَارِ خُوَيْشِ، غَوَاصِ بِحَارِ عِلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)، شَيْخِ مُحَمَّدِ بَاقِرِ مَجْلِسِي (درگذشته به سال ۱۱۱۰ هـ. ق.)، مُجَلَّدِ سِيزْدَهَمِ از کتابِ بَحَارِ الْأَنْوَارِ را به أحوالِ إِمَامِ دَوَاذَهَمِ، صَاحِبِ الزَّمَانِ (عج)، اختصاص داده است. (۳۷)
- ۲۲ - عَلَامَةُ مِيرِ مُحَمَّدِ صَادِقِ خَاتُونِ آبَادِي (درگذشته به سال ۱۲۷۲ هـ. ق.)، از شاگردانِ نیایِ نگارنده - عَلَامَةُ شَيْخِ مُحَمَّدِ تَقِيِّ صَاحِبِ هِدَايَةِ - قُدِّسَ سِرُّهُ - ، چهل حدیثِ اش را دربارهٔ إِمَامِ زَمَانِ (عج) تألیف کرده و کشف‌الحق نامیده که به اربعینِ خاتونِ آبادی نامبردارست. (۳۸)
- ۲۳ - شَيْخُ الْمُحَدِّثِينَ وَ ثَالِثِ الْمَجْلِسِيِّينَ، حَاجِ مِيرِزَا حُسَيْنِ نُوْرِي (درگذشته به سال ۱۳۲۰ هـ. ق.)، كِتَابِ نَجْمِ الثَّقَابِ اش را در أحوالاتِ سَرَوْرْمَانِ، حَضْرَتِ قَائِمِ (عج)، تألیف کرده است. (۳۹)
- ۲۴ - عَلَامَةُ سَيِّدِ مُحَمَّدِ تَقِيِّ مُوسَوِيِ اَصْفَهَانِي (درگذشته به سال ۱۳۴۸ هـ. ق.) كِتَابِ مِكْيَالِ الْمَكَارِمِ فِي فَوَائِدِ الدَّعَاءِ لِلْقَائِمِ <عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام> را تألیف کرده است. (۴۰)
- ۲۵ - عَلَامَةُ شَيْخِ عَلِيِّ أَكْبَرِ نِهَازِنْدِي (درگذشته به سال ۱۳۶۹ هـ. ق.) الْعَبْقَرِيُّ الْحَسَانِ فِي أحوالِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامِ را در دو مُجَلَّدِ بزرگ تألیف کرده است.
- ۲۶ - عَلَامَةُ سَيِّدِ مُحَمَّدِ حَسَنِ أَمِينِ (درگذشته به سال ۱۳۷۱ هـ. ق.) در أعيانِ الشَّيْعَةِ اش

بخشی را به «حضرت محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان علیه السلام» اختصاص داده و در آن به بحثی درازدامن پرداخته است.^(۴۱)

۲۷- علامه سید صدرالدین صدر (درگذشته به ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۷۳ ه. ق.) در کتاب ارزنده اش، المهدی <علیه السلام>، احادیث حضرت مهدی (عج) را از طُرُقِ اهل سنت گرد آورده است و می سزد خوانندگان بدان مراجعه فرمایند که اثری دلاویز است.

۲۸- علامه اکبر و مصلح اعظم، شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء (درگذشته به ۱۸ ذی القعدة الحرام ۱۳۷۳ ه. ق.) در کتاب ارزنده اش، أصل الشیعة و أصولها، گفته است:

«... إمامیه معتقدند که خدای - سبحانه - زمین را از کسی که بر بندگان حجّت باشد، خواه نبی و خواه وصی، خواه پدیدار و شناسا و خواه نهان و ناپیدا، تهی نمی گذارد و پیامبر (ص) تنصیب فرموده و کار را به فرزندش امام حسن محوّل کرده و امام حسن کار را به برادرش امام حسین محوّل ساخته است و روند به همین ترتیب بوده است تا به امام دوازدهم مهدی منتظر رسیده...»^(۴۲)

۲۹- علامه شیخ محمدرضا مظفر (درگذشته به سال ۱۳۸۳ ه. ق.) در کتاب عقائد الامامیه اش گفته:

«بشارت به ظهور مهدی که از فرزندان فاطمه است و در آخر الزمان ظهور می کند، تا زمین را، پس از آنکه از ستم و جور پُر شده است، از قسط و عدل پُر سازد، از قول پیامبر - صلی الله علیه و آله - به تواتر نقل گردیده و به ثبوت رسیده است و مسلمانان همه و به رغم اختلاف مشربهاشان، در شمار احادیثی که از آن حضرت روایت کرده اند، این بشارت را ثبت نموده اند. بنا بر این، بشارت مذکور، اندیشه ای نوپدید نیست که در میان شیعیان به وجود آمده باشد...»^(۴۳)

۳۰- علامه معاصر، <آیه‌الله آقای حاج > شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی - مُدَّ ظِلُّهُ - در کتابِ ارزنده‌اش، مُتَخَبُ الْأَثَرِ فِي الْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ <علیه السلام>، که بارها طبع گردیده است -، احادیثِ حضرتِ مهدی (عج) را از <منابع > فریقینِ گردآوری کرده.

۳۱- علامه معاصر، شیخ مهدی فقیه‌ایمانی اصفهانی، دیدگاه‌های اعلامِ اهلِ سنّت را در موسوعهٔ خویش، الإمام المهدی <علیه السلام> عند أهل السنة، گردآورده است که اثری خواندنی است و می‌سزَد خوانندهٔ ارجمند به آن مراجعه فرماید.

۳۲- علامه معاصر، شیخ ابوطالب تجلیل تبریزی، رسالهٔ مَنْ هُوَ الْمَهْدِي؟ را تألیف کرده و در آن احادیثِ این موضوع را از <منابع > فریقینِ گردآورده است که دوبار در قم مُشَرَّفَه به طبع رسیده.

۳۳- علامه معاصر، سید محمود موسوی دِهَسْرَخِي اصفهانی، در کتابِ یأتی علی النَّاسِ زَمَانٌ مِنْ سُنَّةِ عِشْرِ وَ مِنْ سَكْتِ مَاتِ، احادیثِ آخِرِ الزَّمَانِ را گردآورده و به فارسی ترجمه کرده و بنا بر حروفِ أَلْفَبَا مرتب گردانیده است. طبعِ نخستِ این کتاب به سال ۱۴۰۸ ه. ق. در قم منتشر گردید. <همچنین اخیراً کتابِ معجم الملاحم و الفتن از نامبرده به طبع رسیده است >.

مهدی (عج) نزد اهلِ سنّت و جماعت^(۴۴)

روایتگرانِ اهلِ سنّت و جماعت، احادیثِ مهدی (عج) را روایت کرده و مُصَنِّفَانِشان این احادیث را در جوامع حدیثشان ضبط کرده‌اند؛ کسانی چون أَحْمَد^(۴۵) و ابوداود و ابنِ ماجه و ترمذی و بخاری و مسلم و نسائی و بیهقی و ماوردی و طبرانی و سمعانی و رویانی و عبّدری و حافظ عبدالعزیز عکبری - در تفسیرش - و ابنِ قتیبه - در غریب‌الحديث - و ابنِ سری و ابنِ عساکر و دارقطنی - در مسند سیده نساء العالمین فاطمة الزهراء <علیها السلام> - و کسائی - در المبتدا - و بغوی و ابنِ اثیر و

ابن دبیع شیبانی و حاکم - در مستدرک - و ابن عبدالبر - در الاستیعاب - و حافظ ابن مطیق و فرغانی و نمیری و مناوی و ابن شیرویه دیلمی و سیط بن جوزی و شارح مُعْتَزَلِي (۴۶) و ابن صَبَاغِ مَالِکِی و حموی و ابن مغازلی شافعی و موفق بن أحمد خوارزمی و مُحَبِّبِ الدِّینِ طَبْرِي و شَبْلَنْجِي و صَبَّان و شیخ منصور علی ناصف و ابن ابی شیبه و ابن ابی حاتم و حسن بن سفیان و ابن منده و حماد رَوَاجِنِي و ابوالحسن سحری و حربی و ابوبکر مقری و خطیب و ابوعمر و دانی و ابن خَلِکَانَ و قُرْطُوبِي و ابن کثیر و نعیم بن حماد و ابن اَعْتَمِ کوفی و ابوالحسن اَبْرِي و ابن حَجَرِ عَسْقَلَانِي و مُحَبِّبِ الدِّینِ ابْنِ عَرَبِي و ابن طَلْحَةَ شافعی و سَمُودِي و شَعْرَانِي و ابن الْعَرَبِي مَالِکِی و ابویعلی و ابن حَجَرِ هَيْتَمِي (۴۷) و ابن حیان و ابوالشیخ و ثَعْلَبِي و ابن الأزرَق و ابن مَنْظُورِ أَنْصَارِي و عبدالکری یمانِی و صدرالدین قونوی و زَیْنِي دَخْلَانَ و برزنجی و مُرْتَضَى زَبِيدِي و مَلْأَعْلِي مُتَّقِي و خواجه پارسا و إسماعیل حَقِّي و آلوسی و قُندُوزِي بَلْخِي و گنجی شافعی و جَزِ ایشان. (۴۸)

شماری از ایشان رساله‌ها و کتابهائی در این باب نوشته‌اند که از آن جمله‌اند:
حافظ ابونعیم اصفهانی، صاحب کتاب نَعْتِ الْمَهْدِي و مَنَاقِبِ الْمَهْدِي، و گنجی شافعی، صاحب البیان فی أخبار صاحب الزمان، و مَلْأَعْلِي مُتَّقِي، صاحب تلخیص البیان فی أخبار مهدی آخر الزمان، و عَبَّادِ بْنِ يَعْقُوبِ رَوَاجِنِي، صاحب کتاب أخبار المهدی، و سُیُوطِي، صاحب الْعَرْفُ الْوَرْدِي فی أخبار المهدی و علامات المهدی، و ابن حَجَرِ، صاحب القول المختصر فی علامات المهدی المُتَّظَرِ، و شیخ جمال الدین یوسف بن یحیی دمشقی، صاحب عَقْدِ الدَّرَرِ فی أخبار الإمام المُتَّظَرِ، و ابن کمال پاشا، صاحب تلخیص البیان فی علامات مهدی آخر الزمان، و ابن قَیْمِ جَوَزِيَه که او را المهدی است، و مَلْأَعْلِي قَارِي هندی که او را الْمَشْرَبُ الْوَرْدِي فی أخبار المهدی است، و شیخ مَرْعِي بن یوسف کَرْمِي مقدسی <حَنَبَلِي>، صاحب فَوَائِدِ الْفِکْرِ فی الإمام المُتَّظَرِ، و محمّد بن عبدالعزیز بن مانع - از علمای نجد در سده چهاردهم -، صاحب تَحْدِیْقِ النَّظَرِ فی أخبار الإمام المُتَّظَرِ، و دیگران

و نوشتارهای دیگر.

در ادامه پاره‌ای از سخنانِ اعلامِ ایشان را می‌آوریم و خواننده را می‌سزَد تا در این سخنان باریک بنگرد و بیندیشد:

۱- ابنِ اَبی‌الحَدیدِ مُعْتَزَلی در شرح نهج‌البلاغه گفته است:

«فرقه‌هایِ مسلمان، همه همداستانند که دُنیا و تکلیفِ جُز پس از ظهورِ او >مهدی - علیه السّلام -< سپری نمی‌گردد»^(۴۹).

۲- از شیخ عبدالحق منقول است که در اللّمعات گفته:

«أحادیثی که به حدِّ تواتر رسیده‌اند همسُخَن‌اند که مهدی از اهلِ بیت و از اولادِ فاطمه است»^(۵۰).

۳- صَبَّان در اسعافِ الراغین گفته است: «در بارهٔ خروجِ او و این که او از اهلِ بیتِ پیامبر (ص) است و این که او زمین را از عدل پُر می‌سازد، اخبارِ روایت شده از پیامبر (ص) به تواتر رسیده است»^(۵۱).

۴- شِبْلَنجی در نورالابصار گفته است: «أخبارِ روایت شده از پیامبر (ص)، در این باره که او از اهلِ بیتِ آن حضرت است و زمین را از عدل پُر می‌سازد، به تواتر رسیده است»^(۵۲).

۵- ابنِ حَجَر در صواعقِ گفته است: «أبوالحسین ابری گفته: «در بارهٔ خروجِ او و این که از اهلِ بیتِ پیامبر (ص) است و این که هفت سال فرمانروائی می‌کند و این که زمین را از عدل پُر می‌سازد و این که با عیسی خروج می‌کند و عیسی او را در بابِ لد در خاکِ فلسطین بر کشتنِ دَجَالِ یاری می‌رساند و این که امامتِ این اُمَّت می‌کند و عیسی پشتِ سرِ او نماز می‌گذارد، اخبار به سببِ کثرتِ کسانی که آنها را از مصطفی (ص) روایت کردند به تواتر رسیده و مُسْتَفِیض گشته است»^(۵۳).

۶- سَیِّدُ حَمَدِ فرزندِ سَیِّدِ زَیْنی دَحْلان، مُفْتی شافعیان، در الفتوحاتِ الاسلامیه گفته

است:

«احادیثی که در آنها از ظهور مهدی سخن در میان است، بسیارند و مُتواتِر؛ در آنها هم حدیث صحیح هست و هم حَسَن و هم ضعیف، و ضعیف بیشتر است، ولی به سبب کثرت این احادیث و کثرت مُخرجانشان یکدیگر را تقویت می‌کنند چنان که از آنها قطع حاصل می‌شود؛ اَمَّا آنچه مورد قطع و یقین است، این است که او بی‌گمان ظهور می‌کند و از فرزندانِ فاطمه است و زمین را از عدل پُر می‌سازد. علامه سیدمحمد بن رسول برزنجی در آخر الإشاعه بدین نکته توجه داده است. و اَمَّا تعیین ظهور وی در سال مشخص صحیح نیست، زیرا غیبی است که جُز خداوند کسی از آن آگاه نیست و از شارع نصی در تعیین آن نرسیده است.»^(۵۴)

۷- سُویدی در سَبَائِكِ الذَّهَبِ گفته است: «آنچه علماء بر آن اِتِّفَاق دارند، آن است که مهدی همان کسی است که در آخرِ زمان قیام می‌کند و زمین را از عدل پُر می‌کند؛ و احادیث درباره او و ظهورش بسیارست»^(۵۵).

۸- گنجی شافعی در البیان فی اخبار صاحب الزمان گفته است:

«درباره مهدی - علیه السلام - ، اخبار، به سبب کثرت کسانی که آنها را از مصطفی (ص) روایت کرده‌اند، مُتواتِر و مُستَفِیض گردیده است»^(۵۶).

۹- ملا علی متقی در البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، فتاوی چهارتن از علمای مذاهب چهارگانه را درباره مهدی - علیه السلام - یاد کرده است. این چهارتن عبارت‌اند از: شیخ ابن حجر شافعی، مؤلف القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، و ابوالسُرور احمد بن ضیاء حنفی، و محمد بن محمد مالکی، و یحیی بن محمد حنبلی. فتاوی این چهارتن متضمن صحیح قائل شدن به ظهور مهدی > علیه الصلاة و السلام < است و این که درباره او و ویژگیهایش و ویژگیهای خروجش و فتنه‌هایی که پیش از آن ظاهر می‌گردد - مانند خروج سفیانی و خسف و جز آن - اخبار صحیح وارد شده است. همچنین ابن حجر به تواتر این احادیث تصریح کرده و نیز تصریح

نموده است که آن حضرت از اهل بیت است و فرمانروای خاور و باختر زمین می‌گردد و آن را از عدل پُر می‌سازد، و عیسی پشتِ سرِ مهدی <علیهما السلام> نماز می‌گزارد، و مهدی سُفیانِ را گلو می‌بُرد، و سپاهی که سُفیانِ به سوی مهدی می‌فرستد در بیداء، میانِ مکه و مدینه، در زمین فروبرده می‌شود. (۵۷)

۱۰ - مسعود بن عمر تفتازانی در مقاصد الطالبین گوید: «در باره ظهورِ امامی از فرزندانِ فاطمه زهراء - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - که زمین را، همانگونه که از جور و ستم پُر شده است، از قسط و عدل پُر می‌کند، احادیث صحیح رسیده است» (۵۸).

۱۱ - شیخ محمد بن محمد جزری دمشقی شافعی در اُسمى المناقب فی تهذیب اُسنی المطالب (۵۹) گوید:

«از علی بن ابی طالب - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - منقول است که فرمود: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ -: الْمَهْدِيُّ مِمَّنْ أَهْلُ الْبَيْتِ يَصْلِحُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةِ (۶۰) (یعنی: مهدی از ما اهل بیت است، خداوند یکشبه او را مهیا دارد).

... احادیث مهدی و این که در آخر الزمان می‌آید و این که از اهل بیت و از زاد و رود فاطمه - رضوانُ الله علیها - است و این که نام او نام پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ... می‌باشد و نام پدرش نام پدر پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ... است. نزد ما صحیح است؛ و صحیح‌تر [و دقیق‌تر] آن است که او از زاد و رود حسین بن علی است؛ چه، امیر مؤمنان علی بدین نکته تصریح فرموده؛ در آن سخن که... علی - علیه السلام - به فرزندش حسین نگریست و فرمود که: إِنَّ ابْنَهُ هَذَا سَيِّدُ كَأَيِّ النَّظْمِ صَطَّ اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ وَ سَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ يُسَمَّى بِأَبِي ■ نَبِيِّكُمْ يُشْبِهُهُ صِ اِكُلْتِي وَ لَا يُشْبِهُهُ صِ اِكُلْتِي (یعنی: این پسر، چنان که پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ... است و زودا که از صلب او مردی بیرون آید که به نام پیامبرتان خوانده می‌شود، در خُلق به او می‌ماند و در خُلق به او

نمی‌ماند^(۶۳)؛ آنگاه حکایت این را که زمین را پُر از عدل می‌سازد بازگفت.
 أبوداود این حدیث را بدینسان در سُننِ خویش روایت کرده و درباره آن خاموش
 نشسته.^(۶۴)

۱۲ - عبدالرَّحْمَنُ ابْنِ خَلْدُونِ در مُقَدِّمَه‌ی بلندآوازه‌اش می‌گوید: «بدان که در کُذْرِ
 روزگاران میانِ همهٔ مسلمانان مشهور بوده است که بی‌گمان در آخرالزَّمان مردی از
 اهل بیت ظهور می‌کند که دین را نیرو می‌دهد و عدل را آشکار می‌سازد و مسلمانان
 از او پیروی می‌کنند و بر ممالکِ اسلامی چیره می‌گردد و مَهْدی نامیده می‌شود و
 خروجِ دَجَّال و دیگر نشانه‌هایی که در حدیثِ صحیح ثبت شده در پی
 اوست...»^(۶۵).

تا بدین‌جا فصلِ نخست را که دربارهٔ گفتارها بود به فرجام می‌آوریم و به یاری
 آفریدگار به فصلِ دوم می‌آغازیم.

پینوشتها

- (۱) فَرَقِ الشَّيْعَةَ / ۹۶.
- (۲) فَرَقِ الشَّيْعَةَ / ۱۰۸.
- (۳) المَقَالَاتِ وَ الفِرَاقِ / ۱۰۲.
- (۴) المَقَالَاتِ وَ الفِرَاقِ / ۱۰۳.
- (۵) >حافظ> لقبی ستایش آمیزست از برای مُحَدِّثِی که أَحَادِیْثِ بسیار از بر دارد. به قولی، «حافظ» بر کسی إطلاق می شود که از صدهزار حَدِیْثِ (به متن و سَنَد) آگاه باشد.
- نگر: معجم مصطلحات الرجال و الدرّایة ص ۵۱ و ۵۲؛ وَ الكُنْیَ وَ الألقاب ۲ / ۱۶۵ و ۱۶۶.
- (۶) >خَلَفَ< - که ترجمه فارسی آن (یعنی: جانشین) را آورديم -، و نیز «خَلَفَ صالح»، از ألقابِ إمامِ زمان - ارواحنا فداه - است. مُحَدِّثِ نوری - قُدِّسَ سِرُّهُ - می نویسد: «محمّل است که چون حضرتِ عسکری - علیه السّلام - فرزندی نداشت و مردم می گفتند که دیگر جانشین ندارد و به همین اعتقاد، جماعتی باقی ماندند، پس از تولّد آن حضرت، شیعیان به یکدیگر بشارت می دادند که «جانشین» ظاهر شد و به جهتِ اشاره به این مطلب، ایشان، بلکه اُئِمَّةِ >عليهم السّلام<، او را به این لقب خواندند.» (نجم الثّاقب، چ مسجد جمکران، ص ۷۲).
- (۷) تاریخ الأئمّة >عليهم السّلام< / ۱۵.
- >در باره سال ولادتِ حضرتِ مهدی - علیه السّلام - و این که قولِ معتبر همان ۲۵۵ هـ . ق. است که شیخِ کُلینی و مُفید و... یاد کرده اند، نگر: حیاتِ فکری و سیاسیِ امامانِ شیعه عليهم السّلام، جعفریان، ص ۵۶۵ و ۵۶۶ >.
- (۸) تاریخ الأئمّة >عليهم السّلام< / ۲۲.

- (۹) تاریخ الأئمة عليهم السلام / ۲۶.
 > درباره این نامهای مذکور از برای امام - علیهما السلام - ، نیز نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۲۰۸؛ و: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، جعفریان، ص ۵۶۷ <.
- (۱۰) تاریخ الأئمة عليهم السلام / ۲۹.
 (۱۱) تاریخ الأئمة عليهم السلام / ۳۰.
 (۱۲) تاریخ الأئمة عليهم السلام / ۳۲.
- > معرفی مدفن هریک از امامان - علیهم الصلاة والسلام - ، یکی از شؤون نگارش تاریخ ایشان بوده است و از این رو کاتب بغدادی خود را مقید دیده تا از مدفن آینده امام زمان - علیه السلام - نیز سخن بدارد <.
- (۱۳) > در متن عربی چهل حدیث و مأخذ آن، «بطی الباب» است، ولی معنای درستی برای «بطی» به دست نیاوردیم. در طبع محقق استاد علامه سید محمد رضا حسینی جلالی - دام علاه - ، بجای «بطی»، «بطن» آمده که ترجمه ما نیز متکی بر همین ضبط است <.
- (۱۴) تاریخ الأئمة عليهم السلام / ۳۴.
 (۱۵) الکافی / ۱ / ۵۱۴.
- (۱۶) > از برای شناخت بیشتر این کتاب مهم، نگر: فصلنامه انتظار، سال ۱، ش ۱، صص ۱۹۱ - ۲۰۵؛ و: ش ۲، صص ۲۴۶ - ۲۵۹؛ و: ش ۳، صص ۱۷۷ - ۲۰۲؛ و: سال دوم، ش ۵، صص ۳۷۳ - ۳۹۱ <.
- (۱۷) الاعتقادات / ۹۸.
- (۱۸) > این تألیف سترگ - که علی الظاهر با عنایت و توجه خاص حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم صورت پذیرفته است - ، از اصلی ترین مصادر و منابع بحث غیبت و مهدویت به شمار می رود و در درازنای تاریخ همواره محل رجوع و استفادة عالمان شیعه - بویژه کسانی که در این حوزه قلم زده اند - بوده است نگر: فصلنامه انتظار، سال ۱، شماره ۱، ص ۷۸؛ و: کتابشناسی نسخه های خطی آثار شیخ صدوق (ره) در ایران، صص ۲۰۶ - ۲۲۸.
- این اثر تا کنون چندبار نیز به فارسی ترجمه شده است. نگر: فصلنامه علوم حدیث، ش ۲۵، ص ۱۴۷.
- شایان ذکر است که شماری از محلثان قدیم نام این کتاب را اكمال الدین و اتمام النعمة گفته اند ولی استاد علی أكبر غفاری، طابع و محقق کتاب، نام اكمال الدین و تمام النعمة را درست دانسته

و ضبط کرده‌اند. سیدنا الأستاد و شیخنا فی الإجازة، آية الله علامه سيد محمد رضا حسينی جلالی - أدامَ اللهُ إجلالَه -، همان کمال‌الذین و تمام النعمة را درست و اصیل می‌دانند (نمونه را، نگر: تدوین السنة الشریفة، ط: ۲، ص ۶۶۷). <

(۱۹) الإرشاد / ۳۱۶ تا به پایان کتاب.

(۲۰) >از برای آشنائی با نگرشها و نگارشهای شیخ مفید - قُدس سِرُّه الشَّریف - درباره غیبت، نگر: نظرات فی تراث الشَّیخ المفید، السَّید محمد رضا الحُسینی الجلالی، صص ۱۳۲ - ۱۶۷. چنان که در همین مأخذ (یعنی: نظرات فی تراث الشَّیخ المفید، ص ۱۳۲) آمده، الفصول العشرة فی الغیبة جامع‌ترین نگارش شیخ - أعلی اللهُ مقامَه - در موضوع غیبت است. خوشبختانه مجموعه آثار شیخ مفید که به طرزی بیش و کم قابل قبول، به مناسبت کنگره بزرگداشت او در قم، انتشار یافت، دسترسی به رساله‌های موجود وی را در هر باب - از جمله غیبت و مهدویت - آسان ساخته است. <

(۲۱) به حدیث چهلم >در همین چهل حدیث <مراجعه فرمائید.

(۲۲) یادشده در: الذریعة، ۲۲ / ۱۲۲.

>متن مصحح و محقق این رساله، ضمن شماره ۲۷ از مجله تراثنا از سوی مؤسسه آل‌البیت - علیهم السلام - لإحياء التراث نشر شده است.

همچنین ترجمه آن به نام امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام، از سوی «انتشارات مسجد مقدس جمکران» در قم (ج ۲: ۱۳۷۸ ه. ش.) منتشر گردیده است.

درباره اهمیت المقنع به مقدمه همین ترجمه (صص ۱۵ - ۱۸) می‌توان رجوع کرد. <

(۲۳) یادشده در: الذریعة، ۱۳ / ۸.

>این متن در چهار مجلد به اهتمام سید عبدالزهراء الحُسینی الخطیب (۱۳۳۸ - ۱۴۱۵ ه. ق.) تحقیق و طبع و نشر شده است (بیروت: ۱۴۰۷ ه. ق؛ طهران: ۱۴۱۰ ه. ق.). <

(۲۴) یادشده در: الذریعة ۱۶ / ۸۲؛ چاپ شده در: رسائل الشَّریف المُرْتَضی، ۲ / ۲۹۱ - ۲۹۸.

(۲۵) رسائل الشَّریف المُرْتَضی، ۲ / ۲۹۳.

(۲۶) تقریب المعارف / ۱۷۱ - ۲۱۵.

(۲۷) الرسائل العشر / ۹۸.

>در فهم مُرادِ شیخ طوسی - قُدس سِرُّه -، باید به مُصطَلَح کلامی «لُطْف» توجّه داشت. شیعه امامیه از راه لُطْف نصبِ امام را لازم می‌دانند و می‌گویند از همان روی که خداوند حتماً برای هدایت بندگان خود پیامبر مبعوث می‌گرداند، پس از وفات پیامبر نیز باید امام و جانشین شایسته‌ای در میان اُمَّت منصوب شده باشد تا بر تفسیر و اجرای صحیح احکام

دینی نظارت کند. این لُطْفی است که خداوند در حقِ بندگان روا می‌دارد و عقل در حتمیت و لزوم این لُطْف از جانبِ خداوند تردید نمی‌کند و آن را اثبات می‌نماید. این تنها اشارتی بود و تفصیلِ مطالبِ مربوط به «لطف» را باید در کتابهای کلامی و عقائد استدلالی باز جست. <

(۲۸) تاج الموالید / ۶۰ تا به پایان کتاب.

(۲۹) تاریخ موالید الأئمة <علیهم السّلام> و وفیاتهم / ۲۰۰ - ۲۰۲.

(۳۰) الطرائف / ۱۷۵.

(۳۱) المُستجد / ۲۳۱ تا به پایان کتاب.

(۳۲) وصول الأخبار إلى أصول الأخبار / ۴۴.

<درباره «مریم علوی دُختِ زید»، همچنین نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، ترجمه علی دوانی، ص ۲۲۶.>

(۳۳) وصول الأخبار إلى أصول الأخبار / ۴۴.

(۳۴) <ظاهراً در تاریخ وفاتِ شیخ بهاء‌الدین - رُوْحُ اللّٰهُ رُوْحَهُ - ، ۱۰۳۰ هـ. ق. معتبر باشد.>

(۳۵) توضیح المقاصد / ۵۷۹.

(۳۶) علم الیقین ۲ / ۷۷۱ - ۸۲۰.

<بجاست یاد کنیم که مرحوم فیض یک دیوانِ خاص (در حدود یکهزار و پانصد بیت) در اظهارِ اشتیاق به حضرتِ حُجَّت - علیه السلام - سُروده که غالب آن استقبال یا تضمینِ غزلهایی از حافظ است. این دیوان را خود او شوق المهدی [علیه السلام] نام نهاده. نیز نگر: فهرست‌های خود نوشتِ فیض کاشانی...، به اهتمامِ ناجی نصرآبادی.

دیوانِ مذکور به اهتمامِ آقای علی دوانی طبع و نشر گردیده.>

(۳۷) <این بخش از بحار، چندبار تاکنون به فارسی ترجمه شده است. شاید مشهورترین و متداول‌ترین ترجمه آن، همان باشد که به قلم آقای علی دوانی نگارش یافته و به نام مهدی موعود [علیه السلام] بارها چاپ و تجدید چاپ گردیده است.>

(۳۸) <این کتاب یکبار به اهتمامِ حاج سیدأبوالفضل مدرّس خاتون‌آبادی در چاپخانه محمدی اصفهان - به شیوه چاپ سُربی - به طبع رسیده است و بارِ دیگر به سال ۱۳۶۱ هـ. ش. در تهران به اهتمامِ سیدداود میرصابری - که مبنا و اساس آن همان چاپ سُربی اصفهان بوده.>

(۳۹) <مَعَ الْأَسَفِ هُنُوْزِ جَايِ يَكُ چَاطِ مَحَقَّقَانَهُ جَانِدَارِ از این اَثْر خَالِي است و بمانند بعض دیگر نگارشهای فارسی مَحَدِّثِ نوری - به رَغْمِ فراوانی خواهندگان و خوانندگان و چاپهای

- متفاوت - هنوز حَقِّ آن ادا نشده. <
- (۴۰) < خوشبختانه این کتاب به فارسی هم ترجمه شده و مورد استفاده ایمانیان است. >
- (۴۱) أعيان الشيعة ۴۴/۲ - ۸۴ (طبع جدید).
- (۴۲) أصل الشيعة وأصولها / ۱۳۶ (طبع قاهره).
- (۴۳) عقائد الامامية / ۷۷.
- (۴۴) عمده آن را از مُتَخَب الأثر علامه صافی و مقدمه علامه خراسان بر البيان في أخبار صاحب الزمان < عليه السلام > برگرفته‌ام.
- (۴۵) < مراد أحمد بن حنبل شيباني (درگذشته به ۲۴۱ هـ. ق.) است. >
- (۴۶) < مراد ابن أبي الحديد مدائني (درگذشته به ۶۵۵ هـ. ق.) شارح نهج البلاغه شريف است. >
- (۴۷) < در متن عربي چهل حديث و متن مطبوع الكُنى و الألقاب، «هيشمی» آمده. به هر روی، مراد ابن حَجَر هَيْتَمِي (شهاب‌الدین أحمد بن محمد / ۹۰۹ - ۹۷۴)، مفتي حجاز، است که الصواعق المحرقة را نوشته و هرچند استیزه‌گر و معاند شیعه بوده است، به کثیری از فضائل اهل بیت - عليهم السلام - خستو شده. <
- (۴۸) برای آگاهی از شماری افزون‌تر مراجعه بفرمائید به: مَنْ هُوَ المَهْدِي < عليه السلام >؟ (صص ۶۲ - ۶۸).
- (۴۹) شرح ابن أبي الحديد ۵۳۵/۲ ط. مصر.
- (۵۰) حاشیه صحیح ترمذی ۴۶/۲ ط. دهلی.
- (۵۱) باب ۲ ص ۱۴۰ ط. مصر ۱۳۱۲.
- (۵۲) ص ۱۵۵ ط. مصر ۱۳۱۲.
- (۵۳) الصواعق المحرقة / ۹۹ ط. مطبعة ميمثيه مصر.
- (۵۴) الفتوحات الاسلامیة ۲/ ۲۱۱ ط. مصر ۱۳۲۳.
- (۵۵) سبائك الذهب / ۷۸.
- (۵۶) البيان في أخبار صاحب الزمان < عليه السلام > / ۱۲۴.
- (۵۷) رجوع کنید به: البرهان في علامات مهدي آخر الزمان، باب ۱۳.
- (۵۸) مقاصد الطالبين (هامش شرح المقاصد، ۳۰۷/۲).
- (۵۹) < در حقیقت شیخ محمد بن محمد بن محمد جزری دمشقی شافعی - زاده ۷۵۱ و درگذشته ۸۳۳ هـ. ق. -، این مطلب را در أسنی المطالب گفته و استاد شیخ محمد باقر محمودی که أسنی المطالب را تلخیص و تهذیب کرده و متن مختار خود را اُسمى المناقب فی

تهذیب اُسنی المطالب نامیده است، این سخن شیخ محمد بن محمد جزری را نیز نقل کرده. <

(۶۰) <نگر: حلیة الأبرار، ۴۴۶/۵ و ۴۴۸.>

(۶۱) <استاد محمودی در تعلیقه بر اُسنی المطالب اظهار کرده‌اند گویا این را که نام پدرِ امام مهدی - علیه السّلام - نام پدرِ پیامبر - صلی الله علیه و آله - است، حُفَاطِ خاندانِ اُمّیه و بنی عبّاس جعل و إلحاق کرده باشند.

می‌نویسم:

جَزَّ جَعْلٌ و برافزودگی، در نگارشهای سُنّی و شیعی، وجوه و احتمالات دیگری هم درباره عبارت «اسم اَبیه اسم اَبی» که در حدیث نقل شده است، طرح گردیده. از جمله این که: الف) عبارت، «اسم اَبیه اسم اَبنی» بوده باشد و راوی دچار اشتباه گردیده و «اَبنی» را به «اَبی» تصحیف کرده باشد. خاصّه آنکه می‌دانیم در اخبار فریقین، چه از سوی خودِ پیامبر - صلی الله علیه و آله - و چه از سوی دیگران، امام حَسَن و امام حُسَین - علیهما السّلام - بارها «اَبن» پیامبر - صلی الله علیه و آله - خوانده شده‌اند؛ پس ای بسا آن حضرت فرموده باشند: «اسم اَبیه اسم اَبنی» و مرادشان این باشد که پدرِ او همانمِ پسرَم، حَسَن بن علی، است؛ که کاملاً صحیح و وجیه است.

ب) کُنیهٔ امام حَسَن عسکری - علیه السّلام - «أبو محمد» است و کُنیهٔ حضرت عبدالله بن عبدالمطلب، پدرِ پیامبر - صلی الله علیه و آله -، نیز، چُنین است؛ پس کُنیه‌ها همسان‌اند و می‌دانیم که کُنیه داخل در اسم است.

ج) از یکسو، در زبانِ عربی، جایز و متداول است که جَدِّ اَعْلَى را «أَب» (/ پدر) بخوانند. از همین رهگذرست که در قرآن کریم (سوره حج، ی ۷۸) آمده: «مَلَّةَ اَبِیکم اِبْرَاهِیمَ» و همچنین (سوره یوسف، ی ۳۸): «اَتَّبَعْتُ مَلَّةَ اَبَائِی اِبْرَاهِیمَ و اِسْحَاقَ». در حدیثِ اِسْرَاءِ هم - بنا بر تفسیر قَمّی - جبرئیل - علیه السّلام - می‌گوید: هَذَا اَبُوک اِبْرَاهِیمَ عَلَیهِ السّلام.

از سوی دیگر واژه «اسم» بر کُنیه و صفت هم اِطلاق می‌شود؛ چنان که در حدیثنامه‌های بخاری و مُسَلِم - و به نقل از آنها در بحار - آمده: «اَنَّ رَسولَ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَیْهِ و آله و سَلَّمَ سَمَّی عَلَیَّ عَلَیهِ السّلام اَبَاترَاب و لَمْ یَکُن اسْمَ اَحَبِّ اِلَیْهِ مِنْهُ» و در اینجا لَفْظِ «اسم» بر کُنیه اِطلاق گردیده است.

پس چون حضرت قائم - علیه السّلام - از نسلِ امام حُسَین - علیه السّلام - اند و کُنیهٔ امام حُسَین - علیه السّلام - نیز «أبو عبدالله» است، ای بسا که پیامبر - صلی الله علیه و آله - به طریقی جامع و موجز و با به کارگیری آن دو خصیصهٔ زبانی و اصطلاحی عرب که بر کُنیه

إطلاقِ «اسم» می‌توان کرد - و جدِّ اعلیٰ را «پدر» می‌توان خواند - به این نکته اشاره فرموده‌اند که حضرت قائم - علیه السَّلام - از نسلِ امام حُسن - علیه السَّلام - اند. (د) از طریقِ عامه روایت شده که کنیه حضرت قائم - علیه السَّلام - «أبو عبدالله» است. بنابراین، به حَسَبِ کُنیه، نامِ فرزندِ آن حضرت، «عبدالله» می‌شود؛ که همانا نامِ پدرِ پیامبر - صلی الله علیه و آله - است. پس ای بسا، عبارت، «اسم ابنه اسم ابي» بوده، و «ابنه» به «أبيه» تصحیف شده باشد.

و....

(تفصیل را، نگر: کتاب الغیبه شیخ طوسی (ره)، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ و: ط. مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ و کشف العُمة، تحقیق السَّید هاشم الرِّسولی، ط. مکتبه بنی‌هاشمی، ۴۴۲/۲ و ۴۴۳ و ۴۷۶ و ۴۷۷؛ و: الدرُّ المُنثور، علی بن محمَّد بن الحسن بن زین‌الدین العاملی، تحقیق السَّید أحمد الحُسنی [الإشکوری]، ۵۲/۱ و ۵۳؛ و: موسوعة المصطفی و العتره (علیه و علیهم السَّلام)، الشَّاکری، ۳۸۲/۱۶ - ۳۸۵). همچنین از برای تمیم آگاهی‌ها و ملاحظه پاره‌ای از اُنظار، نگر: در انتظار ققنوس، صص ۱۱۰ - ۱۱۵؛ و: مهدی موعود [علیه السَّلام]، ترجمه علی دوانی، صص ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۲۸ و ۳۲۹؛ و: نجم‌الثَّاقب، ط. مسجد جمکران، صص ۲۰۸ - ۲۱۴. درباره احتمال جعل و برافزودگی - که نیرومند هم هست -، خصوصاً باید توجه داشت که گفته‌اند:

«جمله «اسم پدرش اسم پدر من است»، فقط در حدیث «زائده بن ابی الرِّقاد باهلی» است که بزرگان اهل تسنن نوشته‌اند وی عادت داشته چیزی بر احادیث می‌افزوده.» (مهدی موعود [علیه السَّلام]، ترجمه علی دوانی، صص ۳۰۳؛ نیز نگر: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، صص ۱۴۴).

اگر فرض افزودگی یا تصحیف را بپذیریم، این احتمال هم محلّ تأمل قرار می‌گیرد که برخی گفته‌اند دستکاری مذکور در راستای هواخواهی از «نفس زکیه» (محمَّد بن عبدالله بن حسن) صورت گرفته که برخی او را «مهدی» می‌خواندند و مدعی مهدویتش بودند. نگر: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان اول و دوم، صص ۱۰۷؛ ضمناً سنج: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، صص ۵۷۶.

(۶۲) > ای بسا اشارهٔ امیر مؤمنان - علیه السَّلام - بدین باشد که پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم -، امام حَسَن و امام حُسن - علیهما السَّلام - را «سَیِّدا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (یعنی: دو سرور جوانانِ اهل بهشت) خوانده‌اند.

- این ویژگی را شیعه و سنی درباره حَسَنین - علیهما السَّلام - نقل کرده‌اند (از برای پاره‌ای نقلهای سنی، نگر: فضائل الخمسة من الصحاح الستة، الفيروزآبادی، ط. أعلمی، ۲۵۹/۳ - ۲۶۴) و به قول ابن شهر آشوب - رضی الله عنه - مورد اتفاق اهل قبله است (تفصیل را، نگر: مناقب آل ابی طالب [علیهم السَّلام]، ط. دارالأضواء، ۴۴۵/۳). <
- (۶۳) > این حدیث با تفاوت لفظی بسیار جزئی، آمده است در: ینابیع المودَّة، ط. أسوة، ۲۵۹/۳. طابع ینابیع هم آن را در مشکاة المصابیح (۱۵۰۳/۳) حدیث (۵۴۶۲) و سنن ابی داود (۳۱۱/۳) حدیث (۴۲۹۰) نشانی داده است.
- و أمّا، درباره این حدیث، نگر: مهدی مُتَنَطَّر [علیه السَّلام] در اندیشه اسلامی، صص ۹۲ - ۹۹.
- در اعرابگذاری «خلق» نخست به ضمّ خاء و لام و «خلق» دوم به فتح خاء پیروی کرده‌ایم از: سنن ابی داود، به اهتمام کمال یوسف الحوت، بیروت: دارالجنان، ۱۴۰۹ هـ. ق. (۵۱/۲): که در آنجا «الخلق» نخست، به ضمّ خاء و لام، و «الخلق» دوم، بدون حرکت خاء و به سکون لام، طبع شده. و الله أعلم بالصواب. <
- (۶۴) اُسمی المناقب فی تهذیب أُسنی المطالب / ۱۶۳ - ۱۶۸.
- (۶۵) مقدّمة ابن خلدون / ۲۶۰.
- > باید دانست ابن خلدون، در عین این خستویی، با پاره‌ای تردیدها و انکارهای غیر متخصصانه در بعضی مآثورات - احتمالاً: نادانسته - زمینه انحراف برخی از پسینایش را فراهم آورد. آوازه‌ای هم که از حیث برخی نگره‌های تاریخی و اجتماعی یافت، باعث شد گروهی از خاورپژوهان باختری و متأخران عامّه بر تردید و انکار غیر فنی وی در باب آن مآثورات اتکا کنند.
- از برای تفصیل این چگونگی و نقد و ردّ آن پندارهای انحراف‌آفرین ابن خلدون، نگر: در انتظار ققنوس، صص ۲۰۶ - ۲۱۲ و ۲۱۹ - ۲۲۱؛ و: مجلّه تحقیقات اسلامی سال ۱۳، شماره ۱ و ۲، صص ۵۵ - ۷۲. (مقاله ابن خلدون و احادیث «مهدی» [علیه السَّلام]، به قلم غلامحسین تاجری نسب)؛ و: عصر ظهور، علی کورانی، ترجمه عبّاس جلالی، صص ۳۹۳ - ۳۹۵؛ و: موسوعة المصطفی والعترة (علیه و علیهم السَّلام) ۳۱۴/۱۶ - ۳۲۵؛ و: مجلّه تراثنا، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۷ - ۷۶. (مقاله نقد الحدیث: بین الاجتهاد و التقلید، به قلم علامه سیدمحمد رضا حسینی جلالی)؛ و: امامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۴۲۳/۲ - ۴۲۵. <

فصل دوم:

أَحَادِيث

حدیثِ نخست

حدیثِ لوح

این حدیث را، کُلینی در الکافی^(۱)، و شاگردش، نعمانی، در الغیبه^(۲)، و صدوق در کمال الدین و تمام النعمه^(۳) و عیون أخبار الرضا علیه السلام^(۴)، و مفید در الاختصاص^(۵)، و شیخ تقی الدین أبو الصلاح حلّبی در تقریب المعارف^(۶) - با اختصار -، و شیخ طوسی در الغیبه^(۷) و أمالی اش^(۸)، و امین الدین طبرسی در اعلام الوری^(۹)، و أبو منصور طبرسی در الاحتجاج - به طور مُرسَل^(۱۰) -، و شیخ حَسَن بن أبی الحَسَن دیلمی در إرشاد القلوب^(۱۱)، و علامه مجلسی در مُجلدِ نهم بحار الأنوار^(۱۲)، و سیدمُحسِن امین در أعیان الشیعة^(۱۳) به نقل از الکافی، و صافی در مُتخَب الأثر فی الإمام الثانی عشر علیه السلام^(۱۴)، آورده اند - قَدَسَ اللهُ أَسْرَارَهُمْ.

در الکافی به طور مُسَنَد^(۱۵) از ابوبصیر^(۱۶) نقل شده است که وی از ابوعبدالله > یعنی: إمام صادق < - علیه السلام - نقل کرده که آن حضرت فرمودند:

«قالَ أبی لجابِرِ بنِ عَبْدِ اللهِ الأَنْصَارِيِّ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخِفُّ عَلَيْكَ

أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فَأَسْأَلَكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: أَيُّ الْأَوْقَاتِ أَحَبَّبَتْهُ.
فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ، فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ! أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ
أُمِّي فَاطِمَةَ - عَلَيْهَا السَّلَامُ - بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَمَا أَخْبَرْتِكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي
ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ.

فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ - عَلَيْهَا السَّلَامُ - فِي حَيَاةِ
رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَهَنَيْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ وَرَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحًا أَخْضَرَ، ظَنَنْتُ أَنَّهُ
مِنْ زُمُرٍ وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أَبْيَضَ، شَبِهَ لَوْنَ الشَّمْسِ؛ فَقُلْتُ لَهَا: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي! يَا
بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)! مَا هَذَا اللَّوْحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ رَسُولِهِ (ص)،
فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنِي وَاسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي، وَأَعْطَانِيهِ أَبِي
لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ.

قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةَ - عَلَيْهَا السَّلَامُ - فَقَرَأْتُهُ وَاسْتَنْسَخْتُهُ؛ فَقَالَ لَهُ
أَبِي: فَهَلْ لَكَ - يَا جَابِرُ! - أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: نَعَمْ.

فَمَشَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ، فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ، فَقَالَ: يَا جَابِرُ! انظُرْ فِي
كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ [أَنَا] عَلَيْكَ؛ فَنظَرَ جَابِرٌ فِي نُسْخَتِهِ فَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا،
فَقَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ،
نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

عَظُمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَ اشْكُرْ نِعْمَائِي وَلَا تَجْحَدْ آلَائِي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُدِيلُ الْمَظْلُومِينَ وَ دَيَّانُ الدِّينِ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي، عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ تَوَكَّلْ.

إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا، وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِسِبْطَيْكَ وَ سِبْطَيْكَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ، فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ، وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَ حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بَعَثْتُهُ أُتَيْبَ وَ أَعَاقِبَ، أَوْلَهُمْ عَلَيَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَاءِي الْمَاضِينَ وَ ابْنُهُ شَبِيهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي؛ سَيِّهَلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لِأَكْرَمٍ مَثْوَى جَعْفَرٍ، وَ لِأَسْرَنَهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ؛ أُتِيحَتْ بَعْدَهُ مُوسَى فِتْنَةً عَمِيَاءُ حَنْدِسُ لِأَنَّ حَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لَا تَخْفَى وَ أَنَّ أَوْلِيَاءِي يُسْفَوْنَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى، مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ، وَ يَلُ لِمُفْتَرِينَ الْجَاهِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عَبْدِي وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي فِي عَلِيٍّ وَ لِيْسَى وَ نَاصِرِي وَ مَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ وَ أَمْتَحِنُهُ بِالْإِضْطِلَاعِ بِهَا؛ يَقْتُلُهُ عِفْرِيْتُ مُسْتَكْبِرٌ؛ يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَيَّ جَنْبَ شَرِّ خَلْقِي، حَقَّ الْقَوْلُ

مِنِّي لِأَسْرَنَهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَاثِرِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَ
 مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي، لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَعْتُهُ
 فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَ أَحْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَ لِوَلِيِّي وَ
 نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَى وَحْيِي، أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ
 الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ وَ أَكْمِلَ ذَلِكَ بِابْنِهِ «م ح م د» رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ
 مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذَلُّ أَوْلِيَاءِي فِي زَمَانِهِ وَ تُتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا
 تُتَهَادَى رُؤُوسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ، مَرْعُوبِينَ
 وَ جَلِينَ، تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَ يَفْشُوا الْوَيْلُ وَ الرَّثَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَاءِي
 حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَ أَدْفَعُ الْآصَارَ وَ
 الْأَعْلَالَ، أَوْلِيَاكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أَوْلِيَاكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.»

(یعنی)

پدرم، جابر بن عبدالله انصاری را گفت: مرا با تو کاری هست؛ کنی برایت سهل تر
 است تا با تو تنها باشم و در آن باره از تو پرسش کنم؟ جابر گفت: هر وقتی که دلخواه
 شما باشد.

پس روزی با او تنها شد و به او فرمود: ای جابر! مرا از آن لوح که در دستِ مادرم،
 فاطمه - علیها السلام -، دخترِ رسولِ خدا (ص)، دیدی و از آنچه مادرم به تو خبر داد
 که در آن لوح نوشته شده بوده است، خبر ده.

جابر گفت: خدا گواه است که در زمانِ حیاتِ رسولِ خدا (ص)، به نزدِ مادرت،
 فاطمه - علیها السلام -، آمدم و او را بخاطرِ ولادتِ حُسَیْنِ تهنیت گفتم و در
 دستانش لوحی سبز دیدم؛ گمان بُردم از زُمُرد است و دیدم نوشتاری سپید در آن

هست که به رنگِ خورشید می‌ماند. به او گفتم: پدر و مادرم به فدایت باد! ای دخترِ رسولِ خدا (ص)! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند به پیامبرش (ص) هدیه کرده است، در آن نامِ پدرم و نامِ شوهرم و نامِ دو پسر و نامِ آن اوصیاء که از فرزندانِ من اند، هست، و پدرم آن را به من داده است تا بدان بشارتم دهد. (۱۷)

جابر گفت: آنگاه مادرت، فاطمه - علیها السلام -، آن را به من داد؛ خواندمش و رونویسی کردم.

پدرم به او گفت: ای جابر! می‌توانی آن را به من نشان بدهی؟ گفت: آری. پدرم با او به منزلِ جابر رفت؛ آنگاه صحیفه‌ای از پوستِ تَنک بدرآورد. گفت: ای جابر! در نوشتارت بنگر تا من بر تو بخوانم. جابر در رونویسی خود نگریست و پدرم آن را برخواند؛ در یک حرف هم اختلاف نداشت.

جابر گفت: خدا گواه است که من همین‌طور دیدم در لوح نوشته شده بود:

به نامِ خداوندِ بخشندهٔ مهربان

این نامه‌ایست از خدایِ پیروزمندِ فرزانه به محمد، پیامبرش و نور و سفیر و حاجب^(۱۸) و دلالنگرِ او، که روح‌الأمین^(۱۹) آن را از نزدِ پروردگارِ جهانیان فرود آورده است.

ای محمد! اَسْمَاءِ مرا بزرگِ بدار^(۲۰) و نعمتهایِ مرا سپاس بدار و نواخته‌هایِ مرا انکار مکن. (۲۱)

منم آن خدای که جُزْ من خدائی نیست، شکنندهٔ جباران و چیرگی‌بخشِ ستمدیدگان و جزادهٔ روزِ شمار. منم آن خدای که جُزْ من خدائی نیست، پس هر که جز فضلِ مرا امید بَرَد یا از جُزْ عدلِ من بیم کُند، او را چنان عذابی کنم که هیچکس از جهانیان را آنسان عذاب نکنم؛ پس مرا بپرست و بر من توکل کن.

هر پیامبری که برانگیختم و دورانش به تمامت رسید و روزگارش سپری شد، از

برایش وَصِیِّ مَعِیْنِ کردم، و من تو را بر پیامبران برتری داده‌ام و وصِیِّ تو را بر اَوْصِیَاءِ برتری داده‌ام؛ تو را به دو شیربچه‌ات^(۲۲) و دو نوادهاش، یعنی حَسَن و حُسَیْن، گرامی داشته‌ام؛ حَسَن را پس از سپری شدن روزگار پدرش مَعْدِنِ دَانِشِ خود ساختم و حُسَیْن را گنجورِ وحیِ خویش^(۲۳) و او را به شهادت گرامی داشتم و پایانِ کارش را سعادت قرار دادم؛ او برترین کسی است که به شهادت رسیده و بلندپایه‌ترین شهیدان است. کلمه تامّه خود را^(۲۴) همراه او و حُجَّتِ بِالْغَمَامِ^(۲۵) را نزد وی قرار دادم. به خاطرِ عتْرِتِ وی^(۲۶) ثوابِ دِهَم و عِقَابِ کُنَم.

نخستینِ ایشان، علی، سرورِ عبادتگران و آرایه‌آویزِ پیشین من است. و پسرش که به نیایِ ستوده‌اش ماند، محمد است، شکافنده‌ی دانش من و مَعْدِنِ حکمتم.

زودا که تردیدکنندگان درباره‌ی جعفرِ هلاک گردند؛ هرکه او را نپذیرد، مرا نپذیرفته است؛ این سخن من راست و استوار گشته^(۲۷) که پایگاهِ جعفر را گرامی می‌دارم و او را در میانِ پیروان و یاران و دوستانش شادمان می‌سازم.^(۲۸)

پس از وی، موسی را فتنه‌ای کور و تیره و تار^(۲۹) فراهم آید زیرا رشته حُکَم من نَگَسَلَد^(۳۰) و حُجَّتِ من پنهان نگردد و اولیایم را پیمانۀ سرشار دهند^(۳۱). هرکه یکی از ایشان را مُنکر شود، نعمتِ مرا منکر شده است؛ و هرکه آیتی از کتابم را دگرگون سازد، بر من دروغ بسته است. وای بر آنان که وقتی روزگار بنده و دوست برگزیده‌ام، موسی، سپری گردد، در حقِّ علی که دوست و یارِ من است و کسی است که بارِ تَبُوتِ^(۳۲) را بر دوشش می‌نهم و او را به توانائی در بردوش کشیدن آن می‌آزمایم، دروغ بندند و اِنکار و رَزَنَد. او را سِتْنَبَه‌ای گردنکش^(۳۳) به قتل آرَد؛ در شهری که بنده شایسته^(۳۴) ساخته است، و در کنارِ بدترین آفریدگانم^(۳۵)، به خاک سپارده شود. این سخن من راست و استوار گشته^(۳۶) که او را به پسرش و جانشینش و وارث

علمش، محمد، شادمان سازم که وی معدنِ دانش من و جایگاهِ سیر من و حجّت من بر آفریدگانم است. هر بنده که به او ایمان آرد، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعتش را در بابِ هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوارِ دوزخ گشته باشند، بپذیرم.

و کارِ پسرش علی را که دوست و یاور من و گواه من در میانِ آفریدگانم و امین من بر و حیم است، ختم به سعادت کنم. آنکس را که به راه من دعوت می‌کند و گنجورِ دانش من است، یعنی حسن، از او پدید آورم، و کار را با پسرش «م ح م د»^(۳۷) که رحمتی است از برای جهانیان^(۳۸)، به کمال رسانم. وی کمالِ موسی و شکوه عیسی و شکیبِ ایوب را داراست. در روزگارِ [غیبت] او یارانم خوار گردند و سرهای ایشان را چون سرهای تُرکان و دیلمیان^(۳۹) برای یکدیگر هدیت فرستند. ایشان را به قتل آرند و بسوزانند و بیمناک و هراسانیده و ترسان باشند. زمین از خونهایشان رنگین گردد و وای و فغان از زنانشان برخیزد. اینان اند که برستی دوستان من اند. به ایشان هر فتنه کور تیره و تار را می‌رانم و به ایشان زلزله‌ها^(۴۰) را می‌زدایم و بارهای گران و زنجیرها را^(۴۱) بردارم. «درودهائی از جانبِ پروردگارشان و رحمت بر آنان باد، و آنان خود رهیافتگانند» [س ۲ ی ۱۵۷].

عبدالرحمن بن سالم^(۴۲) گفته است که ابوبصیر گفت: اگر در همه عمر تنها این حدیث را شنیده باشی، تو را بسنده است، و آن را جز از اهل آن محفوظ دار. می‌نویسم: علامه سید اسماعیل هاشمی اصفهانی^(۴۳) در شرح این حدیث رساله‌ای به نام شهادة الشهداء به فارسی نگاشته که به سال ۱۴۰۶ ه. ق. در اصفهان طبع شده است. می‌سزد خوانندگان بدان مراجعه فرمایند که نوشتاری خواندنی است^(۴۴).

پینوشتها

- (۱) الکافی ۵۲۷/۱ > نیز نگر: مصطفوی ۴۷۰/۲ - ۴۷۴ <.
- (۲) الغیبة ۲۹/ > نیز نگر: ط. فارس حسون کریم، صص ۶۹ - ۷۲ <.
- (۳) کمال الدین و تمام النعمة ۳۰۸/ > و: پهلوان [= کمال الدین با ترجمه منصور پهلوان]، ۵۶۹/۱؛ و: کمره‌ای [= کمال الدین با ترجمه مرحوم آیه الله محمدباقر کمره‌ای]، ۴۲۵/۱ <.
- (۴) عیون أخبار الرضا علیه السلام ۴۱/۱ >؛ و: همان، ترجمه غفاری - مستفید، ۷۵ - ۷۹ <.
- (۵) الاختصاص ۲۱۰/.
- (۶) تقریب المعارف ۱۷۸/.
- (۷) الغیبة ۹۳/.
- (۸) أمالی الطوسی، مجلس یازدهم، ح ۱۳ ص ۲۹۱، شماره پیاپی ۵۶۶، طبع جدید، ۱۴۱۴ ه.ق. > این مأخذ و این یادداشت را مؤلف چهل حدیث در نسخه ملکی خود افزوده و در چاپ نخست متن عربی چهل حدیث نیامده بود. <
- (۹) اعلام الوری ۲۲۵/.
- (۱۰) الاحتجاج ۶۷/۱.
- (۱۱) ارشاد القلوب ۲۹۰/۲.
- (۱۲) بحار الأنوار ۱۲۰/۹ و یسان تشریح از طبع > مشهور به < گمپانی. >؛ و: ط. ۱۱۰ جلدی، ۱۹۲/۳۶ و یسان تشریح. <.
- (۱۳) أعیان الشیعة ۵۵/۲.

(۱۴) مُتَّحَبُّ الْأَثَرِ / ۱۳۳.

> می‌افزایم:

روایتهای مختلف «حدیث لوح» در پاره‌ای مآخذ و منابع و حدیثنامه‌های دیگر نیز آمده است. از جمله نگر:

مناقب آل‌آبی طالب علیهم‌السلام، ابن‌شهر آشوب، ط. قم، ۲۹۶/۱ - ۲۹۸؛ و ط. دارالاضواء، ۳۵۹/۱ - ۳۶۱؛ و: ألقاب الرسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَعَتَرَتِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - (در: مجموعه نفسه، ط. قم، ص ۱۷۰)؛ و: اثبات الوصية، المطبعة الحيدرية نجف اشرف، ص ۱۴۳ و ۲۲۷ و ۲۳۰ (با دو سند متفاوت)؛ و: جامع الأخبار، تحقيق: علاء آل جعفر، صص ۶۵ - ۶۷؛ و: اثبات الهداة شيخ حرّ عاملي؛ و: عوالم العلوم بحراني؛ و: الجواهر السنية، ط. ۱۴۰۲ هـ. ق، صص ۱۵۹ - ۱۶۴؛ و: بشارة المصطفى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِشَيْعَةِ الْمُرْتَضَى عَلَيْهِ السَّلَام؛ و: الخصال، شيخ صدوق، ط. سيد أحمد فهری زنجانی، ص ۵۶۳؛ و: وسائل الشيعة، ط. مؤسسة آل البيت عليهم‌السلام لإحياء التراث، ۲۴۴/۱۶ و ۲۴۵؛ و: كتاب من لا يحضره الفقيه؛ و: مشارق أنوار اليقين، تحقيق المازندراني، ط. منشورات الشريف الرضي، ص ۱۸۶ و ۱۸۷؛ و: حلية الأبرار، ۴۱۵/۵ - ۴۱۷؛ و: فرائد السمطين، ط. محمودي، ۱۳۶/۲ - ۱۴۱.

نیز نگر:

مُسْنَدُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَلَامَ اللهُ عَلَيْهَا، السَّيِّدُ حُسَيْنُ شَيْخِ الْإِسْلَامِ، صص ۳۳۵ - ۳۴۲؛ و: جابر بن عبدالله الأنصاري حياته و مسنده، حُسَيْنُ الْوَاتِقِي، ۱۵۸ - ۱۶۸؛ و: الارشاد مفيد، ط. مؤسسة آل البيت عليهم‌السلام، ۱۳۸/۲ و ۱۳۹؛ و: كفاية الأثر، ص ۱۹۶؛ و: سفينة البحار، الشيخ عباس القمي، ط. دارالأسوة، ۶۱۳/۷.

بجاست درنگرندگان در حدیث لوح، حدیث صحیفه‌ای را هم که خدائوند برای حضرت ختمی مرتبت - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرستاد، ببینند.

نگر: الغيبة طوسی، ط. مؤسسة المعارف الإسلامية، ص ۱۳۴ و ۱۳۵؛ و: مشارق أنوار اليقين، تحقيق المازندراني، ص ۱۸۵ و ۱۸۶؛ نیز نگر: كمره‌ای، ۴۲۳/۱؛ و: پهلوان، ۵۶۶/۱ (در نقل کمال‌الدین، فقط صحیفه‌ای در دست حضرت زهراء - سَلَامَ اللهُ عَلَيْهَا - دیده می‌شود و از منشا آن سُخْنِي نَمِي رَوَد).

درباره دستبرد فرقه ضاله بهائی به حدیث لوح، نگر: مهدی موعود [علیه‌السلام]، علی دوانی، ص ۹۱۸ و ۹۱۹.

(۱۵) > «مُسْنَد» حدیثی است که جمیع رُواتِ آن یاد شده باشد؛ یا به تعبیر دیگر زنجیره

راویانش کامل باشد. نگر: أصول الحديث، الفضلی، ص ۹۷. از برای توضیحات تفصیلی درباره اصطلاح «مُسْنَد» در درایة الحديث، نگر: معجم مصطلحات الرجال و الدرایة،

ص ۱۵۹. <

(۱۶) <أَبُوبَصِيرٍ أَوْ زُورَاتٍ مَشْهُورٍ حَدِيثٍ وَ - از منظرِ رجالی - ثقه است. دربارهٔ ابوبصیر نگر: الموسوعة الرجالية الميسرة ۳۲۹/۲ و ۳۵۷؛ و: الكُنْيُ وَالْأَلْقَاب ۲۰/۱. <

(۱۷) <ترجمهٔ ما، بنا بر «لَبَّيْشِرْنِي» است که در متن است؛ ولی علی‌الظاهر نسخهٔ علامهٔ مجلسی - قدس سره - «لیسرنی» داشته که بنا بر آن، ترجمه می‌شود: «تا شادمانم سازد». آن محدثِ خیبر دربارهٔ مدلولِ این ضبط هم نظری مهم دارد که می‌شاید دیده شود. نگر: مرآة العقول، ۲۰۹/۶. <

(۱۸) <مُرَادُ أَنْ اسْتُكْفِرَ أَنْ حَضَرَتْ وَاسْطَةُ مِیَانِ خَدَاوَنْدٍ وَخَلَقَ اسْتُ؛ وَ اِیْنِ یَكِیْ اِز بُرْدَاشْتِهَائِی اسْتِ كِه اِز نَصِّ رِوَايْتِ شُدِه - نگر: مرآة العقول: ۲۰۹/۶ و ۲۱۰ - وَ تَرْجَمَهُ مَا مَتَكِي اسْتِ بَر اَنْ. <

(۱۹) <روح‌الأمین، جبرئیل - علیه السلام - است. نگر: مرآة العقول، ۲۱۰/۶. <

(۲۰) <مرحوم علامه مجلسی - قدس الله روحه العزیز - می‌فرماید که مراد از این اَسْمَاءُ، یا اَسْمَاءِ ذَاتِ مَقْدِسٍ خَدَاوَنْدِ اسْتِ وَ یَا اُتْمَه - عَلَیْهِمُ السَّلَام - نگر: مرآة العقول، ۲۱۰/۶. تفسیر «اَسْمَاءِ خَدَاوَنْدِ»، به اُتْمَه - عَلَیْهِمُ السَّلَام - از آنجاست که در بعضی روایات، اُتْمَه - عَلَیْهِمُ السَّلَام -، «اَسْمَاءُ الْحَسَنِی» یِ خَدَا دَانَسْتِه شُدِه اَنْد. نگر: الصّافی، الفیض‌الکاشانی، تحقیق السید محسن الحسینی الأُمینی، ۲۷۴/۳؛ و: تأویل الآیات الظاهرة، الحسینی الاسترآبادی الغروی، تحقیق استادولی، ص ۱۹۴؛ و: مرآة العقول، ۱۱۵/۲ و ۱۱۶. <

(۲۱) <«نعمتها» و «نواختها» را به ترتیب در ترجمه «نعماء» و «آلاء» آورده‌ام. شارحان سنت در فهم این واژگان به ظرائفی توجه داده و متفق‌القول نیستند. نمونه را، نگر: مجمع‌البحرین طریحی و مرآة العقول مجلسی - رضوان الله علیهما. <

(۲۲) <دربارهٔ چند و چونِ تعبیر ستایش‌آمیز «شیربچه» که در حقی امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - به کار رفته، نگر: مرآة العقول ۲۱۱/۶. <

(۲۳) <به فرمودهٔ علامهٔ مجلسی، یعنی آن حضرت حافظ همهٔ آن چیزهاست که به هر یک از پیامبران وحی شده است. نگر: مرآة العقول، ۲۱۱/۶. <

(۲۴) <به فرمودهٔ علامهٔ مجلسی، مُرَادُ اِز «كَلِمَةُ تَامَه»، یَا اَسْمَاءِ بَزْرَكِ خَدَاوَنْدِ اسْتِ، یَا عِلْمِ قُرْآنِ، وَ یَا اَعْمَ اِز اَنْ وَ دِیْگَرِ عِلْمِ وَ مَعَارِفِ اِلَهِي، یَا حُجَّجِ اِلَهِي كَائِنِ دَر صُلْبِ اَنْ حَضَرْتِ، وَ یَا اِمَامْتِ وَ شَرَائِطِ اَنْ. نگر: مرآة العقول، ۲۱۱/۶ و ۲۱۲. <

(۲۵) <به فرمودهٔ علامهٔ مجلسی، مُرَادُ اِز «حَجَّتِ بِالْغَه (/ كَامَلَه)»، هِمَانَا بُرَاهِنِي اسْتِ كِه خَدَا وَ پِيَامِبْرَشِ بُر اِمَامْتِ اَوْ وَ اَوْلَادَشِ اِقَامَه كَرْدِه اَنْد، یَا مَعْجَزَاتِي اسْتِ كِه بِه اِیْشَانِ عَطَا فَرْمُودِه، یَا شَرِيعَتِ بَر حَقِّ، یَا اِیْمَانِ مَقْبُولِ. نگر: مرآة العقول، ۲۱۲/۶. <

- (۲۶) > یعنی از رهگذر ولایت و إقرار به إمامتِ نُه پیشوایِ معصوم که از نسلِ آن حضرت‌اند. چه، این ولایت و إقرار، بنیادی سترگ از برایِ ایمان و شرطِ قبولِ همهٔ أعمال است و کلیدِ دسترسی به ثوابِ اَلهی است، و هرکه آن را ترک کند، هم به خاطرِ ترکِ این شرط و بنیادِ سترگِ عِقاب می‌شود و هم أعمالش - که قبولشان مشروط به این شرط بوده است - پذیرفته نمی‌گردد و عِقاب بر وی لازم می‌آید. نگر: مرآة‌العقول، ۲۱۲/۶ <.
- (۲۷) > یعنی قضای من ثبات یافته است و وعده کرده‌ام. نگر: مرآة‌العقول، ۲۱۵/۶ <.
- (۲۸) > از برای گونه‌های دیگرِ فهم این بهره از روایت، نگر: مرآة‌العقول، ۲۱۲/۶ <.
- (۲۹) > مراد از این فتنه ظاهراً پدیدآمدنِ ناووسیه یا واقفیه باشند. ناووسیه درگذشتِ إمام صادق - علیه السّلام - را مُنکِر شدند و واقفیه درگذشتِ إمام موسی کاظم - علیه السّلام - را إنکار کردند.
- نگر: مرآة‌العقول، ۲۱۳/۶؛ و: معجم مصطلحات الرّجال و الذّرایة، ص ۱۸۲ و ۱۸۵ <.
- (۳۰) > از برای فهم این بهره از روایت و دشواریهای آن، نگر: مرآة‌العقول، ۲۱۳/۶ <.
- (۳۱) > مرحوم فیض کاشانی - قدس سرّه - گوید: هرچه گرفتاری سخت‌تر باشد، پیمانهای که پاداشِ آن است سرشارتر است. نگر: الوافی، ط. اصفهان، ۲۹۹/۲ <.
- (۳۲) > مُراد، علمی است که خداوند به پیامبران - علیهم السّلام - وحی فرموده، یا صفاتِ مشترک میان انبیاء و اوصیاء - علیهم السّلام - مانند عصمت و علم و شجاعت و سخاوت. نگر: مرآة‌العقول، ۲۱۴/۶ <.
- (۳۳) > مُراد از این سَنَبَه گردنکش، مأمونِ عبّاسی - لعنةُ اللّهِ علیه - است. نگر: مرآة‌العقول، ۲۱۵/۶؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲۹۹/۲ <.
- (۳۴) > مُراد از این بندهٔ شایسته، ذوالقرنین است. نگر: مرآة‌العقول، ۲۱۵/۶؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲۹۹/۲ <.
- (۳۵) > مُراد از این بدترین آفریدگان، هارون - علیه‌اللّعنة - ، خلیفهٔ عبّاسی، است. نگر: مرآة‌العقول، ۲۱۵/۶؛ و: الوافی، ط. اصفهان، ۲۹۹/۲ <.
- (۳۶) > نگر: پینوشت ۲۷ <.
- (۳۷) > نامِ حضرتِ صاحبِ الزّمان - علیه السّلام - ، به حروفِ مُفَرّده نوشته شده، زیرا در بابِ گفتنِ نام و کُنیتِ آن حضرت نهی رسیده است. نگر: الوافی، ط. اصفهان، ۲۹۹/۲ و ۴۰۳ <.
- (۳۸) > آنچه را ما به شکل این جملهٔ معترضه ترجمه کردیم، طورِ دیگر نیز فهم و ترجمه می‌توان کرد. سنج: مرآة‌العقول، ۲۱۵/۶ <.

(۳۹) > مراد کافرانِ تُرک و دیلم است - نگر: مرآة العقول، ۲۱۵/۶ - که از اقوامِ اسلامِ ستیز و اهلی شرک قلمداد می‌شدند - نگر: ریاض السالکین، السیدعلی‌خان، تحقیق السیدمحسن الحسینی‌الامینی، ۲۲۱/۴ - ۲۲۶.

مسلمانان در نخستین سده‌هایِ اسلامی با این اقوام جنگها و ستیز و آویزها داشته‌اند. < (۴۰) > به فرموده علامه مجلسی، مُراد، زمین‌لرزه‌ها یا شبهاتی است که لرزاننده و گمراه کننده‌اند. نگر: مرآة العقول، ۲۱۵/۶ و ۲۱۶ <.

(۴۱) > به فرموده علامه مجلسی، منظور، شدائد و بلاهایِ بزرگ و فتنه‌هایِ سختی است که چون غل و زنجیر در گردنِ مردمان می‌آویزد و جدائی نمی‌پذیرد. نگر: مرآة العقول، ۲۱۶/۶ <

(۴۲) > عبدالرحمن بن سالم بن عبدالرحمنِ اشلِ کوفی عطّار از همروزگارانِ امامِ صادق - علیه السلام - است. چندین روایت از عبدالرحمن در کتبِ اربعه ما هست. او را کتابی است. نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة ۴۷۲/۲؛ و: رجال النجاشی، ط. جامعه مدرّسین، ص ۲۳۷؛ و: مجمع الرجال ۷۹/۴ <.

(۴۳) یادشده در: تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرنِ اخیر، ۲۸۷/۲.

> آن جناب به سال ۱۳۷۸ ه. ش.، در مشهد مقدّس و در زمانی که زائرِ حضرتِ ثامن الحجج - علیهم السلام - بود، دعوتِ حق را لَبیک گفت و در اصفهان در بقعه علامه مولانا محمّدباقرِ مجلسی - قدّس الله روحه - به خاک سپارده شد. راقم این سطور، مترجمِ چهل حدیث، که افتخارِ شاگردی آن فقیه ربّانی و عالمِ ترمخوی فروتن را نیز داشته است، بارها خود از آیه‌الله هاشمی شنیده که به خواندنِ دعایِ فرج در هر زمان که توجهی به ساحتِ مقدّسِ حضرتِ ولیّ عصر - سلام الله علیه - پیدا شود، توصیه می‌فرمود. خود آن فقیه هم بدین دعایِ شریفِ اهتمامی بسزا داشت. خداوندا! او را با نیاکانِ پاکش محشور فرما! و هم او و هم ما را در زمره یارانِ آن مسیحادم که مقتدایِ مسیح است، قرار ده! بحقّ النبیّ و آله الأطهار (علیه و علیهم السلام). <

(۴۴) > آیه‌الله حاج سیدعزیزاللهِ امامتِ کاشانی هم رساله‌ای درباره «حدیثِ لوح» نوشته است که به همراه چهل حدیثِ وی و پاره‌ای ضمائِم دیگر به سال ۱۴۱۳ ه. ق. (چ ۲: ۱۳۷۱ ه. ش.) در قم - چاپخانه علمیه - طبع و نشر گردیده.

از برای برخی باریک بینی‌ها درباره این روایت و نقلهایِ دیگرش، نگر: کتاب الامالی، الطوسی، تحقیق: الجعفری و الغفّاری، ص ۴۴۰؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ترجمه غفّاری و مستفید، ۷۸/۱ و ۷۹ <.

حديث دوم

نصّ خداوند بر حضرت قائم (عج)

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي - جَلَّ جَلَالُهُ - فَقَالَ:
يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَّلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ اطِّلاَعَةً فَأَخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا، وَ شَقَقْتُ لَكَ مِنْ اسْمِي اسْمًا فَأَنَا الْمُحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَأَخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَ جَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ وَ خَلِيفَتَكَ وَ زَوْجَ ابْنَتِكَ وَ أَبَا ذُرِّيَّتِكَ، وَ شَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَ هُوَ عَلِيٌّ، وَ خَلَقْتُ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُما، ثُمَّ عَرَضْتُ لِأَيَّتِهِمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ.»

يا مُحَمَّدُ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَيَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ أَتَانِي جَاحِدًا
لَوْلَا بَيْتِهِمْ فَمَا أَسْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَلَا أَظَلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي.

يا مُحَمَّدُ! تَحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟

قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ. فَقَالَ - عَزَّ وَجَلَّ - : اِرْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي وَإِذَا أَنَا
بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ بْنِ
مُحَمَّدٍ وَ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ «م ح م د» بْنِ الحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ
دُرِّيٌّ.

قُلْتُ: يَا رَبِّ! وَمَنْ هُوَ لَآءِ؟ قَالَ: هُوَ لَآءِ الْأَيْمَّةِ، وَ هَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحِلُّ حَلَالِي
وَ يَحْرِمُ حَرَامِي وَ بِهِ أَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي وَ هُوَ رَاحَةٌ لِأَوْلِيَائِي وَ هُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ
شَيْعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الجَاحِدِينَ وَ الكَافِرِينَ فَيُخْرِجُ اللَّاتَ وَ العُزَّى طَرِيئِينَ
فَيُخْرِقُهُمَا، فَلَفْتَنَةُ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بِهِمَا أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ العِجْلِ وَ السَّامِرِيِّ»^(۱).
(يعنى):

از مُفَضَّل بن عُمَرَ^(۲) منقول است که از امام جعفر بن محمد الصادق
- علیهما السلام - نقل کرد که آن حضرت از پدر خود و پدر بزرگوارش از پدران
خویش - علیهم السلام - نقل فرمود که از امیر مؤمنان - علیه السلام - نقل کردند که
گفت:

رسول خدا (ص) فرمود: هنگامی که شبانه به آسمان برده شدم، پروردگارم - جَلَّ
جَلالُه -^(۳) به من وحی کرد و گفت:

ای محمد! من بر زمین نظری افکندم، پس تو را از آن برگزیدم و پیامبرت ساختم، و از نام خود برای تو نامی برشکافتم که من «محمود» ام و تو «محمد». آنگاه دوم بار نظری افکندم، پس علی را از آن برگزیدم و او را وصی تو و جانشین تو و همسر دخترت و پدرزاد و رودت ساختم، و از نامهای خود برای او نامی برشکافتم که من «علی اعلی» یم و او «علی»؛ و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو تن بیافریدم. آنگاه ولایت ایشان را بر فرشتگان عرضه داشتم، و هر که آن را پذیرفت نزد من از مَقَرَّیان شد.

ای محمد! اگر بنده‌ای مرا چندان عبادت کند که از پا درآید و چون پوستی خشک و پوسیده شود، آنگاه در حالی که مُنکِر ولایت ایشان است به نزد من آید، او را در بهشت خود سُکنی نمی‌دهم و زیرِ عرش خود پناهِش نمی‌بخشم.

ای محمد! دوست داری که ایشان را ببینی؟

گفتم: آری، ای پروردگار من!

پس خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - فرمود: سَرَّت را بلند کن. سَرَم را بلند کردم و نورهای علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی را دیدم که «م ح م د» بن حسن قائم در میان ایشان و پنداری آختری تابان بود.

گفتم: ای پروردگار من! اینان کیستند؟

فرمود: اینان پیشوایان اند، و این قائم است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می‌دارد و با او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و او مایه آسایش دوستان من است و آن کسی است که درد دل‌های پیروان را از ستمگران و مُنکِران و کافران تَشْفی دهد و لات و عُزّی را تر و تازه بیرون آرد و بسوزاند و آن روز فریفتگی مردمان به این دو، از فریبِ گوساله و سامری سخت‌تر است.

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام النعمة / ۲۵۲ > و نیز نگر: پهلوان، ۴۷۳/۱ و ۴۷۴؛ و: کمره‌ای: ۳۶۴/۱ و ۳۶۵.
- و نیز سنج: الغیبه نعمانی، ط. فارس حسن کریم، ص ۹۴ و ۹۵ و: الجواهر السنیة، ط. ۱۴۰۲ هـ. ق.، صص ۲۱۶ - ۲۲۱ و ۲۴۱ و ۲۴۲ <.
- (۲) > أبو عبد الله - یا: أبو محمد - مُفضَّل بن عُمَر جُعْفِي كوفي را شیخ مفید - قُدَّس سِرُّه - از خواص و یارانِ نزدیکِ امامِ صادق - علیه السلام - قلم داده است و شیخ طوسی - قُدَّس سِرُّه - نیز در العیة او را در شمارِ «ستودگان» آورده. در جوامعِ روائیِ ما از وی روایاتِ بسیاری آمده است.
- نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة ۲/۲۵۹ و ۲۶۰ <.
- (۳) > یعنی: بزرگ است شکوهمندی او <.

حديث سوم

نصّ پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بر حضرت قائم (عج)

«عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - قَالَ:
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - : حَدَّثَنِي جِبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعِزَّةِ - جَلَّ
جَلَالُهُ - أَنَّهُ قَالَ:

مَنْ عَلِمَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ
أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي وَ أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِي، أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي وَ نَجَّيْتُهُ مِنَ
النَّارِ بِعَفْوِي وَ أَبَحْتُ لَهُ جِوَارِي وَ أَوْجَبْتُ لَهُ كَرَامَتِي وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي وَ جَعَلْتُهُ
مِنْ خَاصَّتِي وَ خَالِصَتِي، إِنْ نَادَانِي لَبَّيْتُهُ وَ إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ إِنْ
سَكَتَ ابْتَدَأْتُهُ وَ إِنْ أَسَاءَ رَحِمْتُهُ وَ إِنْ فَرَّ مِنْي دَعَوْتُهُ وَ إِنْ رَجَعَ إِلَيَّ قَبِلْتُهُ وَ إِنْ قَرَعَ
بَابِي فَتَحْتُهُ.

وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَجِي، فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَصَغَّرَ عَظَمَتِي وَكَفَّرَ بِآيَاتِي وَكُتُبِي؛ إِنَّ قَصْدَنِي حَبِئْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي حَرَمْتُهُ وَإِنْ نَادَانِي لَمْ أَسْمَعْ نِدَاءَهُ وَإِنْ دَعَانِي لَمْ أَسْتَجِبْ دُعَاءَهُ وَإِنْ رَجَانِي خَيَّبْتُهُ وَذَلِكَ جَزَاؤُهُ مِنِّي وَمَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.

فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنِ الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ
بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟

قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ سَيِّدَا الْعَابِدِينَ فِي زَمَانِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - وَاسْتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ! فَإِذَا أَدْرَكَتَهُ فَأَقْرَبْتَهُ مِنِّي السَّلَامَ -، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْكَاطِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ النَّقِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ النَّقِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِيُّ أُمَّتِي الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جُورًا وَظُلْمًا.

هُؤُلَاءِ - يَا جَابِرُ! - خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلَادِي وَعِثْرَتِي، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي؛ بِهِمْ يُمَسِكُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا»^(١).

(یعنی):

از امام جعفر بن محمد الصادق - علیهما السلام - منقول است که از پدرش و پدر بزرگوارش از پدران خویش - علیهم السلام - نقل کرد که فرمودند: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود:

جبرئیل از رَبِّ الْعِزَّةِ^(۲) - جَلَّ جَلَالُهُ^(۳) - برایم نقل کرد که فرموده است:

«هر کس بداند که جز من که یکتایم خدائی نیست و محمد بنده و فرستاده من است و علی بن ابی طالب جانشین من است و آن پیشوایان که از فرزندان اویند حُجَّتْهَای من اند، او را به رحمت خود به بهشت اندر آرم و به عفو خویش از آتش برهائیم و همسایگی ام را بر او روا دارم و کرامت خویش را بر وی واجب گردانم و نعمت خود را بر او تمام سازم و او را از برگزیدگان و ویژهگان خویش قرار دهم؛ اگر آوازم دهد او را لَبِیک گویم و اگر بخواندم اجابتش کنم و اگر از من درخواست کند او را بدهم و اگر خاموش باشد من با او بی‌آغازم و اگر بد کند بر او ببخشایم و اگر از من بگریزد او را بخوانم و اگر به سوی من بازگردد در پذیرمَش و اگر در [خانه] مرا بکوبد [بر او] بگشایم.

و هر کس گواهی ندهد که جز من که یکتایم خدائی نیست، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که محمد بنده و فرستاده من است، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که علی بن ابی طالب جانشین من است، یا به این گواهی دهد ولی گواهی ندهد که آن پیشوایان که از فرزندان اویند حُجَّتْهَای من اند، هر آینه نعمت مرا انکار کرده و عَظَمْتَم را خوار شمرده و به آیه‌ها و کتابهای من کافر شده است؛ اگر آهنگ من کند، محجوبش سازم، و اگر از من درخواست کند، محرومش دارم، و اگر آوازم دهد، آوایش را نشنوم، و اگر مرا بخواند، دُعایش را نپذیرم، و اگر به من امید بَدَد، نومیدش کنم، و این جزائی است که من به او می‌دهم و من بر بندگان سِتْمَران نیستم».

پس جابر بن عبدالله أنصاری برخاست و گفت: ای رسولِ خدا! این پیشوایان که از فرزندانِ علی بن ابی طالب اند، کیستند؟

فرمود: حَسَن و حُسَین، دو سرورِ جوانانِ بهشتی؛ آنگاه سرورِ عبادتگرانِ روزگارِ خویش، علی بن حُسَین؛ آنگاه باقر، محمد بن علی، - که ای جابر! تو او را درخواهی یافت، و چون او را دریافتی سلامِ مرا به او برسان -؛ آنگاه صادق، جعفر بن محمد؛ آنگاه کاظم، موسی بن جعفر؛ آنگاه رضا، علی بن موسی؛ آنگاه تقی، محمد بن علی؛ آنگاه نقی، علی بن محمد؛ آنگاه زکّی، حَسَن بن علی؛ و سپس پسرش، آن برپائی دارنده حق، مهدی اُمّت من که زمین را - همانگونه که از جور و ستم پُر شده است - از قسط و عدل پُر سازد.

ای جابر! اینان جانشینان و اوصیاء و فرزندان و عترت^(۴) من اند؛ هرکه از ایشان فرمان بَرَد از من فرمان بُرده و هرکه از فرمانشان سرپیچد از فرمان من سرپیچیده و هرکه ایشان را انکار کند یا یکی از ایشان را مُنکر شود، مرا انکار کرده است. خدائی - عَزَّ و جَلَّ - به واسطه ایشان آسمان را نگاه داشته است تا جُز به اِذْنِ او بر زمین فروشیفتند و خداوند با ایشان زمین را نگاه می‌دارد تا باشندگانِ خود را نَجِّبَانَد.

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام النعمة / ۲۸۵ > و نگر: پهلوان، ۴۸۴/۱ - ۴۸۷؛ و: کمره‌ای: ۳۷۱/۱ ۳۷۲ <.
- (۲) > «رَبِّ الْعِزَّة» یعنی «خداوند [= مالک] عِزَّت و منعت» (روض‌الجنان، ط. آستان قدس، ۲۴۶/۱۶). إضافة «رَبِّ» به «عِزَّت» یا به سبب اختصاص بدان است؛ گوئی که فرموده باشد: «ذوالعِزَّة»، و یا از آن رو که هرکه را عِزَّتی هست، خدای متعال مالک حقیقی آن عِزَّت است؛ که به فرموده خودش - در: س ۳ ی ۲۶ - «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ» (نگر: جوامع الجامع، تحقیق گرجی، ۴۲۴/۳).
- مزید آگاهی را، نگر: تفسیر الصافی، تحقیق: الحسینی الأیمنی، ۲۱۰/۶ <.
- (۳) > یعنی: بزرگ است شکوهمندی او <.
- (۴) > «عِزَّت» که جمع آن «عِزَّت» می‌شود -، در زبان عربی چند معنادار دارد و در اینجا همان معنای معروف آن، که «زاد و رود، دُزَیْه و اولاد، نزدیک‌ترین خویشان» باشد، مناسب‌تر است. البته در تناسب این کاربرد (یعنی: کاربرد «عِزَّت» درباره ائمه طاهرین - علیهم السلام -) با پاره‌ای از دیگر معانی این واژه هم تأملات باریک و لطیفی صورت بسته که خواندنی است.
- نگر: مجمع‌البحرین طریحی، اعداد محمود عادل، ۱۱۵/۳ و ۱۱۶؛ و: غریب‌الحديث فی بحار الأنوار ۱۸/۳؛ و: الفائق زَمخسری، ۱۷۰/۱ (ذیل «ثَقْل / الثَّقَلین»؛ و: مفردات نهج‌البلاغه قُرشی، ص ۷۰۰ و ۷۰۱؛ و: نُزهة النَّظَر بَدْری، ص ۵۳۹ و ۵۴۰ <.

حديث چهارم

نصّ إمام علي - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - أَنَّهُ قَالَ: التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ! هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، الْمُظْهَرُّ لِلدِّينِ وَالْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ. قَالَ الْحُسَيْنُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ؟ فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام -:

إِي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالنُّبُوَّةِ وَاصْطَفَاهُ عَلِيٌّ جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ، وَلَكِنْ بَعْدَ غَيْبَةٍ وَحَيْرَةٍ، فَلَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلِيٌّ دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ، الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - مِيثَاقَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَكَتَبَ فِي

قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ»^(۱).

(یعنی:

منقول است از امام علی بن موسی الرضا که نقل فرمود از پدر خویش موسی بن جعفر، و آن حضرت از پدر خویش جعفر بن محمد، و آن حضرت از پدر خویش محمد بن علی، و آن حضرت از پدر خویش علی بن حسین، و آن حضرت از پدر خویش حسین بن علی، و آن حضرت از پدر خویش علی بن ابی طالب - علیهم السّلام - که آن حضرت فرمود:

نهمین [نسل]^(۲) از فرزندان تو - ای حسین! - همان برپای دارنده حق و آشکارسازنده دین و گستراننده عدل است.

حسین گفت: به آن حضرت گفتم: ای امیر مؤمنان! این واقع خواهد شد؟

امیر مؤمنان - علیه السّلام - فرمود:

آری، قَسَمَ به آنکس که محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - را به پیامبری برانگیخت و او را بر همه آفریدگان برگزید، چنین خواهد شد؛ لیک پس از غیبتی و حیرتی که در آن غیبت و حیرت هیچکس بر دین او نمی‌پاید جز مُخْلِصَانِ آمیزگار با جانِ یقین، کسانی که خدائی - عَزَّ وَجَلَّ - از ایشان بر ولایتِ ما پیمان ستانده و ایمان را در دلهاشان بنگاشته^(۳) و ایشان را به جانمایه‌ای از جانب خود نیرو داده است^(۴).

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام‌النعمه / ۳۰۴ > پهلوان، ۵۶۴/۱؛ و: کمره‌ای: ۴۲۱ و ۴۲۲.<
- (۳) > «یعنی با ایشان الطافی کرده است که ایمان در دل ایشان ثابت شده است» (رَوْضِ الْجَنَانِ وَ رَوْحِ الْجَنَانِ، تصحیح یاحقی و ناصح، ۹۲/۱۹).<
- (۴) > امیر مؤمنان - علیه السلام -، در این فرمایش، به آیه ۲۲ از سورت مجادله (۵۸) نظر داشته‌اند.
- در کتاب شریف کافی بابی هست به عنوان «باب الرُّوحِ الَّذِي أُيِّدَ بِهِ الْمُؤْمِنُ» (نگر: مرآة العقول، ۳۹۴/۹ - ۳۹۶) که مطالعه آن و شرواحش در دستیابی به باطن حدیث مورد بحث ما نیز سودمند خواهد بود.
- همچنین نگر: الصّافی فی تفسیر القرآن، تحقیق: السّید محسن الحسینی الأُمینی، ۱۴۳/۷ و ۱۴۴؛ و: مهّدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۱۰۷۱.<

حديثِ پنجم

نصِ إمامِ حسنٍ - عليه السّلام - برِ حضرتِ قائمِ (عج)

«عن أبي سعيدٍ عقيصا قال:

لَمَّا صَالِحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ، دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ، فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ؛ فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -:

وَيَحْكُمُ! مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ؟، وَاللَّهِ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرَ لَشِيعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ، أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّنِي إِمَامُكُمْ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَدُ سَيِّدَيِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصِّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَلَيَّ؟

قالوا: بلى.

قال: أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخِضْرَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَمَّا حَرَقَ السَّفِينَةَ وَأَقَامَ الْجِدَارَ وَقَتَلَ الْغُلَامَ كَانَ ذَلِكَ سَخَطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ

وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - حِكْمَةً وَصَوَابًا؟ أَمَا عَلِمْتُمْ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِّطَاغِيَّةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمَ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ اللَّهِ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامَ - خَلَقَهُ؟ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - يُخْفِي وِلَادَتَهُ وَ يَغِيبُ شَخْصَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ، ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ، ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ، يُطِيلُ اللَّهُ عُمَرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۱)

(یعنی:

از ابوسعید عقیصا^(۲) منقول است که گفت:

هنگامی که حسن بن علی - عَلِيَهُمَا السَّلَامَ - با معاویه بن ابی سفیان صلح کرد، مردمان بر وی درآمدند و برخی او را بخاطر بیعتش سرزنش کردند. آن حضرت - عَلَيْهِ السَّلَامَ - فرمود:

وای بر شما! چه دانید چه کردم؟ به خدا قسم آنچه کردم برای پیروانم از هر آنچه خورشید بر آن تابیده یا غروب کرده^(۳)، بهترست.

آیا نمی دانید که من پیشوایتان هستم که طاعتم بر شما واجب است و بنا بر نصی که رسول خدا (ص) درباره من فرموده یکی از دو سرور جوانان بهشتی ام؟! گفتند: آری.

فرمود: آیا ندانستید هنگامی که خضر - عَلَيْهِ السَّلَامَ -^(۴) کشتی را سوراخ کرد و دیوار را به پاداشت و آن پسر را بکشت^(۵)، اینهمه مایه خشم موسی بن عمران شد زیرا حکمتی که در آن بود بر وی پوشیده بود^(۶) ولی همه اینها نزد خداوند - تَعَالَى ذِكْرُهُ^(۷) - حکیمانه و صواب بود؟ آیا ندانستید هیچیک از ما، جز قائم که روح الله^(۸)، عیسی بن مریم - عَلَيْهِ السَّلَامَ -، پشت سر او نماز می گزارد، نیست که

بیعتِ ستم‌پیشه گستاخِ روزگارش بر گردنش نیفتد؟ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - ولادتِ او [یعنی: قائم علیه السلام] را پوشیده می‌دارد و خودِ او نیز نهان می‌گردد، تا هنگامی که خُروجِ کُندِ بیعتِ هیچکس را در گردن نداشته باشد. او نهمین [نسل] از فرزندانِ برادرم حُسَین است، فرزندِ خاتونِ کنیزان؛ خداوند عمرِ او را در روزگارِ غیبتش دراز می‌کُند و آنگاه به قدرتِ خویش او را در صورتِ جوانی که کمتر از چهل سال دارد ظاهر می‌سازد؛ اینچنین است، تا دانسته آید که خداوند بر هر چیزی تواناست.

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام‌التعمه / ۳۱۵ و ۳۱۶ >؛ و نگر: پهلوان، ۵۸۱/۱ و ۵۸۲؛ کمره‌ای، ۱ / ۴۳۲ و ۴۳۳ <.
- (۲) > أبوسعید عقیصا، «دینار» نام داشت و به سبب شعری که سروده بود، لقب «عقیصا» یافت. هم از امیر مؤمنان - علیه السلام - و هم از امام حسین - علیه السلام - و هم - چنان که در متن دیده می‌شود - از امام حسن - علیه السلام - نقل حدیث کرده.
نگر: مجمع الرجال، ۲۹۷/۲ و: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۱/۳۴۳ <.
- (۳) > این تعبیر برای کسانی که با لسان سنت آشنا باشند، غریب نیست و شبیه به آن باز هم در حدیث دیده می‌شود.
«آنچه خورشید بر آن تابیده و غروب کرده» کنایه است از همه دنیا و همه آنچه بر سطح زمین هست (نگر: مجمع‌البحرین طریحی، إعداد محمود عادل، ۳/۵۶) <.
- (۴) > خضر - علیه السلام - یکی از اولیای مَعْمَرِ خدواند است. اختلاف است که آیا او واجد مقام نبوت هست یا نه؟ پاره‌ای از ویژگیهای غریب آن حضرت باعث شده است عامه مردم شاخ و برگهایی افسانه‌سرایانه در پیرامون حقیقت دینی وجود این بزرگوار پدید آورند. اهل تصوف و عرفان علی‌الخصوص به آن حضرت و آنچه مربوط بدوست، تعلق خاطر فراوان نشان می‌دهند و داستانها و اشارتها از او بازمی‌گویند.
نگر: مجمع‌البحرین طریحی إعداد محمود عادل، ۱/۶۵۸ - ۶۶۰؛ و: دائرةالمعارف تشیع ۱۵۲/۷ - ۱۵۴؛ و: فرهنگ علم کلام، خاتمی، ص ۱۰۶؛ و: خضر و موسی (ع) در فرهنگ اسلامی، قدرت‌الله مرادی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱ ه. ش. <.

- (۵) <گزارش این ماجراها - بدون تصریح به نام خضر (علیه السلام) - در قرآن کریم (س ۱۸ ی ۷۱ تا ۸۲) آمده است.>
- (۶) <چنان که مُفسِّران و متکلمان توضیح داده‌اند آنچه در این ماجرا رفته، نه از برای حضرت موسی - علیه السلام - و نه از برای همراه دانا و شایسته‌اش - که بنا بر این روایت و برخی نقلهای دیگر، همانا خضر (علیه السلام) است - عیب و مَنَقَصَتی نبوده است و هریک مطابق شأن و به نحوی پذیرفتنی برخورد کرده‌اند.
- تفصیل را نگر: تنزیه الأنبياء و الأئمة عليهم السلام، الشَّريف المرتضى، تحقیق فارس حَسون کریم، صص، و: اللوامع الالهية، الفاضل المقداد، ط. دفتر تبلیغات، ص ۲۶۰.>
- (۷) <یعنی: برترست یاد او.>
- (۸) <«روحُ الله»، لَقَبِ حضرتِ مَسِيح - علیه السلام - است. ابن شهر آشوب - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - گوید:
- رواست مسیح را «روح الله» بگویند زیرا همه ارواح ملک خدایند و به طور خاص یادکرد مسیح بدین عنوان از برای گرامیداشت وی با این یادکرد است، چنان که هرچند همه زمین از آن خدای تعالی است، کعبه به طور خاص بیت الله دانسته شده. (مُتَشَابِه القرآن و مُخْتَلَفه، ط. انتشارات بیدار، ص ۲۵۸).>

حدیثِ ششم

نصِّ إمامِ حُسَيْنٍ - عليه السَّلام - بر حضرتِ قائمِ (عج)

«قالَ الحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عليهما السَّلام - :

مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا، أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ آخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي، وَ هُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ - يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَنْبُتُ فِيهَا عَلَى الدِّينِ آخَرُونَ، فَيُؤَدُّونَ وَيُقَالُ لَهُمْ: «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؟!»، أَمَّا إِنَّ الصَّابِرَ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.»^(١).

(يعنى:

از ما [= اهل بیت] دوازده مهدی هست؛ نخستین ایشان، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب، و واپسین ایشان نهمین [نسل] از فرزندان من است، و او آن پیشواست که

حق را بر پا دارد؛ خداوند زمین را پس از آنکه مرده باشد به وسیله او زنده سازد^(۲)، و - هر چند مشرکان خوش ندارند - دین حق را به دست او بر همه دینها پیروز گرداند؛ او را غیبتی است که در روزگار آن غیبت گروههایی از دین بازگردند و گروههایی دیگر بر دین ثبات ورزند؛ اینان [یعنی: ثابت قدمان] را بیازارند و به ایشان گویند: «اگر راست می‌گوئید، این وعده کی خواهد بود؟».

هان! آنکه در روزگار غیبت او بر آزار و تکذیب بشکبید، پایگاه کسی را دارد که با شمشیر، پیش روی رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - جهاد کند.

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام‌التعمه / ۳۱۷ >؛ پهلوان: ۵۸۴/۱؛ کمره‌ای - با لختی تفاوت در ضبط
نصّ - : ۴۳۴/۱ <
- (۲) > مُراد از این که زمین مُرده است، و آن حضرت، زمین را زنده می‌گرداند، درخور تدبیر است.
برخی ظاهراً چنین برداشت کرده‌اند که مرگی زمین، کنایه از کفر و بی‌دینیِ اهلِ زمین است.
نگر: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۳۵۶. <

حديث هفتم

نص الإمام سجّاد - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَاذِبِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ - عَلَيْهِمَا السَّلَام -، فَقُلْتُ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - طَاعَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ وَ أَوْجَبَ عَلَى عِبَادِهِ الْإِقْتِدَاءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ -، فَقَالَ لِي:

يَا كَنُكْرَ^(١)! إِنَّ أَوْلَى الْأَمْرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - أُمَّةً لِلنَّاسِ وَ أَوْجَبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُمْ: أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَام -، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا.

ثُمَّ سَكَتَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي! رُوِيَ لَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [عَلِيٍّ] - عَلَيْهِ السَّلَام - أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ - جَلَّ وَ عَزَّ - عَلَى عِبَادِهِ، فَمَنْ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ

بَعْدَكَ؟

قال: ابني مُحَمَّدٌ وَاسْمُهُ فِي التَّوْرَةِ بَاقِرٌ، يَبْتَقِرُ الْعِلْمَ بَقْرًا، هُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدِي، وَمِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ، وَاسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ.
فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي! فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقُ وَكُلُّكُمْ صَادِقُونَ؟
قال: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ أَبِيهِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَالَ:

إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - فَسَمُّوهُ الصَّادِقَ، فَإِنَّ لِلْخَامِسِ مِنْ وُلْدِهِ وَلَدًا اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدْعِي الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَكِدْبًا عَلَيْهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكُذَّابِ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ -، وَالْمُدَّعِي لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، الْمُخَالِفُ عَلَى أَبِيهِ وَالْحَاسِدُ لِأَخِيهِ، ذَلِكَ الَّذِي يَرُومُ كَشْفَ سِتْرِ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ -.
ثُمَّ بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - بِكَاءً شَدِيدًا، ثُمَّ قَالَ: كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكُذَّابِ وَقَدْ حَمَلَ طَاعِيَةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيشِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ وَالْمُعَيَّبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ، وَالتَّوَكُّيلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهْلًا مِنْهُ بِوِلَايَتِهِ، وَحِرْصًا مِنْهُ عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرَ بِهِ، [و] طَمَعًا فِي مِيرَاثِهِ حَتَّى يَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ.

قال أبو خَالِدٍ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَإِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ؟
فَقَالَ: إِي وَرَبِّي! إِنَّ ذَلِكَ لَمَكْتُوبٌ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذِكْرُ الْمِيْحَنِ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -.

قال أبو خالدٍ: فقلتُ: يا ابنَ رسولِ اللهِ! ثمَّ يكونُ ماذا؟
قال: ثمَّ تمتدُّ الغيبةُ^(۲) بوليِّ اللهِ - عزَّ و جَلَّ - ، الثاني عشرَ من أوصياءِ
رسولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ الأئمةِ بعدهُ.

يا أبا خالدٍ! إنَّ أهلَ زمانِ غيبتهِ القائلينَ بِإمامتِهِ وَ الْمُنتظِرِينَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ
أهلِ كُلِّ زمانٍ؛ لِأَنَّ اللهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ
مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمانِ بِمَنْزِلَةِ
المُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بِالسَّيْفِ، أَوْ لِيكَ
المُخْلِصُونَ حَقًّا وَ شِيعَتُنَا صِدْقًا وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِ اللهِ - عزَّ وَ جَلَّ - سِرًّا وَ جَهْرًا.
وَ قالَ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - : «انْتَظَرُ الفَرَجَ مِنْ أَعْظَمِ الفَرَجِ.»
(يعنى):

از أبو خالد کابلی^(۳) منقول است که گفت: بر سرورم، علی بن حسین
زین العابدین - علیهما السلام - ، وارد شدم. او را گفتم:
ای پسر رسول خدا! مرا از کسانی که خدای - عزَّ وَ جَلَّ - طاعت و مودت ایشان را
واجب گردانیده و بر بندگان خویش واجب ساخته است که پس از رسول خدا
- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - از ایشان پیروی کنند، آگهی ده.
به من فرمود: ای کَنکَر^(۴)! اولو الامر^(۵) که خدای - عزَّ وَ جَلَّ - ایشان را پیشوای
مردمان ساخته و طاعت ایشان را بر آنان [= مردمان] واجب گردانیده است، اینانند:
امیر مؤمنان علی بن ابی طالب - عَلَيْهِ السَّلَام - ، آنگاه حسن و پس از وی حسین، دو
فرزند علی بن ابی طالب، و سپس کار به ما رسید.
آنگاه [امام سجّاد - علیه السلام -] خاموش ماند. او را گفتم: ای سرورم! از

أمیر مؤمنان علی - علیه السلام - برای ما روایت کرده‌اند که زمین از حُجَّتِی که خدای عزیز و جلیل را بر بندگانش باشد، تهی نماند؛ حُجَّت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: پسر محمد که نام او در تورات «باقر» است؛ دانش را نیک برمی‌شکافد^(۶)؛ او حُجَّت و امام پس از من است؛ و پس از محمد، پسرش جعفر، که نام او نزد آسمانیان «صادق» است.

به آن حضرت گفتم: ای سرورم! در جایی که شما همگی «صادق» هستید، چگونه نام او «صادق» شد؟

فرمود: پدرم از پدرش - که بر هر دو درود باد - برایم نقل کرد که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود:

هنگامی که پسر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام -، زاده شد، او را «صادق» بنامید؛ چه پنجمین [نسل] از فرزندان او را فرزندی باشد که جعفر نام دارد؛ وی، از سر گستاخی بر خداوند و دروغ بستن بر او، ادعای امامت می‌کند؛ وی نزد خداوند جعفر کذاب و کسی است که بر خدای - عزَّ وَّجَلَّ - دروغ می‌بندد و چیزی را که شایسته آن نیست ادعا می‌کند و با پدرش استیزه‌گر است و بر برادر خویش رشک می‌برد؛ او کسی است که می‌خواهد به هنگام غیبت ولی خداوند - عزَّ وَّجَلَّ - پرده الهی را بردارد.

آنگاه علی بن حسین - علیهما السلام - سخت بگریست و سپس فرمود: گوئی جعفر کذاب را می‌بینم که ستم‌پیشه گستاخ روزگار خویش را، به بازجست کار ولی خدا و آنکه در حفظ الهی نهان گردیده و به تحت نظر گرفتن پردگیان پدرش واداشته است، زیرا نمی‌داند که او [= امام دوازدهم - علیه السلام -] زاده شده و آزمندانه می‌خواهد اگر بر وی دست یابد به قتلش آرد و طمع در میراث او بسته تا بناحق آن را برگیرد.

أبو خالد گفت: به آن حضرت گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! این واقع خواهد شد؟ فرمود: سوگند به پروردگارم که چنین می‌شود. این، نزد ما، در صحیفه‌ای که در آن ذکرِ محتثائی که پس از رسولِ خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بر ما می‌رود، آمده، نوشته شده است.

أبو خالد گفت: من گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! سپس چه می‌شود؟ فرمود: آنگاه غیبتِ ولیِّ خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - که دوازدهمین تن از اوصیایِ رسولِ خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و ائمهٔ پس از اوست، به درازا می‌گشود. ای أبو خالد! اهلِ زمانِ غیبتِ وی که به امامتِ او معتقد و منتظرِ ظهورش باشند، از اهلِ همهٔ زمانها برترند؛ زیرا خدای - تَبَارَكَ وَتَعَالَى^(۷) - خرد و دریافت و شناختی به ایشان داده است که «غیبت» برای ایشان به منزلهٔ «مُشَاهَدَت» است، و ایشان را در آن زمان بسانِ کسانی قرار داده است که پیشارویِ رسولِ خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - با شمشیرِ جهادِ گُندند؛ آنان مُخْلِصَانِ حَقِيقِي و شِيعِيَانِ رَاسِطِيْنِ ما و کسانی‌اند که در نهان و آشکار به دینِ خدای - عَزَّ وَجَلَّ - دعوت می‌کنند.

و علی بن حُسَین - علیهما السَّلَام - فرمود: انتظارِ فَرَجِ از بزرگترین گشایشهاست. صدوق - قُدَّسَ سِرُّهُ - گفته: این حدیث را برای ما علی بن أحمد بن موسی و محمد بن أحمد بن شَیبَانِي^(۸) و علی بن عبداللَّهِ وَرَاق، و آنها از محمد بن ابی عبداللَّهِ کوفی، و او از سهل بن زیادِ الأَدَمِي، و او از عبدالعظیم بن عبداللَّهِ حَسَنِي - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ -، و او از صفوان، و او از ابراهیم بن ابی زیاد، و او از أبو حمزَه ثَمَالِي، و او از أبو خالدِ کَاطِبِي، و او از علی بن حُسَین - علیهما السَّلَام - نقل کرده‌اند.

صدوق همچنین در ذیل حدیث گفته است: در آنچه امام زین العابدین - علیه السَّلَام - دربارهٔ جعفرِ کَذَابِ گفته، در خبر دادنِ آن حضرت از رخدادهای آیندهٔ او، دلالتی [بر امامتِ امام زین العابدین - علیه السَّلَام -] هست. مانند این از امام

أبو الحسن علی بن محمد عسکری [یعنی: امام هادی] - علیهما السلام - روایت شده که آن حضرت وقتی او [= جعفر کذاب] زاده شد مسرور نگردید و روایت شده که آن حضرت ما را آگهی داده که زودا وی [= جعفر کذاب] خلقی کثیر را گمراه می کند. اینهمه، دلیل برای [امامت] آن حضرت [یعنی: امام هادی] - علیه السلام - است؛ زیرا برای امامت، دلیلی بزرگتر از درست خبر دادن از آنچه خواهد شد پیش از آنکه چیزی رخ بدهد، وجود ندارد. دلالت عیسی بن مریم - علیه السلام - بر پیامبری اش هنگامی که مردمان را از آنچه می خوردند و در خانه هاشان می اندوختند خبر داد^(۹)، از همین دست است؛ چنان که پیامبر - صلی الله علیه و آله - نیز چنین کرد و هنگامی که ابوسفیان در دل گفت: «مَنْ فَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ؟ جِئْتُ فَدَفَعْتُ يَدِي فِي يَدِهِ! أَلَا كُنْتُ أَجْمَعُ عَلَيْهِ الْجُمُوعَ مِنَ الْأَحَابِيشِ وَ كِنَانَةَ فَكُنْتُ أَلْفَاهُ بِهِمْ^(۱۰) فَلَعَلِّي كُنْتُ أَدْفَعُهُ» (یعنی: که چنین کرده که من کردم؟ آدمم و دست در دست او نهادم! آیا من نبودم که انبوهی از احابیش و کینانه^(۱۱) را بر ضد او گرد می آوردم و با ایشان با او مواجه می شدم و چه بسا می توانستم او را برانم!)، پیامبر - صلی الله علیه و آله - او را از خیمه خویش آواز داد و فرمود: «إِذَا كَانَ اللَّهُ يُخْزِيكَ^(۱۲) يَا أَبَا سُفْيَانَ!» (یعنی: در این صورت - ای ابوسفیان! - خدایت خوار می کرد!). این، بمانند دلالت عیسی بن مریم - علیهما السلام -، دلالتی برای [تبوت] آن حضرت - علیه السلام - بود. و هر یک از ائمه - علیهم السلام - که چنین خبرهایی بدهد، این نشان می دهد او امامی است که خدای - تبارک و تعالی - طاعت او را واجب گردانیده است.

محمد بن حسن بن احمد بن ولید - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - برای ما نقل کرد و گفت که: سعد بن عبدالله برایمان نقل کرد و گفت که: جعفر بن محمد بن حسن بن فرات برایمان نقل کرد و گفت که: صالح بن محمد بن عبدالله بن محمد بن زیاد ما را خبر داد که مادرش فاطمه، دختر محمد بن هشتم معروف به ابن سیابه^(۱۳)، گفت:

در خانه ابوالحسن علی بن محمد عسکری [یعنی: امام هادی] - علیهما السلام - بودم، در زمانی که جعفر در آن خانه زاده شد، و دیدم که اهل خانه به ولادت او شادمان شدند. به نزد ابوالحسن - علیه السلام - رفتم و او را از این واقعه شادمان ندیدم. به او گفتم: «یا سیدی! ما لی أراك غیر مسرور بهذا المولد؟» (یعنی: ای سرورم! چه شده است که شما را بخاطر این نوزاد شادمان نمی بینم؟). آن حضرت - علیه السلام - فرمود: «یهُونُ عَلَیْكَ أَمْرُهُ فَإِنَّهُ سَيُضِلُّ خَلْقًا كَثِيرًا» (یعنی: این بر تو آسان شود؛ که زودا او خلقی کثیر را گمراه می سازد) (۱۴)». (۱۵).

پینوشتها

- (۱) «کنکر» لقبِ ابوخالد بوده است.
- (۲) در بعضی نُسخ: «تشد الغيبة».
- (۳) > ابوخالِد کابلی (کَنکَر) از خواصّ تربیت‌یافتگان و اصحابِ امام علی بن الحسین - علیهما السلام - است.
- نگر: جهاد الامام السّجّاد علیه السلام، ط. دارالحدیث، ص ۱۲۸؛ نیز نگر: یادداشتِ سپسین. <
- (۴) > دربارهٔ این که «کَنکَر» نام ابوخالد است یا لقبِ او و...، نگر: مجمع الرّجال، ۷/۷۸. <
- (۵) > «أُولُو الْأَمْرِ» مُصْطَلَحِي قُرْآنی است که به طَوْرٍ تَحْتَ اللَّفْظِي می توان آن را به «صاحبانِ أمر» یا «دارندگانِ أمر» برگردانید.
- مزید آگاهی را، دربارهٔ این مُصْطَلَح، نگر: قاموس قرآن قُرْشِي ۱/۱۱۰ - ۱۱۳؛ و: متشابه القرآن و مختلفه، ابن شهر آشوب، تحقیق حسن المصطفوی، ص ۴۷ و ۴۸؛ و: المصطلحات الاسلامیة، العسکری، ۱۷۵ - ۱۷۹. <
- (۶) > «باقر»، در لغت، به معنای شکافنده و کاونده (و نیز: روشن کننده و آشکار سازنده) است. نگر: مجمع البحرین، إعداد محمود عادل، ۱/۲۲۸؛ و: نُزْهَةُ النَّظَر، البدری، ص ۷۶؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۱/۱۳۸ و ۱۳۹.
- و أمّا دربارهٔ شَمّه‌ای از مراتبِ علمی آن حضرت، نگر: مناقب آل‌أبی طالب [علیهم السلام]، ابن شهر آشوب، ط. انتشاراتِ علامه، ۴/۱۹۵ - ۲۰۶. <
- (۷) > یعنی: پاک و مُنَزَّه و والا و برتر است. <
- (۸) چنین است، و گویا، صحیح، «سنانی» باشد.

- (۹) <در قرآن کریم (س ۳ ی ۴۹) به این مطلب تصریح شده است. خبر دادن از آنچه مردم در خانه‌هاشان اندوخته می‌دارند، در واقع، نمونه خیر دادن از امور نهانی است که پنهان‌کنندگان، هم نماندش را می‌دانند، و هم بخود خود و بی واسطه می‌توانند به صدق آن پی ببرند. نیز نگر: کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، تحقیق الحُسینیّ الأَمینیّ، ۴۸/۲. >
- (۱۰) در بعضی نسخ: «الاکنت أجمع علیه الاحییش برکابه فکنت ألقاه بهم». مراد از «أحییش» قریشیانند زیرا هَمَقَسَم به خداوند قَسَم یاد کردند و عهد بستند چندان که شبی بیازمد و روزی روشن شود و حُبشی بر پای باشد، در برابر دیگران همدست و یکپارچه باشند. حُبشی - به ضمّ حاء و سکونِ باء و تشدیدِ یاءِ فُروِدین - کوهی است بر شش میلی فرود مکه؛ و این جماعت به نام آن کوه، «أحییش قُریش» خوانده شدند. ابن إسحاق گفته است: أحییش، بنی هُون بن خُزَیمه و بنی حارث بن عبدمناة از کنانه و بنی مُصْطَلِق از خُزاعه بوده‌اند؛ و چون این قبیله‌ها به سببِ گردآمدنشان «أحییش» نام گرفتند، «تحییش» در سخن به معنایِ گردآوردن شد. <نیز نگر: لسان العرب؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار.>
- در بعضی نسخ، بجای «الجموع»، «الزنج» آمده است.
- (۱۱) <«کنانه» یکی از قبایل بزرگ و مشهور عربِ مُضَرّی که در اوایلِ اسلام، مرکز سکونت و دیار ایشان در حدود مکه بود، و اَهْمِیَّتِ ایشان از نظر عالمانِ اَنَساب بیشتر از آن‌روست که قریش بدین قبیله وابسته است. علمای اَنَساب ۱۴ شاخه برای این قبیله ذکر کرده‌اند که از معروف‌ترین آنها قُریش است. نگر: دائرةالمعارف فارسی، ذیل «کنانه»؛ و نیز: مجمع‌البحرین طُرُیحی، إعداد محمود عادل، ۱۷۷/۴. >
- (۱۲) <در متن عربیِ چهل حدیث و در طبع موردِ مراجعه مؤلف از کمال‌الدین، «یجزیک» است، و نه «یخزیک». ضبط ما (/«یخزیک») مُسْتَنَد است به: پهلوان ۵۹۰/۱؛ و: کمره‌ای ۴۳۸/۱. >
- (۱۳) در بعضی نسخ، «ابن سبانه»، و در بعضی نسخ، «ابن نسابه» آمده است.
- (۱۴) شیخ صدوق این حدیث را در تأیید سخن خویش یاد کرده است.
- (۱۵) کمال‌الدین و تمام‌النعمه / ۳۱۹ - ۳۲۹ >؛ و نگر: پهلوان، ۵۸۶/۱ - ۵۹۰؛ و: کمره‌ای، ۴۳۵/۱ - ۴۳۸. >

حديث هشتم

نصّ إمام باقر - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

«عن مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ الثَّقَفِيِّ الطَّحَّانِ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ

أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ - فَقَالَ لِي مُبْتَدئًا:

يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمِ! إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - شَبَهَا مِنْ

خَمْسَةِ الرُّسُلِ:

يُونُسَ بْنَ مَتَى، وَيُوسُفَ بْنَ يَعْقُوبَ، وَمُوسَى وَعِيسَى، وَمُحَمَّدًا - صَلَوَاتُ اللَّهِ

عَلَيْهِمْ -:

فَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُونُسَ بْنَ مَتَى: فَرُجُوعُهُ مِنْ غَيْبَتِهِ وَهُوَ شَابٌّ بَعْدَ كِبَرِ السِّنِّ.

وَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنَ يَعْقُوبَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - : فَالْغَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ

عَامَّتِهِ وَ اخْتِفَاؤُهُ مِنْ اِخْوَتِهِ وَ اِشْكَالِ اَمْرِهِ عَلٰى اَبِيهِ يَعْقُوبَ - عَلَيَّهِمَا السَّلَامُ - مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اَبِيهِ وَ اَهْلِهِ وَ شِيعَتِهِ .

وَ اَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ مُوسٰى - عَلَيَّهِ السَّلَامُ - : فَدَوَامُ خَوْفِهِ وَ طُولُ غَيْبَتِهِ وَ خِفَاءُ وَ لَادَتِهِ وَ تَعَبُ شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِمَّا لَقُوا مِنَ الْاَذَى وَ الْهَوَانِ اِلٰى اَنْ اَذِنَ اللّٰهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - فِى ظُهُورِهِ وَ نَصْرِهِ وَ اَيَّدَهُ عَلٰى عَدُوِّهِ .

وَ اَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ عِيسٰى - عَلَيَّهِ السَّلَامُ - : فَاخْتِلَافُ مَنْ اخْتَلَفَ فِيهِ حَتّٰى قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ: مَا وُلِدَ، وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: مَاتَ، وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: قُتِلَ وَ صُلِبَ .

وَ اَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ جَدِّهِ الْمُصْطَفٰى (ص): فَخُرُوجُهُ بِالسَّيْفِ وَ قَتْلُهُ اَعْدَاءَ اللّٰهِ وَ اَعْدَاءَ رَسُوْلِهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ - وَ الْجَبَّارِيْنَ وَ الطَّوَاعِيْتَ، وَ اَنَّهُ يُنْصَرُّ بِالسَّيْفِ وَ الرُّعْبِ، وَ اَنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ رَايَةٌ .

وَ اِنَّ مِنْ عَلٰمَاتِ خُرُوجِهِ، خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ، وَ خُرُوجُ الْيَمَانِيِّ [مِنَ الْيَمَنِ]، وَ صَيْحَةٌ فِي السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ اَبِيهِ. (۱)

(يعنى:

منقول است از محمد بن مسلم ثقفی طحان^(۲) که گفت:

بر ابوجعفر محمد بن علی باقر - عَلَيَّهِمَا السَّلَامُ - وارد شدم و می خواستم از او درباره قائم آل محمد - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّهِم - پرسیم که خود آغاز کرد و به من فرمود:

ای محمد بن مسلم! در قائم آل محمد - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ - مانندگیی به پنج تن

از پیامبران هست:

یونس بن مَتی، و یوسف بن یعقوب، و موسی، و عیسی، و محمد - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

أما مانندگی او به یونس بن مَتی، جوان بازگشتنش از غیبت است پس از سالخوردگی.

و أما مانندگی او به یوسف بن یعقوب - عَلَيْهِمَا السَّلَام -، پنهان بودنش از خواص و عوام همروزگار و نهان شدنش از برادران و پوشیدگی حال او بر پدرش است به رغم آن که مسافت میان او و پدرش و خاندانش و پیروانش اندک بود [و به هم نزدیک بودند].

و أما مانندگی او به موسی - علیه السَّلَام -، در دوام خوف وی و درازنای غیبتش و رنج شیعیان [/ پیروان] او از آزار و خوارداشتی است که پس از او می بینند، تا آنکه خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - ظهور و نُصْرَتِ وی را إِذْنِ دَهْد و او را در برابر دشمنش یاری و نیرو بخشد.

و أما مانندگی او به عیسی - علیه السَّلَام -، در اختلاف کسانی است که درباره او اختلاف کردند، تا جائی که گروهی از ایشان گفتند: زاده نشد، و گروهی گفتند: بمُرد، و گروهی گفتند: کشته شد و به دار آویخته گردید.

و أما مانندگی او به نیایش، مصطفی (ص)، در خروج کردنش با شمشیر و به قتل آوردن دشمنان خدا و دشمنان پیامبر او - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و جبّاران و طاغوتهاست، و در آنکه او با شمشیر و هراس یاری رسانده شود و هیچ پرچمیش بازگردانده نیاید.^(۳)

و همانا از نشانه های خروج او، خروج سُفیانِی از شام، و خروج یمانی [از یمن]، و بانگی در آسمان در ماه رمضان، و مُنادیِی است که از آسمان به نام او و پدرش ندا دردهد.

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام‌النعمه ۳۲۷ - ۳۲۸ > و: پهلوان، ۵۹۷/۱ و ۵۹۸؛ و: کمره‌ای، ۴۴۳/۱ <.
- (۲) > محمد بن مسلم بن رباح ثقفی طحان را - که مردی فقیه و پرهیزگار و از اصحاب امام باقر و امام صادق - عَلَیْهِمَا السَّلَام - و از اصحاب اجماع بشمار است - ، از اوثق مردمان قلمداد کرده‌اند.
- نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۲/۲۱۱ <.
- (۳) > کنایه از آن که هیچ شکست داده نمی‌شود.
- نظیر این تعبیر کنائی در نهج‌البلاغه‌ی شریف (خطبه ۱۰۲ / ترجمه شهیدی، ص ۹۴، و ترجمه علی‌اصغر فقیهی، ص ۱۹۴) هست <.

حديث نهم

نصّ إمام صادق - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

عن إبراهيم الكرخي قال:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - وَ إِنِّي لَجَالِسٌ عِنْدَهُ إِذْ دَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - وَ هُوَ غُلَامٌ، فَفُئْتُ إِلَيْهِ فَقَبَّلْتُهُ وَ جَلَسْتُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - : يَا إِبْرَاهِيمَ! أَمَا إِنَّهُ [لِصَاحِبِكَ مِنْ بَعْدِي، أَمَا لِيَهْلِكَ فِيهِ أَقْوَامٌ وَ يَسْعَدُ فِيهِ] آخَرُونَ، فَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ ضَاعَفَ عَلَى رُوحِهِ الْعَذَابَ، أَمَا لِيُخْرِجَنَّ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ فِي زَمَانِهِ، سَمِيَ جَدُّهُ وَ وَارِثَ عِلْمِهِ وَ أَحْكَامِهِ وَ فَضَائِلِهِ [وَ] مَعْدِنَ الْإِمَامَةِ وَ رَأْسَ الْحِكْمَةِ، يَفْتُلُهُ جَبَّارُ بَنِي فُلَانٍ بَعْدَ عَجَائِبَ طَرِيفَةٍ حَسَدًا لَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ [عَزَّ وَ جَلَّ] بَالِغُ أَمْرِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ. يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ تَكْمِلَةَ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا

مَهْدِيًّا، اخْتَصَّهُمُ اللَّهُ بِكِرَامَتِهِ وَأَحَلَّهُمْ دَارَ قُدْسِهِ؛ الْمُتَنْظِرُ لِلثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ كَالشَّاهِرِ سَيْفِهِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يَذُبُّ عَنْهُ.

قال: فَدَخَلَ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِي بَنِي أُمَيَّةَ، فَانْقَطَعَ الْكَلَامُ؛ فَعُدْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً أُرِيدُ مِنْهُ أَنْ يَسْتَمَّ الْكَلَامَ، فَمَا قَدَرْتُ عَلَى ذَلِكَ، فَلَمَّا كَانَ قَابِلَ السَّنَةِ الثَّانِيَةِ دَخَلْتُ عَلَيْهِ - وَهُوَ جَالِسٌ - فَقَالَ:

يا إبراهيم! هُوَ الْمُفْرِجُ لِلْكَرْبِ عَنْ شِيعَتِهِ بَعْدَ ضَنْكِ شَدِيدٍ وَبَلَاءٍ طَوِيلٍ وَجَزَعٍ وَخَوْفٍ، فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ. حَسْبُكَ يَا إِبْرَاهِيم!

قال إبراهيم: فما رجعتُ بشيءٍ أُسرَّ من هذا القلبي ولا أقرَّ لعيني.»^(۱)

(یعنی:

از إبراهيم کرخی^(۲) منقول است که گفت:

بر ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق - علیهما السلام - وارد شدم. نزد او نشسته بودم که ابوالحسن موسی بن جعفر - علیهما السلام - درآمد و در آن زمان نوجوانی بود. به سوی او برخاستم و بوسیدمش و نشستم. ابو عبدالله - علیه السلام - فرمود: ای إبراهيم! بدان که او امام تو پس از من است، بدان که گروهائی درباره او به هلاکت افتند و دیگرانی به سعادت رسند؛ خداوند گشنده او را لعنت کند و عذاب روحش را دوچندان گرداناد! بدان که خدا بهترین زمینیان در روزگار خویش را از صلب او خارج می کند، وی همنام نیایش و وارث دانش و احکام و فضائل او و معدن امامت و رأس حکمت است، جبار بنی فلان^(۳)، پس از شگفتیهای بدیع و دلآویزی که از او به ظهور رسد، از سر رشک، او را می گشند، ولیک خداوند - عزَّ وَجَلَّ - ، هر چند مشرکان خوش ندارند، سررشته کار را به دست دارد. خداوند بازمانده دوازده پیشوای رهیافته را - که به کرامت خود مخصوص گردانیده و در

سرایِ پاکِ خویش^(۴) فرود آورده است - از صُلبِ او خارج می‌کند؛ مُتَتَظِرِ دوازدهمین ایشان، چونان کسی است که پیشاپیشِ رسولِ خدا(ص) تیغ برکشیده از آن حضرت دفاع می‌کند.

[ابراهیمِ کَرخی] گفت: در این هنگام مردی از دوستارانِ بنیِ اُمیّه درآمد و رشته سخن گسسته شد. یازده مرتبه به نزدِ اَبوعبداللّه - علیه السّلام - باز آمدم تا از آن حضرت بخواهم سخن را تمام کُند، ولی نتوانستم، و چون سالِ آینده، یعنی سالِ دوم، در رسید، بر آن حضرت وارد شدم؛ نشسته بود و فرمود:

ای ابراهیم! او آنکس است که پس از تنگنائی سخت و بلائی دراز و ناشکیبی و بیم، غم و اندوه را از پیروانش بزداید؛ پس خوشا کسی که آن زمان را دریابد. تو را بس است ای ابراهیم!

ابراهیم گفت: من هیچگاه چیزی که بیش از این مایه خوشدلی و روشنی دیده‌ام شود، به دست نیاورده‌ام!.

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام‌النعمه ۳۳۴/ - ۳۳۵ > و نگر: پهلوان، ۵/۲ و ۶؛ و: کمره‌ای، ۳/۲ و ۴؛ و: الغیبه‌ی نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۹۲ <.
- (۲) > درباره‌ی «ابراهیم (بن زیاد) کرخی»، نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۳۳/۱ <.
- (۳) > «مقصود مأمون عباسی است» (مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۳۷۱) <.
- (۴) > این تعبیر «دارِ قُدس» خداوند، باز هم در لسانِ سنّت به کار رفته است.
- أمیر مؤمنان - علیه السلام - در خطبه ۱۲۹ نهج‌البلاغه‌ی شریف - که درباره‌ی «مکابیل» (بیمانه‌ها) است - (ترجمه شهیدی، ج ۳، ص ۱۲۸) فرموده است: «أَفِيْهَذَا تُرِيدُوْنَ أَنْ تُجَاوِرُوا اللّٰهَ فِي دَارِ قُدْسِهِ، وَ تَكُوْنُوْا أَعَزَّ أَوْلِيَّائِهِ عِنْدَهُ؟»
- گفته‌اند که مُراد از این «دارِ قُدس»، بهشت است (شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ط. دار احیاء التّراث العربی (افست از روی چاپ چهارجلدی قدیم)، ۳۵۳/۲ <.

حديث دهم

نص الإمام كاظم - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

«عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ؟
فَقَالَ: أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ^(١) وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا، هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِي، لَهُ غَيْبَةٌ يَطُولُ أَمْدُهَا حَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ، يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَثْبُتُ فِيهَا آخَرُونَ.
ثُمَّ قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام -:

طُوبَى لَشِيعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا، الثَّابِتِينَ عَلَى مُوَالَاتِنَا وَ
الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَاتِنَا، أُولَئِكَ مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُمْ، قَدْ رَضُوا بِنَا أَيْمَةً وَرَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً،
فَطُوبَى لَهُمْ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ، وَهُمْ وَاللَّهِ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»^(٢)

(یعنی:

از یونس بن عبدالرحمن^(۳) منقول است که گفت بر موسی بن جعفر - علیهما السلام - وارد شدم و به او گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! آیا برپائی دارنده حق توئی؟ فرمود: من برپائی دارنده حق هستم، ولی آن برپائی دارنده که زمین را از دشمنانِ خدائی - عَزَّ وَ جَلَّ - پاک کند، و همانگونه که زمین از جور و ستم پُر شده است آن را از دادگری پُر سازد، همانا پنجمین [نسل] از فرزندانِ من است؛ او را غیبتی است که بخاطرِ بیمناکی بر جانِش دیر بَیْنجامد؛ در روزگارِ آن غیبت، گروههایی از دین بازگردند و گروههایی دیگر ثبات ورزند.

سپس آن حضرت - علیه السلام - فرمود:

ای خوشایانِ پیروانِ ما که در غیبتِ قائمِ ما به رشته ما چنگ درزده، و در دوستی ما و بیزارای از دشمنانمان ثابت قدم اند؛ آنان از ما آیند و ما از آنان؛ خوشنودند که ما پیشوایانِشانیم و خوشنودیم که ایشان پیروانمان اند. ای خوشایانِ ما، و باز، ای خوشایانِ ما! به خدا که ایشان روزِ رستاخیز در درجاتِ ما با ما هستند).

پینوشتها

- (۱) <در متن چاپی الأربعون حدیثا، «و» نیست؛ از نسخه‌های پهلوان و کمره‌ای افزودیم.>
 - (۲) کمال‌الدین و تمام‌النعمة ۳۶۱/ >؛ پهلوان: ۴۳/۲ و ۴۴؛ کمره‌ای: ۳۰/۲؛ شیخ ما، صدوق (ره)، را، از برای این حدیث، ذیلی هست؛ بدان مراجعه فرمائید.
 - (۳) >یونس بن عبدالرحمن از بزرگان امامیه است که در روزگار هشام بن عبدالملک زاده شده و از امام کاظم و امام رضا - صلواتُ اللّٰه و سَلامُهُ عَلَیْهِما - روایت حدیث کرده است و گفته‌اند که امام رضا - علیه السّلام - به او توجّه و عنایت داشته‌اند. یونس را بیش از سی کتاب بوده است.
- نگر: معالم العلماء، ص ۱۳۲؛ و: الموسوعة الرجالية المیسرة، ۳۴۸/۲ و ۳۴۹.>

حديث يازدهم

نص إمام رضا - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

«عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَقُولُ:
أَنْشَدْتُ مَوْلَايَ الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى - عَلَيْهِمَا السَّلَام - قَصِيدَتِي الَّتِي أَوْلَاهَا:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ

وَ مَنْزِلٌ وَحِيٍّ مُتَّفَرِّقٍ الْعَرَصَاتِ

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي:

خُرُوجُ إِمَامٍ لِمَحَالَةٍ خَارِجٍ

يُقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ

وَ يَجْزِي عَلَى النُّعْمَاءِ وَ النِّقَمَاتِ

بَكَى الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - بُكَاءً شَدِيدًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى فَقَالَ لِي:
 يَا خُزَاعِي! نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيِّنَيْنِ، فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا
 الْإِمَامُ وَمَتَى يَقُومُ؟
 فَقُلْتُ: لَا يَا مَوْلَايَ! إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفُسَادِ
 وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا [كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا].

فَقَالَ: يَا دِعْبِلَ! الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدُ ابْنِي، وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيُّ، وَبَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ
 الْحَسَنُ، وَبَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ، الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ، لَوْ
 لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ
 الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا.

وَ أَمَّا «مَتَى»، فَإِخْبَارٌ عَنِ الْوَقْتِ، فَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ
 السَّلَام - أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ
 - عَلَيْهِ السَّلَام - : مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّبُهَا لَوْقَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتَةً^(۱).

(يعنى:

از عبدالسلام بن صالح هروی^(۲) منقول است که گفت: از دعبیل بن علی
 خُزاعی^(۳) شنیدم که می گوید: آن چکامه ام را که آغازش این است:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ

وَ مَنَزِلٌ وَحِيٍّ مُفَقَّرُ الْعَرَصَاتِ^(۴)

بر سرورم، علی بن موسی الرضا - علیه السلام - انشاد^(۵) کردم؛ پس چون بدین

سروده ام رسیدم که:

خُرُوجُ إِمَامٍ لِمَحَالَّةِ خَارِجٍ
يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ
يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ
وَيَجْزِي عَلَى النِّعْمَاءِ وَالتَّقَمَاتِ^(۶)

إمام رضا - علیه السلام - سخت بگریست و سپس سر به سوی من برداشته، فرمود: ای خُزاعی! روحِ القُدُس^(۷) این دو بیت را بر زبانِ تو رانده است. آیا می دانی که این امام کیست و کی قیام می کند؟

گفتم: نه، ای سرورم! تنها شنیده ام که امامی از شما قیام می کند که زمین را از تباهی پاک می سازد و همانگونه که از جُور پُر شده است آن را از عدل پُر می کند. فرمود: ای دِعْبَل! امام پس از من، محمّد، پسر من، و پس از محمّد، پسرش، علی، و پس از علی، پسرش، حَسَن، و پس از حَسَن، پسرش، حَجّتِ قائم است که در روزگارِ غیبش او را انتظار کشند و در روزگارِ ظهورش فرمانش برآند، و اگر از دنیا جُز یک روز نمانده باشد، خدای - عَزَّ وَجَلَّ - آن روز را چندان دراز گرداند که وی خروج کند و زمین را - همانگونه که از جُور پُر شده است - از عدل پُر سازد. و أمّا «کی» [= این که چه هنگام قیام خواهد کرد]، خَبَر دادن از «وقت» است؛ پدرم از پدرش برایم نقل کرد که او از پدرانش - عَلَیْهِمُ السَّلَام - نقل کرده است که به پیامبر (ص) گفته شد:

ای رسولِ خدا! قائم که از زاد و رودِ توست کی خُروج می کند؟

آن حضرت - عَلَیْهِ السَّلَام - فرمود:

مَثَلِ آن، مَثَلِ رستاخیز است که «آن را به هنگامش کسی جُز وی [= خداوند] آشکار نسازد. در آسمانها و زمین گران آمده است. جُز بناگاهان بر شمایان

در نیاید»^(۹)).

صَدُوقِ أُمَّتٍ - قُدَّسَ سِرُّهُ - پس از نقل این خبر [در کمال‌الدین] گفته است: و دِعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ خُزَاعِيٍّ رَا خَبَرَ دِيْغَرِيٍّ اسْتِ كِه دُوسْتِ دَارَمِ اَن رَا دَرِ پِي اِيْنِ حَدِيْثِ كِه كِذْشْتِ، بِيَاوَرَمِ.^(۱۰)

[سپس نوشته:]

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ إِبرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: دَخَلَ دِعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا - عَلَيْهِمَا السَّلَام - بِمَرَوْ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي قَدْ قُلْتُ فِيكُمْ قَصِيْدَةً وَآلَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا أُشِدَّهَا أَحَدًا قَبْلَكَ.

فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام - : هَاتِيهَا.

فَأَشَدَّهَا:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ

وَ مَنَزِلٌ وَحِيٍّ مُتَّفَرِّقُ الْعَرَصَاتِ

فَلَمَّا بَلَغَ إِلَيَّ قَوْلَهُ:

أَرَى فِيئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا

وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فِيئِهِمْ صَفِرَاتِ

بَكَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - وَقَالَ: صَدَقْتَ يَا خُزَاعِي!

فَلَمَّا بَلَغَ إِلَيَّ قَوْلَهُ:

إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَىٰ وَتَرِيهِمْ
 أَكْفًا عَنِ الْأَوْتَارِ مُنْقِبَاتٍ
 جَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يُقَلِّبُ كَفِّيهِ - وَهُوَ يَقُولُ: أَجَلُ وَاللَّهِ مُنْقِبَاتٍ.
 فَلَمَّا بَلَغَ قَوْلَهُ:

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعْيِهَا
 وَإِنِّي لِأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي
 قَالَ لَهُ الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - : آمَنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْفُرْعِ الْأَكْبَرِ.
 فَلَمَّا انْتَهَىٰ إِلَىٰ قَوْلِهِ:

وَ قَبْرُ بَغْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ
 تَضَمَّنَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْعُرْفَاتِ
 قَالَ لَهُ الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - : أَفَلَا الْحَقُّ لَكَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ بَيِّنَتَيْنِ بِهِمَا تَمَامُ
 قَصِيدَتِكَ؟

فَقَالَ: بَلَىٰ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ!
 فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام - :
 وَ قَبْرُ بَطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ
 تُوقِّدُ فِي الْأَحْشَاءِ بِالْحَرَقَاتِ
 إِلَىٰ الْحَشْرِ حَتَّىٰ يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا
 يُفَرِّجُ عَنَّا أَلْهَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ

فَقَالَ دَعْبِلُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! هَذَا الْقَبْرُ الَّذِي بَطُوسٍ قَبْرُ مَنْ هُوَ؟
فَقَالَ الرَّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : قَبْرِي، وَ لَا تُنْقِضِي الْأَيَّامَ وَاللَّيَالِي حَتَّى تَصِيرَ
طُوسٌ مُخْتَلَفَ شِيعَتِي وَ زُوَارِي فِي غُرْبَتِي، أَلَا فَمَنْ زَارَنِي فِي غُرْبَتِي بَطُوسٍ كَانَ
مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفُورًا لَهُ.

ثُمَّ نَهَضَ الرَّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَعْدَ فَرَاغِ دَعْبِلٍ مِنْ إِنْشَادِهِ الْقَصِيدَةَ وَ أَمَرَهُ أَنْ
لَا يَبْرَحَ مِنْ مَوْضِعِهِ، فَدَخَلَ الدَّارَ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ خَرَجَ الْخَادِمُ إِلَيْهِ بِمِائَةِ دِينَارٍ
رَضْوِيَّةً؛ فَقَالَ لَهُ: يَقُولُ لَكَ مَوْلَايَ: اجْعَلْهَا فِي نَفَقَتِكَ، فَقَالَ دَعْبِلُ: وَاللَّهِ مَا لِهَذَا
جِئْتُ، وَ لَا قُلْتُ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ طَمَعًا فِي شَيْءٍ يَصِلُ إِلَيَّ، وَ رَدَّ الصَّرَّةَ وَ سَأَلَ ثَوْبًا مِنْ
ثِيَابِ الرَّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لِيَتَبَرَّكَ بِهِ وَ يَتَشَرَّفَ.

فَأَتَقَدَّ إِلَيْهِ الرَّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - جَبَّةَ خَزْمٍ مَعَ الصَّرَّةِ وَ قَالَ لِلْخَادِمِ:
قُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ [مَوْلَايَ]: خُذْ هَذِهِ الصَّرَّةَ فَإِنَّكَ سَتُحْتَاجُ إِلَيْهَا وَ لَا تُرَاجِعْنِي
فِيهَا. فَأَخَذَ دَعْبِلُ الصَّرَّةَ وَ الْجَبَّةَ وَ انْصَرَفَ.

وَ سَارَ مِنْ مَرَوْ فِي قَافِلَةٍ، فَلَمَّا بَلَغَ «مِيَانَ قُوَهَانَ» وَقَعَ عَلَيْهِمُ اللَّصُوصُ وَ أَخَذُوا
الْقَافِلَةَ بِأَسْرِهَا وَ كَتَفُوا أَهْلَهَا، وَ كَانَ دَعْبِلُ فِي مَنَ كُتِفَ، وَ مَلَكَ اللَّصُوصُ الْقَافِلَةَ وَ
جَعَلُوا يُقَسِّمُونَهَا بَيْنَهُمْ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مُتَمَثِّلًا بِقَوْلِ دَعْبِلٍ مِنْ قَصِيدَتِهِ:
أَرَى فَيْتَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا

وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْتِهِمْ صَفِرَاتٍ

فَسَمِعَهُ دَعْبِلُ فَقَالَ لَهُ: لِمَنْ هَذَا الْبَيْتُ؟ فَقَالَ لَهُ: لِرَجُلٍ مِنْ خُزَاعَةَ يُقَالُ لَهُ: دَعْبِلُ

بُنْ عَلِيٍّ، فَقَالَ لَهُ دَعْبِلٌ: فَأَنَا دَعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ قَائِلُ هَذِهِ الْقَصِيدَةِ الَّتِي مِنْهَا هَذَا الْبَيْتُ. فَوَثَبَ الرَّجُلُ إِلَى رَئِيسِهِمْ وَكَانَ يُصَلِّي عَلَى رَأْسِ تَلٍّ وَكَانَ مِنَ الشَّيْعَةِ فَأَخْبَرَهُ فَجَاءَ بِنَفْسِهِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى دَعْبِلٍ، قَالَ لَهُ: أَنْتَ دَعْبِلُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ: أَنْشِدِ الْقَصِيدَةَ، فَأَنْشَدَهَا فَحَلَّ كِتَابَهُ وَكَتَابَ جَمِيعَ أَهْلِ الْتَافِلَةِ وَرَدَّ إِلَيْهِمْ جَمِيعَ مَا أُخِذَ مِنْهُمْ لِكِرَامَةِ دَعْبِلٍ.

وَ سَارَ دَعْبِلٌ حَتَّى وَصَلَ إِلَى قُمَّ فَسَأَلَهُ أَهْلُ قُمَّ أَنْ يُنْشِدَهُمُ الْقَصِيدَةَ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْتَمِعُوا فِي مَسْجِدِ الْجَامِعِ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا صَعِدَ دَعْبِلُ الْمِنْبَرَ فَأَنْشَدَهُمُ الْقَصِيدَةَ، فَوَصَلَهُ النَّاسُ مِنَ الْمَالِ وَالْخَلْعِ بِشَيْءٍ كَثِيرٍ وَاتَّصَلَ بِهِمْ خَبْرُ الْجُبَّةِ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَبِيعَهَا مِنْهُمْ بِأَلْفِ دِينَارٍ، فَأَمْتَنَعَ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالُوا لَهُ: فَبِعْنَا شَيْئًا مِنْهَا بِأَلْفِ دِينَارٍ، فَأَبَى عَلَيْهِمْ وَ سَارَ عَنْ قُمَّ، فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ رُسْتَاقِ الْبَلَدِ لِحَقِّ بِهِ قَوْمٌ مِنْ أَحْدَاثِ الْعَرَبِ فَأَخَذُوا الْجُبَّةَ مِنْهُ، فَرَجَعَ دَعْبِلٌ إِلَى قُمَّ، فَسَأَلَهُمْ رَدَّ الْجُبَّةِ عَلَيْهِ، فَأَمْتَنَعَ الْأَحْدَاثُ مِنْ ذَلِكَ وَ عَصُوا الْمَشَايخَ فِي أَمْرِهَا وَقَالُوا لِدَعْبِلٍ: لَا سَبِيلَ لَكَ إِلَى الْجُبَّةِ فَخُذْ ثَمَنَهَا أَلْفَ دِينَارٍ؛ فَأَبَى عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا يَسَسَ مِنْ رَدِّ الْجُبَّةِ عَلَيْهِ سَأَلَهُمْ أَنْ يَدْفَعُوا إِلَيْهِ شَيْئًا مِنْهَا، فَأَجَابُوهُ إِلَى ذَلِكَ فَأَعْطَوْهُ بَعْضَهَا وَ دَفَعُوا إِلَيْهِ ثَمَنَ بَاقِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ.

وَ انصَرَفَ دَعْبِلٌ إِلَى وَطَنِهِ فَوَجَدَ اللَّصُوصَ قَدْ أَخَذُوا جَمِيعَ مَا كَانَ لَهُ فِي مَنْزِلِهِ فَبَاعَ الْمِائَةَ دِينَارٍ الَّتِي كَانَ الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَصَلَهُ بِهَا مِنَ الشَّيْعَةِ، كُلَّ دِينَارٍ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ، فَحَصَلَ فِي يَدِهِ عَشْرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ، فَتَذَكَّرَ قَوْلَ الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ -:

«أَنْتَ سَتَحْتَاجُ إِلَيْهَا».

وَكَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ لَهَا مِنْ قَلْبِهِ مَحَلٌّ فَرَمَدَتْ رَمَدًا عَظِيمًا فَأَدْخَلَ أَهْلَ الطَّبِّ عَلَيْهِا، فَنَظَرُوا إِلَيْهَا فَقَالُوا: أَمَّا الْعَيْنُ الْيُمْنَى فَلَيْسَ لَنَا فِيهَا حِيلَةٌ وَقَدْ ذَهَبَتْ، وَأَمَّا الْيُسْرَى فَنَحْنُ نُعَالِجُهَا وَنَجْتَهُدُ وَنَرْجُو أَنْ تَسْلَمَ. فَاعْتَمَّ دِعْبِلٌ لِذَلِكَ غَمًّا شَدِيدًا وَجَزَعَ عَلَيْهَا جَزَعًا عَظِيمًا. ثُمَّ إِنَّهُ ذَكَرَ مَا مَعَهُ مِنْ فَضْلَةِ الْجُبَّةِ فَمَسَحَهَا عَلَى عَيْنَيْ الْجَارِيَةِ وَعَصَبَهَا بِعَصَابَةٍ مِنْهَا مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ، فَأَصْبَحَتْ وَعَيْنَاهَا أَصْحُ مِمَّا كَانَتْا [وَكَانَتْ لَيْسَ لَهَا أَثَرٌ مَرَضٍ قَطُّ] بِبِرْكَةِ [مَوْلَانَا] أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام. (۱۱).

(یعنی:

أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ - كَمَا خَدَا مِنْهُ زَوْيٌ يُحْسِنُونَ بَادَ - مِنْ يَدْرِشٍ نَقَلَ كَرْدَةً وَوَأَزَّ جَدِّ وَی، إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، وَوَأَزَّ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ هَرَوِيٍّ نَقَلَ كَرْدَةً اسْتَكْتَفَى كَقَوْلِهِ:

دِعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ خُزَاعِيٌّ - كَمَا خَدَا مِنْهُ زَوْيٌ يُحْسِنُونَ بَادَ - مِنْ مَرُوٍّ بِرَأْبِ الْوَالِحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا - عَلَيْهِمَا السَّلَام - وَوَأَزَّ شَدَّ وَبِهِ وَوَأَزَّ كَقَوْلِهِ: أَيُّ يَسْرِ رَسُولِ خَدَا! مِنْ دَرِبَارَةٍ شَمَا بَحَامَهَايَ سُرُودَهَامَ وَبِهِ جَانِ خَوِيشْتَنِ سَوَكَنْدِ خُورْدَهَ كَمَا أَنَّ رَأْبِشَ مِنْ تَوْبَرٍ كَسَى إِنْشَادَ نَكْنَمِ. إِمَامٌ - عَلَيْهِ السَّلَام - فَرَمُودَ: بِخَوَانِشِ.

دِعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ نَزَّ رَأْبِ خَوَانِشِ:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ

وَ مَنْزِلٌ وَحِيٍّ مُفَقَّرُ الْعَرَصَاتِ (۱۲)

چون به این سروده اش رسید که:

أَرَى فِيئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا

وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فِيئِهِمْ صَفِرَاتِ (۱۳)

أبو الحسن رضا - عليه السلام - گریست (۱۴) و گفت: راست گفتم ای خزاعی!
چون به این سروده اش رسید که:

إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَيَّ وَاتْرِيهِمْ
أَكْفًا عَنِ الْأَوْتَارِ مُنْقَبِضَاتِ (۱۵)

أبو الحسن - عليه السلام - دستانش را زیر و زیر می فرمود و می گفت:
آری! به خدا قسم بسته (و بازکشیده) است. (۱۶)

چون به این سروده اش رسید که:

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعْيِهَا
وَ إِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي (۱۷)

امام رضا - عليه السلام - فرمود: خداوند تو را در روزِ هراسِ مهین (۱۸) در آمان
بداراد.

چون به این سروده اش رسید که:

وَ قَبْرٌ بِبَغْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ
تَضَمَّنَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ (۱۹)

امام رضا - عليه السلام - فرمود: آیا بدین موضع دو بیت نيفزایم که چکامه‌ات
بدانها کامل گردد؟

دُعِبِلْ گفتم: بیفزائید، ای فرزندِ رسولِ خدا!

پس امام رضا - عليه السلام - فرمود:

وَ قَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ
تُوقَدُ فِي الْأَحْشَاءِ بِالْحَرَقَاتِ
إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا

يُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ (۲۰)

دِعْبِلِ گُفت: ای فرزندِ رسولِ خدا! این قبر که در طوس است، قبر کیست؟
 امام رضا - عَلَيْهِ السَّلَام - فرمود: قبرِ من است، و دیرزمانی نخواهد گذشت که
 طوس محلّ آئند و رَوْنِدِ شِيعِيَانِ من و کسانی می شود که مرا در عُربتم زیارت
 می کنند. بدان که هرکس مرا در عُربتم در طوس زیارت کند، در روزِ قیامت با من در
 پایه من و اَمْرزیده خواهد بود.

سپس، پس از آنکه دِعْبِلِ از بَرخواندنِ چکامه بپرداخت، امام رضا - عَلَيْهِ السَّلَام -
 برخاست و او را فرمود که بر جای خویش بماند؛ خود به خانه درون شد، و چون
 لختی گذشت، خادم از خانه بیرون شده به سوی دِعْبِلِ آمد و برایش یکصد دینارِ
 رَضَوِي (۲۱) بیاوَرْد و به او گفت: مولایم تو را می گوید: این را برای خود هزینه کن.
 دِعْبِلِ گُفت: به خدا قَسَم از برای این نیامدم و این چکامه را به طمعِ آن نگفتم که
 چیزی به دست آورم. همیان زرا بازگرداند و جامه ای از جامه های امام رضا
 - عَلَيْهِ السَّلَام - را درخواست کرد تا بدان بَرَکت و شرافت یابد.

امام رضا - عَلَيْهِ السَّلَام - جُبّه ای از خَز (۲۲) با همان همیان برای او فرستاد و به
 خادم فرمود: او را بگو: مولایم تو را می گوید: این همیان را بستان که زودا بدان
 نیازمند شوی و دیگر در این باره با من بگومگو مکن. دِعْبِلِ هَمیان و جُبّه را بَرگرفت
 و بازگشت.

پس در کاروانی از مَر و روان شد، و چون به «میان قوهان» (۲۳) رسید، دزدان بر
 ایشان دست یافتند، کاروان را بتمامی بگرفتند و دست کاروانیان را بر پُشتِ
 کتفهاشان بستند. دِعْبِلِ در شمار این دست بستگان بود. دزدان اموال کاروان را
 تصرف کردند و به تقسیم آن دست گشودند. مردی از این جماعت به سخن دِعْبِلِ
 در آن چکامه تَمَثُل کرد و خواند:

أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا

وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتِ (۲۴)

دِعْبِلُ آن را شنید و به او گفت: این بیت که راست؟ مرد به او گفت: مردی راست از قبیله خُزاعه که او را دِعْبِلُ بن علی خوانند. دِعْبِلُ او را گفت: دِعْبِلُ بن علی، سراینده این چکامه که این بیت از آن است، مَنَم. آن مرد به سوی سرگرده‌شان - که بر سر پشته‌ای نماز می‌گزارد و از شیعیان بود - شتافت و او را بیا گاهانید. سرگرده راهزنان، خود، آمد، تا بالای سر دِعْبِلُ بایستاد. او را گفت: دِعْبِلُ توئی؟ گفت: آری. او را گفت: چکامه را برخوان. برخواند. پس دستان او و دستان همه کاروانیان را بگشود و به حرمت دِعْبِلُ هرآنچه را از کاروانیان ستانده بودند، به ایشان بازگردانید. دِعْبِلُ روان شد تا به قُم^(۲۴) رسید. اهل قُم از او خواستند که چکامه را برایشان انشاد کند. ایشان را فرمود تا در مسجد جامع گرد آیند و چون گرد آمدند، دِعْبِلُ بر فراز منبر شد و چکامه را برایشان بخواند. مردمان اموال و خَلَعَت‌های بسیار به او صله دادند، و چون خبر جُبّه به ایشان رسیده بود، از او خواستند تا جُبّه را به هزار دینار بفروشد. از این کار سر باززد. او را گفتند که پاره‌ای از آن را به هزار دینار بفروش. باز نپذیرفت و از قم رهسپار شد. چون از سواد شهر بیرون شد، گروهی از جوانان عَرَب^(۲۷) به او در رسیدند و جُبّه را از وی ستدند. پس دِعْبِلُ به قم بازگشت و از ایشان خواست جُبّه را به او بازگردانند. جوانان از این کار سر باززدند و در این باره سخن پیران را نیز نشنیدند و به دِعْبِلُ گفتند: به جُبّه دست نخواهی یافت؛ پس بهای آن را به هزار دینار بستان. دِعْبِلُ سخنشان را نپذیرفت، و چون از بازپس گرفتن جُبّه نومید شد، از ایشان درخواست که پاره‌ای از آن را به او بدهند. درخواستش را پذیرفتند و بهره‌ای از جُبّه را به او دادند و بهای باقی آن را به هزار دینار بدو پرداختند. هنگامی که دِعْبِلُ به زادبوم خویش بازگشت، دید دُزدان، هرآنچه را در خانه داشته است، برگرفته و برده‌اند. پس آن صد دینار را که امام رضا - علیه السلام - به او صله داده بود، به شیعیان فروخت و به هر دینار صد درهم ستد تا ده هزار درهم

در دستش گردآمد. پس سخنِ امامِ رضا - علیه السّلام - را به یاد آورد که فرموده بود: «زودا بدان نیازمند شوی».

دُعْبِل را کنیزکی بود که در دلش جای داشت. کنیزک را دردِ چشمی سخت به هم رسید و دُعْبِلِ طیبیان را به بالینش حاضر آورد. چون درو نگریستند، گفتند: چشمِ راست را چاره‌ای نمی‌توانیم کرد و از دست شده، ولی چشمِ چپ را علاج می‌کنیم و می‌کوشیم و امید آن داریم که به شود. دُعْبِل ازین روئی سخت اندوهگین شد و ناشکیبی بسیار نمود. وانگهی باقیمانده‌ای را که از آن جُبه با خود داشت فریاد آورد. پس آن را بر دو دیده کنیزک پساوید و از آغازِ شب دَسْتارُ گونه‌ای از آن را بر دیدگان او ببست.

بامدادان دیدگانِ کنیزک از پیش هم بهتر و سالم‌تر شده بود، و به برکتِ سرورِ ما، اَبوالْحَسَنِ رضا - علیه السّلام -، پنداری هیچ نشان از بیماری در او نبود.

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام‌التعمه ۳۷۲/ - ۳۷۳ >؛ و نگر: پهلوان: ۶۲/۲ - ۶۳؛ و: کمره‌ای، ۴۳/۲ و ۴۴؛ و: عیون أخبار الرضا علیه السلام، با ترجمه غفاری - مستفید، ۶۵۵/۲ - ۶۵۷ <.
- (۲) >أبو الصلت عبد السلام بن صالح هروی - هر چند در این که از خاصه است یا عامه، اختلاف است - ثقه و صحیح‌الحديث است و از روایت احادیث حضرت ثامن الحجج - علیهم السلام - به شمار می‌رود. او را کتابی است.
- نگر: الموسوعة الرجالية المیسرة ۴۷۹/۱؛ و: مجمع الرجال، ۸۷/۴ و ۸۸ <.
- (۳) >دُعْبِل (أبو علی - یا: أبو جعفر - محمد بن علی بن زین الخزاعی ۱۴۸/ - ۲۴۵ یا ۲۴۶ ه. ق.)، شاعر بنام شیعی است که تبارش به «بُدَیْل بن وِرقاء» صحابی می‌رسد. خاندان او راوی حدیث و اهل شعر بودند. دُعْبِل روزگار چهارتن از پیشوایان معصوم (یعنی امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد) - علیهم السلام - را دریافت و در طرفداری از اهل بیت
- علیهم السلام - راسخ و مُصِر بود. طبعاً این خوی و روش وی و آنچه در ستایش اهل بیت علیهم السلام - و نکوهش دشمنانشان می‌سرود، بسیاری از ارباب قدرت و عصیّت را از وی رنجیده‌خاطر و مُکَدَّر می‌ساخت. لذا بی‌سبب نبود که خود می‌گفت: سی سال است دارِ خود را بر دوش دارم!
- بلندآوازه‌ترین سروده وی «چکامه تائی» (التائیة) است که در ستایش اهل بیت علیهم السلام - سروده و در تاریخ و ادب اسلامی - بویژه میان شیعیان - ارج و قدّاستی ویژه یافته است. این چکامه را جمعی از بزرگان شیعه - چون علامه مجلسی و سیدنعمه‌الله

جَزَائِرِي (رضوانُ اللهَ عليهما) -، ترجمه و یا شرح کرده‌اند. از دِعْبِل سه اثر می‌شناسیم: یکی طبقات الشعراء که مورد استفاده خطیب بغدادی و ابن عساکر و ابن خلیکان و... هم واقع شده. دیگر کتاب الواحدة فی مناقب العرب و مثالبها؛ سدیگر دیوان اشعار وی که ابوبکر صولی در سیصد و رقی گردآورده بود و تدوین دیگر آن از حمزة بن حسن اصفهانی است.

دِعْبِل خود راوی حدیث نیز هست. برخی از مُحدِّثانِ سُنِّی اخبار وی را به سبب تشیّعش ضعیف قلمداد کرده‌اند ولی شیعیان احادیث او را معتبر می‌دانند و عالمان شیعه پاکی باور و درستی ایمان و صحّت احادیث وی را تصدیق کرده‌اند.

نگر:

الطَّلِيعَة، السَّمَاوِي، ۱/۳۲۱ - ۳۲۴؛ و: خاندان وحی [عليهم السلام]، قُرْشِي، ص ۶۱۶ و ۶۱۷
و: دائرة المعارف تشیع ۵۳۸/۷ - ۵۴۰؛ و: شعراء المناقب، ج. جهانبخش (دستنویست مؤلف). <

(۴) > یعنی: (آن خانه‌ها) دَرَسگاههای آیات قرآنی بود که اینک از تلاوت قرآن (هم) تهی مانده، و فرود آمدن نگاه و وحی که ساحت آن تهی و بسان بیابان شده <

(۵) > در مورد «شعر»، مُراد از «إنشاء»، سرودن است، و مقصود از «إنشاد»، بر خواندن <

(۶) > یعنی: (آنچه امید می‌دارم) خروج پیشوائی است که بی‌گمان خروج می‌کند و به نام خدا و با برکات فراوان قیام می‌نماید. در میان ما همه گونه‌های حق و باطل را از هم جدا و ممتاز می‌سازد و جزای نیک و بد می‌دهد. <

(۷) > مُراد از «روحُ الْقُدُس» جبرئیل است. ظاهراً از حیث ساختار (إضافة «روح» به «قدس»)، نظیر تعابیری چون «حاتم الجود» (به معنای «حاتم جواد») و «زید الخیر» می‌باشد، و لذا به معنای «روح مُقَدَّس» است (نگر: مجمع‌البحرین ۲/۲۳۷ و ۲۳۸).

نیز نگر: قاموس قرآن قُرْشِي، ۳/۱۳۱ و ۱۳۲. <

(۸) > درباره مدعای کسانی که به تعیین وقت ظهور می‌پردازند و پرهیز اهل بیت - عليهم السلام - از تعیین وقت حتمی و مشخص، نگر: مرآة العقول، ۴/۱۷۰ - ۱۷۹؛ و: الزام النَّاصِب، ۱/۲۵۹؛ و: موسوعة المصطفی و العترة (عليه و عليهم السلام)، الشاکری، ۱۷/۳۴۹ - ۳۵۴. <

(۹) > «لایجلّیها... بغتة»، بخشی از آیت ۱۸۷ از سوره هفتم قرآن کریم است. <

(۱۰) > طُرفه آن است که در عیون أخبار الرضا علیه السلام هم پس از نقلِ خَبَرِ سِیسین، خَبَرِ پیشین را با عبارتی از همین دست، آورده است. نگر: عیون أخبار الرضا علیه السلام، با ترجمه غفّاری - مُستفید، ۲/۶۵۵. <

- (۱۱) کمال الدین و تمام النعمة ۳۷۲/ - ۳۷۶ >؛ و: نگر: پهلوان، ۶۳/۲ - ۶۹؛ و: کمره‌ای، ۴۴/۲ - ۴۸؛ و: عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۶۴۹/۲ - ۶۵۵ <.
- (۱۲) > یعنی: (آن خانه‌ها) درسگاههای آیات قرآنی بود که اینک از تلاوت قرآن (هم) تهی مانده، و فرود آمدن‌گاهِ وحی که ساحت آن تهی و بسان بیابان شده <.
- (۱۳) > یعنی: فقیه ایشان را می‌بینم که در میان جز ایشان تقسیم گردیده و دستشان از فقیه که متعلق بدیشان است، تهی است.
توضیحاً می‌نویسم:
- «فقیه» - در اصطلاح عالمان اسلامی - یعنی: غنیمت بی‌مشقت (مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق داودی، ص ۶۵۰)، آنچه مسلمانان را بی جنگ و جهاد از اموال کفار فرادست آید (غریب الحدیث فی بحار الأنوار ۲/۲۱۲/۳)، خراج و غنیمت (نزهة النظر، البدری، ص ۶۶۸).
«فقیه» از آن خدا و رسول و ذی‌القربی‌ست (قاموس قرآن قرشی ۵/۲۱۵).
درباره «فقیه» همچنین، نگر: المصطلحات الإسلامية، العلامة العسكرية، جمع و تنظیم: سلیم الحسینی، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.
- در شعر دُعبل، در واقع، «فقیه»، حکایتگر حقوق اهل بیت - علیهم السلام - است که غصب شده، اعم از «فقیه» و «امامت» (سنج: خاندان وحی [علیهم السلام]، قرشی، ص ۶۱۳).
نیز نگر: پینوشت سپسین <.
- (۱۴) > چنان که علامه مجلسی - رضوان الله علیه - نوشته است: «گریستن آن حضرت از برای گمراهی و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود، نه از برای دنیا. جمیع دنیا نزد ایشان به قدر پر پشه اعتبار نداشت» (بیست و پنج رساله فارسی، ص ۹۴).
- در واقع، حقوق مالی و دنیوی اهل بیت - علیهم السلام - در ضمن حقوق بزرگ‌تر و سترگ‌تر ایشان و اُمت غصب شد؛ از این رو، وجه‌های نمودین یافت که حکایت از غصب جمیع حقوق می‌کرد و مُلازم با گمراهی و پریشانی اُمت بود. کسی که در احتجاجات مربوط به «فدک» و... تأمل کافی کند، در این معنا تردید نخواهد کرد.
- دریغ و درد بنیادین از حیث هدایت مردم بود؛ مردمی که در پی آهواء و اغراض و ولایت این و آن رفته بودند ولی هدایتشان تنها به دست خاندان وحی - علیهم السلام - ممکن بود (نگر: الارشاد، ط. مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام ۱۶۷/۲ و ۱۶۸)، و رسالت بزرگ این خاندان نیز همین هدایتگری و نجاتبخشی بود <.
- (۱۵) > یعنی: چون مورد ظلم و جنایت واقع شوند، دستهایی را به سوی کسانی که بر ایشان ظلم و جنایت روا داشته‌اند، دراز می‌کنند که از کین خواهی بسته (و بازکشیده) است (= کین

نمی‌جوید). <.

(۱۶) < فرمایشِ امام - علیه السَّلام - با توجَّه به این بیتِ دِعْبِلِ است که در پینوشتِ پیشین ترجمه شد. <.

(۱۷) < در این جهان و درگذرِ روزان و شبان (به سببِ ولایِ اهلِ بیتِ رسالت - علیهم السَّلام -) در بیم به سر بُرده‌ام، ولی اُمید دارم پس از مرگ (بخاطرِ این ولا و عقیده) به اُمان دست‌یابم. <.

(۱۸) < «الفَزَعُ الأَکْبَرُ» - که ما به «هَراسِ مِهین» ترجمه کرده‌ایم - تعبیری است و حیانی و در قرآنِ کریم (س ۲۱ ی ۱۰۳) به کار رفته. <.

(۱۹) < یعنی: و قبری در بغداد است، متعلِّق به جانی پاک، که خداوندِ رحمان او را در غرفه‌های بهشت در میانِ رحمتِ خویش گرفته.

می‌گوییم: مُرادِ مرقدِ مُطَهَّرِ حضرتِ موسی بن جعفر - علیهما السَّلام - است (نگر: خاندان وحی [علیهم السَّلام]، ص ۶۱۴؛ و: عیون أخبار الرضا علیه السَّلام، با ترجمه غفاری و مستفید، ۶۵۰/۲) که در «مقابرِ قریش» آن روزِ بغداد (/ کاظمین امروز) به خاک سپارده شده‌اند. <.

(۲۰) < یعنی: و قبری در طوس است. چه مُصیبتی که تا حَشر در اندرون آتش می‌افروزد، تا زمانی که خداوند قائمی را برانگیزد که نگرانی و اندوهانِ نَفَسِ گیر را از ما بزدايد. <.

(۲۱) < مُراد از «دینارِ رَضوی»، همان دینارهایی است که به نامِ مبارکِ امامِ رضا - علیه السَّلام - سکه زده بودند. نگر: خاندان وحی [علیهم السَّلام]، سیدعلی اکبرِ قُرشی، ص ۶۱۵؛ و: دائرةالمعارف تشیع، ۵۳۹/۷. <.

(۲۲) < مُراد از «خَز» و «جَبَةُ خَز» - که باز هم ذکرِ عطایِ آن در روایاتِ آل‌البیت (علیهم السَّلام) رفته است (نگر: اصول کافی، با ترجمه شادروان مصطفوی ۳۹۸/۲) -، نه پارچه و جامه یکپارچه ابریشمین معروف در بعضِ اُدوار، بلکه پشمِ نوعی جانورِ آبی و بافته آن، یا بافته دیگری است (نگر: مجمع‌البحرین، إعداد محمود عادل، ۱ / ۶۴۱). <.

(۲۳) < به نظر می‌رسد «میان قوهان»، دگرگونه آوایی «میان کوهان» باشد. <.

(۲۴) < یعنی: «فئی» ایشان را می‌بینم که در میانِ جُز ایشان تقسیم گردیده و دستانشان از فِئِی که متعلِّق بدیشان است، تهی است. <.

(۲۵) < یکی از پژوهندگانِ هم‌روزگارِ ما می‌گوید:

باور ندارم که اینان، دزد - به معنای متعارف - بوده و راهزنی می‌کرده‌اند و پیشه ایشان سرقت بوده است؛ بلکه گُمان می‌کنم اینان از گروههایِ مُعارض و استیزه‌گر با حکومتِ عَبّاسی بوده‌اند که اوضاعِ سیاسی و اجتماعی ناگزیرشان کرده بوده است راه کاروانهایی را که از

خراسان به دیگر جایها رهسپار می‌شده‌اند ببندند و بخاطر دفاع از باورهایی خویش با ایشان پیکار کنند. در غیر این صورت، چگونه ممکن است که مُجَبَّانِ أَهْلِ بَیت - علیهم السَّلام - دزد و راهزن باشند؟ بهترین دلیل بر این مطلب آن است که سرکرده ایشان شاعر خاندان وحی - علیهم السَّلام - را گرامی می‌دارد و سروده او را از بر دارد و بخاطر مَحَبَّتِ أَهْلِ بَیت - علیهم السَّلام - اموال کاروانیان را به ایشان بازمی‌گرداند.

(نقل به مضمون از: الفصول المهمّة، تحقیق سامی الغیری، ۹۹۶/۲، هامش).

می‌گوییم:

البته، این احتمال، قابل توجه است، لیک باید ملحوظ ساخت که در بسیاری از موارد کسانی هم که واجد مراتب تقوایی و ایمانی و عملی تام و عالی نبوده‌اند، بر اثر پاره‌ای شایستگیها و توفیقات و به فعلیت رسیدن بعض استعدادها، در برابر قرآن و عترت خضوع کرده و حتی از همین رهگذر به توبه نصوح رسیده‌اند. پاره‌ای از نگارشهای عارفانه و صوفیانه پیشینگان حکایات و روایاتی از حال و قال این مردمان در بردارد.

این که از قبائل عرب مهاجر و باشندۀ آن نواحی گروهی راهزن و یا عیار و حتی فتوت پیشه برخاسته باشند و در عین رفتارهای عیارانه - که در حدود و ثغورش با مذهبِ أَهْلِ بَیت (علیهم السَّلام) در نمی‌سازد -، نوعی احساسِ تکریم نسبت به زاد و رود رسول خدا - صلی الله علیه و آله - داشته باشند، غیر معقول نیست. تاریخ، از بسیاری از عامه و غیر شیعیان، رفتارهای احترام‌آمیزی از این دست حکایت کرده است.

آشنائی با شعرِ دِعْبِلِ نیز از برای چنین گروهی در خور استبعاد نیست؛ زیرا در فرهنگِ قبائل عرب دلبستگی به شعر در انحصارِ خواص نمی‌باشد؛ بلکه طبیعی است شعری که دِعْبِلِ در حضورِ امام رضا - علیه السَّلام - خوانده، بسرعت در میان توده‌ای از مردمان و قبائل عرب پیرامون مرو دهان به دهان گشته باشد و به گوش بسیاری از اعراب آن نواحی رسیده.

توضیح افزون بر این، تطویلِ بلاطائل است، زیرا گمان می‌کنم آشنائی با فرهنگ و آداب عرب و شیوه زندگانی آن روزگار، جای «إِنْ قُلْتَ» و «قُلْتَ» زیادی باقی نگذارد؛ و اللهُ أَعْلَمُ. <

حديث دوازدهم

نصّ إمام جواد - عليه السلام - بر حضرت قائم (عج)

«عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -: إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.

فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: يَا أَبَا الْقَاسِمِ! مَا مِنَّا إِلَّا وَهُوَ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَهَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ وَلكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهِ الْأَرْضَ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا، هُوَ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَا دَتُّهُ وَيَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَيَحْرِمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيئَتَهُ وَهُوَ سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَكَنِيئُهُ وَهُوَ الَّذِي تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَيَذَلُّ لَهُ كُلُّ صَعْبٍ [وَأَيُّهَا يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةٌ أَهْلِ بَدْرِ، ثَلَاثِمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا، مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - :

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۱)؛ فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ فَإِذَا كَمَلَ لَهُ الْعَقْدُ وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ بِإِذْنِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّىٰ يَرْضَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ.

قال عَبْدُ الْعَظِيمِ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي! وَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قَدْ

رَضِيَ؟

قال: يُلْقِي فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ، فَإِذَا دَخَلَ الْمَدِينَةَ أَخْرَجَ اللَّاتِ وَالْعُزَّىٰ فَأَحْرَقَهُمَا»^(۲).

(يعنى:

از عَبْدُ الْعَظِيمِ بنِ عَبْدِ اللَّهِ حَسَنِي^(۳) منقول است که گفت: به مُحَمَّد بنِ عَلِي بنِ موسى [يعنى: إمامِ جواد] - عليهم السَّلام - گفتم: من امید دارم که شخص شما آن برپای دارنده (/ قائم) از خاندانِ مُحَمَّد باشید که زمین را - همانگونه که از جور و ظلم پُر شده است - از قِسط و عدل پُر می سازد. إمام - علیه السَّلام - فرمود: ای أَبوالقاسم! هیچیک از ما نیست که برپای دارنده امرِ خدای - عَزَّ وَجَلَّ - و راهنما به سوي دینِ خدا نباشد، ولیک آن برپای دارنده (/ قائم) که خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - به وسیله او زمین را از اهلِ کُفر و إنکار پاک می سازد و از عدل و قِسط پُر می کند، هموست که ولادتِ او بر مردمان پوشیده باشد و خود او از چشم ایشان نهان گردد و نام بُردنش بر ایشان حرام باشد^(۴) و او هَمَنام و هَم کُنیه ی رسولِ خدا (ص) است و اوست که زمین از برایش درنوردیده آید^(۵)، و هر دشوار پیش او خوار گردد، و از دورترین جایهای زمین، از یارانش به شمارِ اهلِ بدر، سیصد و سیزده مرد، بر او گِرد آیند و این سخنِ خدای - عَزَّ وَجَلَّ - است که: «هرجا که

باشید خداوند همگی تان را بیاورد؛ که خداوند بر هر چیز تواناست»^(۶)؛ پس چون این شمار از اهلِ إخلاص، از برای او گرد آیند، خداوند امرش را آشکار کند، و چون «عقد» - که ده هزار مرد است - برای او فراهم آید، به إِذْنِ خدائی - عَزَّ وَ جَلَّ - خروج کند و پیوسته دشمنانِ خدائی را به قتل آرد تا جائی که خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - خُشْنُود گردد.

عبدالعظیم گفت: او را گفتیم: سَرَوَرَم! چگونه بداند که خدائی - عَزَّ وَ جَلَّ - خُشْنُود شده است؟

فرمود: در دلِ او رَحْمَتِ أَفْکَنْد؛ و چون به مدینه درآید، لات و عُزَی را بیرون آرد و بسوزاند.

پینوشتها

- (۱) سورة بقره، آیه ۱۴۸.
- (۲) کمال‌الدین و تمام‌النعمه / ۳۷۷ - ۳۷۸ > و نگر: پهلوان، ۷۱/۲ و ۷۲؛ و: کمره‌ای، ۴۹/۲ و ۵۰؛ و نیز نگر: کفایة الأثر خزاز، ص ۲۷۷ و ۲۷۸؛ و: الاحتجاج طبرسی، ۴۸۱/۲ و ۴۸۲، ط. أسوه؛ و: وسائل الشیعة، ط. مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السّلام لإحياء التّراث، ۲۴۲/۱۶ و ۲۴۳؛ و: بحار الأنوار، ۳۲/۵۱ و ۱۵۷ و ۲۸۳/۵۲ (ط. ۱۱۰ جلدی مؤسسه الوفاء بیروت)، تفسیر نورالثقلین، تحقیق الرّسول المجلّاتی، قم: المطبعة العلمیة، ۱۳۸/۱ و ۱۳۹؛ و: مستدرک الوسائل ۲۸۳/۱۲؛ و: موسوعة کلمات الامام الجواد علیه‌السّلام، ط. ۱، ص ۱۱۳ و ۱۱۴. <
- (۳) > أبو القاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن السبّط الأكبر الإمام الحسن المجتبی - علیه‌السّلام - (معروف به: عبدالعظیم حسنی)، از أعظم زاد و رود أمير مؤمنان و زهراي بتول - صلوات الله و سلامه علیهما - و از یاران بزرگوار و آرجدارِ امام جواد و امام هادی - علیهما‌السّلام - بشمارست. برخی او را از أصحابِ امام هشتم - علیه‌السّلام - نیز قلمداد کرده‌اند و احتمال این که به محضرِ امامِ عسکری - علیه‌السّلام - هم شرفیاب شده باشد، نیرومند است.
- أئمة أطهار - علیهم‌السّلام - او را گرامی می‌داشته‌اند.
- مرقد این بزرگوار در ری، از دیرباز زیارتگاهی مورد توجّه و احترام و اعتبار بوده است، و در مأثور، زیارت آن جناب دارای پاداشی سترگ دانسته شده.
- این بزرگوار که در میان عموم ایرانیان به نام «شاهزاده عبدالعظیم» شهرت دارد، مُحدّثی جلیل به شمار می‌آید و از وی بیش از ۳۳ روایت در «کتب اربعه» آمده است.

حضرت عبدالعظیم کتابی به نام *خُطْبِ أميرالمؤمنین علیه السلام* تألیف کرده است که متأسفانه به دست ما نرسیده.

نگر: *الموسوعة الرجالیة المیسرة* ۴۸۴/۱؛ و: شرح حدیث *عَرَضَ دین*، آیه الله صافی گلپایگانی، ص ۳۶ و ۳۷؛ و: *فهرس التراث* ۲۷۰/۱ و ۲۷۱؛ و: *مجمع الرجال* ۹۷/۴ و ۹۸؛ و: *خاندان وحی [علیهم السلام]*، قُرْشی، ص ۶۹۸ و ۶۹۹. <

- (۴) <درباره *پُرسمانِ حرمتِ نام بردن از آن حضرت*، در *پیشگفتارِ ترجمان سخن گفته شد*. <
- (۵) <در این باره، نگر: متن حدیث ۳۲ و *پینوشت ۶* در *بخش پینوشت‌های همان حدیث*. <
- (۶) <*ترجمه همان بهره از آیت ۱۴۸* *سوره بقره* است که در متن *بیامده بود*. *مرحوم فیض - رضوان الله علیه - در تفسیر صافی (تحقیق الامینی، ۳۰۱/۱) - پس از اشاره به قولی که این عبارت شریف قرآنی را مربوط به *حشرِ روز رستاخیز* می‌داند - خاطر نشان می‌کند بنا بر اخبار *اهل البیت - علیهم السلام -*، مراد این عبارت قرآنی، *اصحاب حضرت مهدی - علیه السلام -* اند که در *آخر الزمان* گردآورده می‌شوند. <*

حدیث سیزدهم

نصّ إمام هادی - علیه السّلام - بر حضرت قائم (عج)

«عن^(۱) الصُّفْر بن أبي دُلفٍ قال: سَمِعْتُ عَلِيَّ بنَ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيِّ الرِّضَا - عَلَيْهِمُ السَّلَام - يَقُولُ:

إِنَّ الإِمَامَ بَعْدِي الحَسَنُ ابْنِي وَبَعْدَ الحَسَنِ ابْنُهُ القَائِمُ الَّذِي يَمَلَأُ الأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.»^(۲)

(یعنی:

از صُفْر بن اَبی دُلف^(۳) منقول است که گفت: شنیدم علی بن محمد بن علی الرضا - علیهم السّلام - > یعنی: امام هادی - علیه السّلام - < می فرمود:

همانا پیشوا پس از من، پسر من حَسَن است، و پس از حَسَن، پسرش قائم که زمین را، همانگونه که از جَوْر و ستم پُر شده است، از قِسط و عدل پُر می سازد.

پینوشتها

- (۱) <در سندِ نسخهٔ پهلوان و کمره‌ای بجایِ «عَنْ»، «حَدَّثَنَا» است.>
- (۲) کمال‌الدین و تمام‌النعمه / ۳۸۳ >؛ پهلوان: ۷۹/۲ - ۸۰؛ و: کمره‌ای: ۵۵/۲.>
- (۳) <مراد صُقْر بن اَبی دُلْفِ کَرْخِی است که باز هم از اِمَامِ هادی - علیه السَّلَام - حدیث روایت کرده. نگر: الموسوعة الرَّجَالِيَّة المیسرة، ۴۳۸/۱.>

حدیثِ چهاردهم

نصِ إمامِ عسکری - علیه السّلام - بر فرزندش،

حضرتِ قائم (عج)

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ [مِنْ] بَعْدِهِ، فَقَالَ لِي مُبْتَدئًا: يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ! إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمْ يُخْلِ الْأَرْضَ مُنْذُ خَلَقَ آدَمَ - عَلَيْهِ السَّلَام - وَلَا يُخْلِهَا إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَبِهِ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ، وَبِهِ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ.

قال: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَنْ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ؟

فَنَهَضَ - عَلَيْهِ السَّلَام - مُسْرِعًا فَدَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ خَرَجَ وَعَلَى عَاتِقِهِ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ، فَقَالَ:

يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ! لَوْلَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَعَلَى حُجَّتِهِ، مَا

عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا، إِنَّهُ سَمِيَّ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَكُنِيئُهُ،
الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.

يا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ! مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، وَ مَثَلُهُ
مَثَلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ، وَاللَّهُ لَيَغَيِّبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَ
جَلَّ - عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَوَقَّعَهُ [فِيهَا] لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ.

فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا مَوْلَايَ! فَهَلْ مِنْ عِلْمَةٍ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا قَلْبِي؟
فَنَطَقَ الْغُلَامُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِلسانِ عَرَبِيٍّ فَصِيحٍ فَقَالَ:

أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ، فَلَا تَطْلُبْ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ، يَا أَحْمَدُ
بْنَ إِسْحَاقَ!

فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَخَرَجْتُ مَسْرُورًا فَرِحًا، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ عُدْتُ إِلَيْهِ
فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَقَدْ عَظُمَ سُرُورِي بِمَا مَنَنْتَ [بِهِ] عَلَيَّ، فَمَا السُّنَّةُ
الْجَارِيَةُ فِيهِ مِنَ الْخَضِرِ وَ ذِي الْقَرْنَيْنِ؟ فَقَالَ: طُولُ الْغَيْبَةِ يَا أَحْمَدُ!

قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَإِنْ غَيْبَتَهُ لَتَطُولُ؟

قَالَ: إِي وَرَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِهِ وَ لَا يَبْتَقِي إِلَّا مَنْ أَخَذَ
اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - عَهْدَهُ لَوْلَا بَيْنَنَا، وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.

يا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ! هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ
اللَّهِ، فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَ اكْتُمُهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَكُنْ مَعَنَا غَدًا فِي عَلِيِّينَ»^(۱).

(يعنى:

از أحمد بن إسحاق بن سعد اشعری^(۲) منقول است که گفت:

بر ابومحمد حسن بن علی - عَلَیْهِمَا السَّلَام - وارد شدم و می‌خواستم از وی دربارهٔ جانشینِ پس از او بپرسم. خود آغاز به سخن فرمود و مرا گفت:

ای احمد بن إسحاق! خدای - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - از آنگاه که آدم - علیه السَّلَام - را بیافریده تا آنگاه که رستاخیز بر پا شود، زمین را از حجتی که خدای را بر آفریدگانش باشد، خالی نگذاشته است و نمی‌گذارد؛ بدو بلا را از زمینان می‌گرداند و بدو باران را فرو می‌بارد و بدو برکاتِ زمین را بیرون می‌آرد.

احمد بن إسحاق گفت: به آن حضرت گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! امام و خلیفهٔ پس از تو کیست؟؛ امام - علیه السَّلَام - شتابان برخاست و به خانه درون رفت؛ پس بیرون آمد و کودکی سه‌ساله بردوش داشت که گوئی چهره‌اش ماهِ شبِ چهاردهم بود. آنگاه فرمود:

ای احمد بن إسحاق! اگر ارج و پایگاهی که نزد خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - و نزد حجت‌های او داری، نبود، این پسر را به تو نشان نمی‌دادم. او هَمْنَم و هَمَّ کُنْیَهی رسولِ خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - است؛ کسی که زمین را - همانگونه که از جور و ظلم پُر شده است - از قِسط و عَدَل پُر می‌سازد.

ای احمد بن إسحاق! مَثَلِ او در این اُمَّت، مَثَلِ خَضِر - علیه السَّلَام - است، و مَثَلِ او مَثَلِ ذُو الْقَرْنَيْنِ^(۳) است. به خدا قَسَم او چنان غیبی داشته باشد که جز کسی که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - او را بر باور به امامت پایدار داشته و در آن روزگار به دعا برای تعجیلِ فَرَجِش مَوْفَق ساخته باشد، از هلاک رهائی نیابد.

احمد بن إسحاق گفت: به آن حضرت گفتم: ای سَرَوَرَم! آیا نشانه‌ای هست که دلم با آن آرام یابد؟ آن کودک - علیه السَّلَام - به زبانِ عربی فصیح به سخن آمد و فرمود:

من اندوختهٔ خداوند در زمین و کینِ ستان از دشمنانِ اویم؛ ای احمد بن إسحاق!

پس از عیان دیدن در جستجویِ نشانه مباش! (۴)

أحمد بن إسحاق گفت: شاد و خرّم بیرون آمدم و چون فردا شد، بازگشتم و به آن حضرت گفتم: ای پسرِ رسولِ خدا! بخاطر آنچه بدان بر من منت نهادی، بس شادم؛ وانگهی آن سنت که از خضر و ذوالقرنین در وی هست چیست؟
فرمود: طولِ غیبت، ای أحمد!

گفتم: ای پسر رسولِ خدا! غیبتِ او به طول می‌انجامد؟
فرمود: به خدا قسم چنین است، تا آنجا که بیشترین معتقدان بدین امر (۵) از آن بازگردند و جز کسی که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - پیمانِ ولایتِ ما از او ستانده و ایمان را در دلش نگاشته و او را با جانمایه‌ای از جانبِ خود نیرو داده باشد (۶)، بر جای نماند.
ای أحمد بن إسحاق! این امری است از امرِ خدای، و سِرّی است از سِرِّ خدای، و نهانی است از نهانِ خدای؛ پس آنچه به تو دادم بستان و پوشیده دار و از شاکران باش تا فردا با ما در علیین (۷) باشی.

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام‌النعمه ۳۸۴/ و ۳۸۵ >؛ و نگر: پهلوان، ۸۰/۲ - ۸۲؛ و: کمره‌ای، ۵۵/۲ - ۵۷ <.
- (۲) >أبوعلی أحمد بن إسحاق بن عبدالله بن سعد أشعری از بزرگان شیعیان قم، ثقه و از خواص حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - است. نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۴۸/۱ <.
- (۳) >دربارۀ «ذوالقرنین» که در کتاب و سنت از او یاد شده است، بحثهای دامنهداری طرح گردیده (نگر: قاموس قرآن قرشی، ۳۱۲/۵ - ۳۱۹؛ و: مجمع‌البحرین ۴۹۴/۲ - ۴۹۶؛ و: غریب‌الحديث فی بحار الأنوار، ۲۴۶/۳؛ و: مرآة العقول ۱۵۸/۳ و ۱۵۹، و ۳۰۴/۴؛ و: دائرة المعارف تشیع ۶۰/۸ - ۶۳).
- دربارۀ غیب ذوالقرنین، علی‌الخصوص، نگر: کمال‌الدین و تمام‌النعمه، تحقیق غفاری، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق، صص ۳۹۳ - ۴۰۶؛ و: پهلوان ۹۳/۲ - ۱۱۶؛ و: کمره‌ای ۶۳/۲ - ۷۸ <.
- (۴) >مرحوم میرمحمدصادق خاتون‌آبادی، این عبارت را چنین ترجمه کرده است: «پس مَطْلَبُ أثر و نشان بعد از معاینه و روبرو دیدن» (کشف‌الحق، ط. میرصابری، ص ۴۹).
- سالها پیش از او نیز مرحوم میرلوحی در کفایة المهدی - که به نظر می‌رسد مرجع مرحوم خاتون‌آبادی بوده است - اینگونه ترجمه نموده: «پس طلب مکن أثر و نشان بعد از معاینه و روبرو دیدن» (گزیده کفایة المهدی، ص ۱۷۷).
- «لا تطلب أثرًا بعدَ عین» در زبان عربی مثل است و به کسی گفته می‌شود که چیزی را که عیان

- می‌بیند فرومی‌گذارد و در پی نشانه‌ای از آن برمی‌آید (نگر: أقرب الموارد، ذیل «عین»). <
- (۵) <مُرَادُ مِنْ أَمْرِ، وَلاَیْتِ وَ مَذْهَبِ وَ مُعْتَقَدَاتِ أَهْلِ الْبَیْتِ - عَلَیْهِمُ السَّلَامُ - اسْت. سَنَج: مَرَأَةِ الْعُقُولِ ۱/۹۳.>
- (۶) <رَجُوعٌ بِفَرْمَائِدٍ بِهٖ مَتْنِ حَدِيثِ چَهَارمِ وَ پِیْنُوشْتَهَائِ ۳ وَ ۴ اَزْ اَنْ بَخْشِ.>
- (۷) <دِرْبَارَةُ مَعْنَايِ وَائِزَةُ «عَلِيِّينَ» (/ «عَلِيِّونَ») - كِهْ دَرِ قُرْآنِ كَرِيمِ (س ۸۳ ی ۱۸ و ۱۹) هِمَّ بِهٖ كَارِ رَفْتِهٖ اسْت - كَفْتِ وَ كُوهَا دَرِ مِیَانِ اسْت.>
- به قولی «عَلِيِّونَ» آسمانِ هفتم است که جایگاهِ ارواحِ مؤمنان است. به قولی بهشت است. به قولی بالاترین و شریف‌ترین جایگاه و مرتبه و نزدیک‌ترین پایگاه به خداوند متعال است. به قولی - بدین اعتبار که بهشتِ اصحابِ یمین با بهشتِ مقربان متفاوت است - بهشتِ اصحابِ یمین است. به قولی برترین پردیسه است....
- نگر: مجمع البحرین طَرِيحِي، اِعدادِ مَحْمُودِ عَادِلِ، ۳/۲۴۰؛ و: مَرَأَةُ الْعُقُولِ ۴/۲۷۱؛ و: غَرِيبِ الْحَدِيثِ فِي بَحَارِ الْأَنْوَارِ ۳/۹۱؛ و: قَامُوسُ قُرْآنِ قُرْشِيِّ ۵/۳۹ و ۴۰؛ و: مَفْرَدَاتُ الْأَفْظَانِ الْقُرْآنِ، الرَّاعِبِ الْأَصْفَهَانِيِّ، تَحْقِيقِ دَاوُدِيِّ، ص ۵۸۳ و ۵۸۴.>

حدیث پانزدهم

نصِ حضرتِ قائم (عج) بر خویشتن و ردِّ

آن حضرت بر جعفر بن علی

«عن الشَّيْخِ الصَّدُوقِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - أَنَّهُ جَاءَهُ
بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُعَلِّمُهُ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ عَلِيٍّ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا يُعَرِّفُهُ فِيهِ نَفْسَهُ، وَيُعَلِّمُهُ أَنَّهُ
الْقِيَمُ بَعْدَ أَخِيهِ، وَأَنَّ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنْ
الْعُلُومِ كُلِّهَا.

قالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَلَمَّا قَرَأْتُ الْكِتَابَ كَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ - عَلَيْهِ
السَّلَامُ - وَصَيَّرْتُ كِتَابَ جَعْفَرَ فِي دَرَجِهِ، فَخَرَجَ الْجَوَابُ إِلَيَّ فِي ذَلِكَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَتَانِي كِتَابُكَ - أَبُتَاكَ اللَّهُ! - وَالْكِتَابُ الَّذِي أَنْفَذْتَهُ دَرَجَهُ، وَأَحَاطَتْ مَعْرِفَتِي
بِجَمِيعِ مَا تَضَمَّنَهُ عَلَى اخْتِلَافِ أَلْفَاظِهِ، وَتَكَرَّرِ الْخَطَأِ فِيهِ، وَ لَوْ تَدَبَّرْتَهُ

لَوْ قَفَّتْ عَلَى بَعْضِ مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى إِحْسَانِهِ إِلَيْنَا وَ فَضْلِهِ عَلَيْنَا؛
أَبَى اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لِلْحَقِّ إِلَّا إِتْمَامًا، وَ لِلْبَاطِلِ إِلَّا زُهُوقًا، وَ هُوَ شَاهِدٌ عَلَىٰ بِمَا
أَذْكُرُهُ، وَ لِي عَلَيْكُمْ بِمَا أَقُولُهُ، إِذَا اجْتَمَعْنَا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ يَسْأَلُنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ
مُخْتَلِفُونَ.

إِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَ لَا عَلَيْكَ وَ لَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ
الْخَلْقِ جَمِيعًا إِمَامَةً مُفْتَرَضَةً، وَ لَا طَاعَةً وَ لَا ذِمَّةً، وَ سَابِّينَ لَكُمْ جُمْلَةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ
شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

يا هذا! - يَرْحَمُكَ اللَّهُ! - إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا، وَ لَا أَهْمَلَهُمْ سُدىً،
بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ قُلُوبًا وَ أَلْبَابًا، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ
- عَلَيْهِمُ السَّلَامَ - مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ، يَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ، وَ
يُعْرِفُونَهُمْ مَا جَهَلُوهُ مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَ دِينِهِمْ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ
مَلَائِكَةً؛ بَايِنَ^(١) بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ، وَ مَا
آتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ، وَ الْبُرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ، وَ الْآيَاتِ الْعَالِيَةِ؛ فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ
النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا، وَ مِنْهُمْ^(٢) مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيمًا وَ جَعَلَ عَصَاهُ
تُعْبَانًا مُبِينًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ، وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ،
وَ مِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَ آلِهِ - رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، وَ تَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ، وَ خَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ، وَ أَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ

كَافَّةً، وَأَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ، وَبَيَّنَ مِنْ آيَاتِهِ وَعَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَّ، ثُمَّ قَبَضَهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - حَمِيدًا فَقِيدًا سَعِيدًا، وَجَعَلَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ إِلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيِّهِ وَوَارِثِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِدًا وَاحِدًا، أَحْيَى بِهِمْ دِينَهُ، وَأَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ، وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِهِمْ وَبَنِي عَمِّهِمْ وَالْأَذْنَيْنِ فَالْأَذْنَيْنِ مِنْ ذَوِي أَرْحَامِهِمْ فُرْقَانًا بَيِّنًا، يُعْرِفُ بِهِ الْحُجَّةَ مِنَ الْمَخْجُوجِ، وَالْإِمَامَ مِنَ الْمَأْمُومِ، بَأَنَّ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبَرَّاهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ، وَطَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَنَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ، وَجَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ، وَمُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ، وَمَوْضِعَ سِرِّهِ، وَأَيَّدَهُمْ بِالذَّلَائِلِ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ وَلَا دَعَى أَمْرُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - كُلُّ أَحَدٍ، وَلَمَا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ، وَلَا الْعَالِمُ مِنَ الْجَاهِلِ.

وَقَدْ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ بِمَا ادَّعَاهُ، فَلَا أَدْرِي بِأَيَّةِ حَالَةٍ هِيَ لَهُ رَجَاءٌ أَنْ يَتَمَّ دَعْوَاهُ؟! أَيْفَقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ؟! فَوَاللَّهِ مَا يَعْرِفُ حَلَالًا مِنْ حَرَامٍ وَلَا يَفْرِقُ بَيْنَ خَطَاٍ وَصَوَابٍ! أَمْ يَعْلَمُ؟! فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ، وَلَا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ وَلَا يَعْرِفُ حَدَّ الصَّلَاةِ وَوَقْتَهَا! أَمْ بَوْرَعٍ؟! فَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى تَرْكِهِ الصَّلَاةِ الْفَرَضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَزْعَمُ ذَلِكَ لِطَلْبِ الشَّعْوَذَةِ، وَلَعَلَّ خَبْرَهُ قَدْ تَأَدَّى إِلَيْكُمْ، وَهَاتِيكَ ظُرُوفٌ مُسْكِرَةٌ مَنصُوبَةٌ وَآثَارٌ عَصِيَانَةٌ لِلَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ! أَمْ بِأَيَّةٍ؟! فَلْيَأْتِ بِهَا! أَمْ بِحُجَّةٍ؟! فَلْيَقِمْهَا! أَمْ بِدَلَالَةٍ؟! فَلْيَذْكَرْهَا!

قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي كِتَابِهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * حَمَّ * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا

بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أَنْذَرُوا مُعْرِضُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ
 مِنْ دُونِ اللَّهِ أُرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ائْتُونِي
 بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ
 دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَإِذَا حُشِرَ
 النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ»^(۳).

فَالْتَمِسْ - تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيقَكَ! - مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَ امْتَحِنُهُ وَ سَلَّهُ
 عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يُفَسِّرُهَا، أَوْ صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَ مَا يَجِبُ فِيهَا،
 لِتَعْلَمَ حَالَهُ وَ مِقْدَارَهُ وَ يَظْهَرَ لَكَ عَوَارِضُهُ وَ نَقْصَانُهُ وَ اللَّهُ حَسِيبُهُ.

حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَ أَقْرَبَهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ وَ قَدْ أَبِي اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - أَنْ
 تَكُونَ الْإِمَامَةَ فِي أَحْوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - وَ إِذَا أَدِنَ اللَّهُ لَنَا
 فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَ اضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ وَ انْحَسَرَ عَنْكُمْ.

وَ إِلَى اللَّهِ أَرْغَبُ فِي الْكِفَايَةِ وَ جَمِيلِ الصَّنْعِ وَ الْوِلَايَةِ.

وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»^(۴).

(یعنی:

از شیخ صدوق، أحمد بن إسحاق بن سعد أشعری - که خدایش رحمت گنادر -
 منقول است که یکی از شیعیان امامی به سراغش آمد تا به وی خبر دهد جعفر بن
 علی نامه‌ای به او نوشته است تا خود را در آن به وی بشناساند و خبر دهد که پس از
 برادرش، متولی امر، اوست، و هرچه از علم حلال و حرام مورد نیازست و جز آن از
 جمیع علوم، نزد وی است.

أحمد بن إسحاق گفت: چون آن نامه را خواندم، نامه‌ای به صاحب الزمان - علیه السلام - نوشتم و نامه جعفر را در میان نامه خویشتن نهادم. پس در این باره چنین به من پاسخ رسید:

به نام خداوند بخشنده مهربان

نامه تو - که خدایت پایدار دارد! - و آن نامه که در میان آن نهاده بودی برسد و با همه اختلاف الفاظ و تکرار خطا در آن، از همه مضمونش آگاه شدم. تو هم اگر در آن تدبیر کرده بودی، پاره‌ای از آنچه را من دانستم، درمی‌یافتی.

خداوند، پروردگار جهانیان، را سپاس و ستایش فراوان که او را بر نیکوئی اش به ما و دیش وی بر ما هنبازی نباشد. خداوند از برای حق جز تمامت یافتن را خوش ندارد و از برای باطل جز نابودی را، و او هنگامی که در روزی گمان ناپذیر گرد آئیم، درباره آنچه یاد می‌کنم، بر من، و درباره آنچه می‌گویم، از برای من، بر شما، گواه است، و از ما درباره آنچه در آن اختلاف می‌کنیم پرسش می‌فرماید.

او از برای صاحب این نامه، نه بر کسی که نامه بدو نوشته شده و نه بر تو و نه بر احدی از جمیع مردمان، پیشوائی واجب و یا طاعت و یا ذمّت قرار نداده است. برای شما لختی را تبیین خواهم کرد که - إن شاء الله تعالی - بدان بسنده می‌کنید. فلانی! - خدایت رحمت‌گنادر! - خدای تعالی خلق را بیهوده نیافریده و به حال خود رها نکرده است، بلکه ایشان را به قدرت خویش آفریده و از برای ایشان گوش و چشم و دل و خرد قرار داده است. آنگاه پیامبران را به تبشیر و انذار برانگیخته که ایشان را به طاعت وی فرمان دهند و از معصیتش نهی کنند و آنچه درباره آفریدگارشان و دینشان ندانسته‌اند به ایشان شناسانند، و بر ایشان کتابی فرو فرستاد و فرشتگانی را به سویشان روانه کرد. میان ایشان <یعنی: پیامبران - علیهم السلام -> و کسانی که ایشان را به سویشان برانگیخت <یعنی: مردم عادی> با فضلی که

ایشان را بر آنان نهاد و دلائل آشکار و براهین تابناک و نشانه‌های پیروزمندی که به ایشان داد، فرق گذاشت. چه، از ایشان است، کسی که آتش را بر او سرد و بی‌گزند ساخت و او را دوست گرفت، و کسی که با او <بی‌میانجی > سخن گفت و عصای او را به صورت اژدهائی آشکار درآورد، و کسی که به اذن خداوند مُردگان را زنده کرد و نابینای مادرزاد و پیس را به اذن خداوند تندُرُست گردانید، و کسی که زبان پرندگان‌اش درآموخت و همه چیز داده شد.

آنگاه محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - را به عنوان رحمتی از برای جهانیان برانگیخت و نعمت خود را با او تمام کرد و پیامبرانش را به وی ختم نمود و او را به سوی همه مردمان فرستاد، و بدانسان که شد و رخداد صدق او را آشکار و آیات و علامات خویش را تبیین فرمود. آنگاه پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - را ستوده و نیکبخت به آن جهان بُرد و دلها داغدار شد و پس از وی کار را به برادر و پسر عم و وصی و وارثش، علی بن ابی طالب - علیه السلام -، و سپس به اوصیائی که از فرزندان اویند، یکی پس از دیگری، سپرد. به وسیله ایشان دین خود را زنده کرد و فروغ خویش را تمام گردانید و میان ایشان و برادران و عموزادگان و دیگر خویشاوندان دورتر و دورتر ایشان تفاوتی آشکار نهاد که حُجَّت از مَحْجُوج^(۵) و امام از مأموم بدان بازشناخته می‌شود. بدین ترتیب که ایشان را از گناهان معصوم و از عُیُوب مُبَرَّئ و از ریم^(۶) مُطَهَّر و از اشتباه مُنَزَّه ساخته و گنجوران دانش خویش و ودیعتگاه حکمت خود و جایگاه سرش قرار داده و با دلائل یاریشان کرده است. اگر چنین نبود، مردمان یکسان می‌بودند و هر کسی مُدَّعی امرِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - می‌شد، و نه حق از باطل و نه عالم از جاهل بازشناخته نمی‌آمد.

این باطل اندیش دروغ بُند بر خداوند، با آنچه مدعی اش شده، ادعای دروغ کرده است، و نمی‌دانم به چه صورتی امید دارد مدعایش به مقصود رسد؟! آیا به واسطه

شناختی در باب دینِ خدا؟! که به خدا قسم هیچ حلالی را از حرام باز نمی‌شناسد و میانِ خطا و صواب فرق نمی‌نهد! یا به واسطهٔ معلوماتی؟! که البته هیچ حقی را از باطل و هیچ مُحکمی را از مُثشابه باز نمی‌داند و از حدِّ نماز و وقتِ آن نیز آگاه نیست! یا به پارسائی؟! که خدا گواه است او نمازِ واجب را چهل روز ترک کرده بود و به پندارِ خود با این کار در پیِ تردستی بود، و چه بسا خبرِ آن به شما رسیده باشد؛ آن ظرفهای مُسکِرِ او برپاست و آثارِ سرپیچی‌اش از فرمانهایِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - مشهور و برجاست! یا به آیه‌ای؟! که باید بیاردش! یا به حجّتی؟! که باید اقامه کند! یا به دلالتی؟! که باید خاطر نشان نماید!

خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - در کتابِ خود گفته است: «به نام خداوندِ بخشندهٔ مهربان * حا. میم. * فروفروستادنِ این کتاب از خدایِ پیروزمندِ استوارکار است * آسمانها و زمین و آنچه را در میانشان است، جز به حق و سررسیدی مُعین نیافریدیم، و کسانی که کُفر و رزیدند از آنچه بدان بیم داده شدند رویگردانند * بگو: آیا آنچه را جز خداوند می‌خوانید دیده‌اید؟ به من نشان دهید که از زمین چه آفریده‌اند؟ یا ایشان را در آسمانها هُنبازی هست؟ اگر راستگو هستید، برای من کتابی از پیش از این یا نشانه‌ای از دانشی بیاورید * کیست گمراه‌تر از آنکس که کسی جز خداوند را می‌خواند که تاروزِ رستاخیز پاسخش ندهد، و آنان خود از خواندنِ ایشان غافل‌اند * و چون مردمانِ گردآورده‌شوند، ایشان را دشمن باشند و از پَرستیشان بیزار باشند».

پس تو - که خداوند کامیابت بداراد! - آنچه را با تو گفتم از این ستمران بخواه و بیازمایش و از او دربارهٔ آیه‌ای از کتابِ خدا پُرسش کن که تفسیرش کند، یا دربارهٔ نمازی واجب که حدودِ آن را و آنچه را در آن واجب است تبیین نماید؛ تا حال و پایگاهش را بدانی و کاستی و کمبودش برایت آشکار شود، و خداوند او را بسنده است.

خداوند حق را از برایِ اهلِ آن پاس داشته و در جایگاهِ خود استقرار بخشیده است، و خدائی - عَزَّ وَ جَلَّ - نپسندیده که پس از حَسَن و حُسَین - عَلَیْهِمَا السَّلَام - امامت در دو برادر باشد. آنگاه که خداوند ما را اِذِنِ سخن دهد حق آشکار می شود و باطل ناپدید می گردد و از شما دست برمی دارد.

کفایت و کردارِ نیکو و ولایت را از خدا مسألت دارم.

و خداوند ما را بس است و نیکوکارسازی است. و درودِ خداوند بر محمّد و خاندانِ محمّد باد!).

پینوشتها

- (۱) <در متن عربی چهل حدیث، و در مأخذ آن - یعنی: الغیبه طوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه -، «بائین» است؛ که به پندارِ راقم این سطور معنای روشن و معقولی ندارد. در مقابل، در الاحتجاج طبرسی (ط. أعلمی، ص ۴۰۸)، «باین» آمده است، و ما همین ضبط را در متن بیاوردیم.
- در چاپ جدید الغیبه طوسی (ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۲۸۸) اگرچه در متن «بائین» ضبط شده، در هامش، ضبط سه دستنویست از نسخه‌های مورد رجوعشان را «بائن» گزارش کرده‌اند؛ فتأمل.
- این کاربرد «بائین» سنجیدنی است با کاربرد «مباین» (اسم مفعول «بائین») در عبارتی از نهج البلاغه شریف:
- «... و مُبَايِنٌ بَيْنَ مَحَارِمِهِ...» (یعنی: در قرآن میان کارهای حرام فرق گذاشته شده / نگر: نهج البلاغه، ترجمه علی‌اصغر فقیهی، ص ۲۴). <
- (۲) <در متن عربی چهل حدیث و مأخذ آن - یعنی: الغیبه طوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه (ص ۱۷۵) - «منه» است. <
- (۳) <س ۴۶ (الأخفاف)، ی ۱ - ۶ <
- (۴) الغیبه شیخ / ۱۷۴ - ۱۷۶ <و نگر: الاحتجاج طبرسی، ط. أعلمی، ص ۴۶۸ و ۴۶۹؛ و: معادن الحکمة، ۲/ ۲۷۵ - ۲۷۸؛ و: بحار الأنوار (ط. ۱۱۰ جلدی) ۱۹۳/۵۳ - ۱۹۶ (به نقل از الغیبه). در شرح و ترجمه احتجاج که نظام‌الدین احمد غفاری مازندرانی در سده دهم نوشته، مع الأسف ترجمه نامه آورده نشده و طبع متن آن نیز طرز مطلوبی ندارد. نگر: ط. کتابفروشی

مرتضوی، ۲۸۷/۴ - ۲۸۹. <

(۵) <«مَحْجُوج» یعنی: مغلوب به دلیل، شکست یافته به حجت، کسی که در احتجاج مغلوب گردیده است.

نیز نگر: الغیبه ی نعمانی، ط. فارس حَسُون کریم، ص ۱۴۷.

چون کاربُرد این واژه در نثر فنی پارسی پیشینه دارد - و دست کم در مرزبان نامه به کار رفته است -، نیازی به معادل یابی متکلفانه - وای بسا ناکام و نارسا - برای آن ندیدیم. <

(۶) <«ریم»>، واژه کهن پارسی است که در معنای چرک و پلیدی و «دَنَس» عربی به کار رفته. <

حدیثِ شانزدهم

حضرتِ قائم (عج) از فرزندانِ امیرمؤمنان

– علیه السلام – است

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - :
إِنَّ عَلِيًّا إِمَامٌ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، وَمِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي إِذَا ظَهَرَ يَمْلَأُ
الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْزًا وَظُلْمًا؛ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا
إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ.
فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَوْلَاكَ الْقَائِمُ غَيْبَةٌ؟
قَالَ: إِي وَرَبِّي، لِيُمَحِّصَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقُ الْكَافِرِينَ، يَا جَابِرُ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَسِرِّهِ مِنْ سِرِّ اللَّهِ مَطْوِيُّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، فَأَيَّاكَ وَالشَّكَّ فِيهِ، فَإِنَّ الشَّكَّ
فِي أَمْرِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - كُفْرٌ»^(١).

(يعنى:

از ابنِ عباس منقول است كه گفتم: رسولِ خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود: على

إمامِ أُمَّتٍ من پس از من است، و قائمِ مُتَنظَّرٍ که چون ظهور کند زمین را - همانگونه که از جور و ظلم پُر شده است - از عدل و قِسْطِ پُر می سازد، از فرزندانِ اوست. قَسَمَ به آنکه مرا بحق به عنوانِ بشیر و نذیر برانگیخت که کسانی که در روزگارِ غَیْبَتِ او در اعتقاد به امامتش استوار بپایند، از کبریتِ أَحْمَرَ کمیاب ترند. (۲)

پس جابر بن عبدالله أنصاری رو به آن حضرت بر خاسته گفت:

ای رسولِ خدا! آیا فرزندِ تو، قائم، را غَیْبَتِی هست؟

فرمود: آری، قَسَمَ به پروردگارم که همانا مؤمنان را می پالاید و کافران را نابود می کند. ای جابر! این امر از امرِ خدا و سیرِی از سیرِ خداست که از بندگانِ خدا فروپوشیده است. مبادا در آن شک گنی که شک در امرِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - ، کُفْر است. (۳)

پینوشتها

- (۱) منتخب الأثر / ۱۸۸ به نقل از ینایع المودّة / ۴۹۴ > و نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی)، ۱۴۲/۲ و ۱۴۳؛ و: فرائد السّمطین، ط. محمودی، ۳۳۵/۲ و ۳۳۶؛ و: کمال الدّین و تمام النّعمه ط. پهلوان ۵۳۷/۱.
- در چاپ جدید ینایع المودّه (ط. أسوه)، حدیث مورد بحث را، نگر در: ج ۳، ص ۳۹۷ و ۳۹۸ <.
- (۲) > «الأعزّ من الكبیرتِ الأحمر» (/ کمیاب تر از کبیرتِ الأحمر)، مثلی است که در مورد چیزهای بسیار بسیار کمیاب به کار می‌رود.
- در چیستی «کبیرتِ الأحمر» - که بسان یک مثل و نماد در عربی و فارسی استعمال شده - آراء و اقوال، مختلف است، و برخی گفته‌اند که اصلاً وجود خارجی ندارد و صرفاً تصوّری ذهنی است. به هر روی، آنچه در حدیث هست، به کارگیری اصطلاحی مفهوم برای مخاطبان عربی زبان است و اصلی ماهیت کبیرتِ الأحمر - هرچه باشد - موضوعیتی ندارد. به عبارت دیگر، «کبیرتِ الأحمر»، نماد زبانی هر چیز بغایت نادر و کمیاب است و لزوماً این که خود آن چیست مورد اعتنای گوینده و شنونده نیست.
- نیز نگر: مرآة العقول ۲۸۵/۹؛ و: مجمع البحرین طریحی، إعداد محمود عادل، ۱۲/۴؛ و: فرائد اللّال فی مجمع الأمثال، الطّرابلسی، ۳۵/۲ <.

حدیثِ هفدهم

حضرتِ قائم (عج) از فرزندانِ سرورِ زنانِ
جهان - علیها السلام - است

«عن سعید بن المسيّب يقول: سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ تَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ (ص) يَذْكُرُ
الْمَهْدِيَّ فَقَالَ: نَعَمْ هُوَ حَقٌّ وَهُوَ مِنْ بَنِي فَاطِمَةَ.
وَعَنْهُ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَتْ: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْمَهْدِيَّ
فَقَالَ: هُوَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ.»^(۱)

(یعنی:

سعید بن مسیب^(۲) می‌گوید: شنیدم که اُمّ سلمه^(۳) می‌گفت: از پیامبر (ص)
شنیدم که مهدی را یاد می‌کرد و فرمود: آری، او حقّ است، و او از پسرانِ [/ نسلِ]
فاطمه است.

و از همو^(۴) منقول است که از اُمّ سلمه - که خدا از وی خشنود باد - نقل کرد که
گفته: رسول خدا (ص) مهدی را یاد کرد و فرمود: او از فرزندانِ [/ نسلِ] فاطمه
است.)

پینوشتها

- (۱) منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر <علیه السلام> / ۱۹۱، به نقل از المستدرک علی الصّحیحین ۵۵۷/۴؛ صاحب البیان فی أخبار صاحب الزّمان <علیه السلام> نیز این روایت را از سنن ابن ماجه و ابی داود نقل کرده و گفته است: این حدیثی «حَسَن» و «صَحیح» است / ۹۲ و ۹۳.
- (۲) > أبو محمد سعید بن مُسَیبٍ مخزومی (۱۳ - ۹۴ هـ.ق.) از نامداران تابعان و فقیهان مدینه بشمارست که نزد اهل تسنن پایگاهی بلند دارد.
- نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۳۹۰/۱؛ و: شَدْرَاتُ الذَّهَبِ، ۱۰۲/۱ و ۱۰۳.
- (۳) > أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ، أُمُّ سَلَمَةَ، از ارجمندترین بانوان اسلام و برترین همسر پیامبر خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -، پس از اُمِّ الْمُؤْمِنِينَ، خدیجه کُبْرَى - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا -، است.
- نام این بانو، هند، و پدرش، اُمیة بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم، و مادرش، عاتکه دختر عبدالمطلب بود. إِرَادَت و مَحَبَّت فراوان به زاد و رود معصوم پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - داشت و اُمین اهل بیت - علیهم السّلام - بود.
- گفته اند که وفات اُمِّ سَلَمَةَ به سال ۶۳ هـ.ق. رخ داد.
- نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۴۷۲/۲؛ و: سفینة البحار، ط. أسوه، ۲۲۷/۴ - ۲۲۹.
- (۴) > یعنی همان سعید بن مُسَیبٍ <.

حديث هجدهم

حضرت قائم (عج) از فرزندان سبطین

- علیهما السلام - است^(۱)

«عَلَّمَ الْهُدَى الْمُرْتَضَى بِنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ زَيْدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِي الْفَرَجِ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ الثَّقَفِيِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ الْحَدَّادِ عَنْ أَبِي نُعَيْمِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنِ الْحَافِظِ أَبِي الْقَاسِمِ سُلَيْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ الطَّبْرَانِيِّ، وَ أَخْبَرَنَا الْحَافِظُ أَبُو الْحَجَّاجِ يُونُسُ بْنُ خَلِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْدِ الْكَرَّانِيِّ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ عَبْدِ اللَّهِ الْجُوزْدَانِيَّةِ عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ رِبْدَةَ عَنِ الْحَافِظِ أَبِي الْقَاسِمِ الطَّبْرَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زُرَيْقٍ بْنِ جَامِعِ الْبَصْرِيِّ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ عَلِيِّ الْهَلَالِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فِي شَكَاتِهِ الَّتِي قَبِضَ فِيهَا، فَإِذَا فَاطِمَةُ - عَلَيْهَا السَّلَام - عِنْدَ رَأْسِهِ.

قال: فَبَكَتُ حَتَّى اِرْتَفَعَ صَوْتُهَا فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - طَرَفَهُ إِلَيْهَا، قال: حَبِيبَتِي فَاطِمَةُ! مَا الَّذِي يُبْكِيكِ؟
فَقَالَتْ: أَخْشَى الضَّيْعَةَ مِنْ بَعْدِكَ.

فقال: يا حَبِيبَتِي! أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطَّلَاعَةً فَأَخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ اطَّلَعَ اطَّلَاعَةً فَأَخْتَارَ بَعْلَكَ وَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أُنْكِحَكَ إِيَّاهُ - يا فَاطِمَةُ! - ، وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ قَدْ أَعْطَانَا اللَّهُ سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا قَبْلَنَا وَ لَا يُعْطَى أَحَدًا بَعْدَنَا:

أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَكْرَمُ النَّبِيِّينَ عَلَى اللَّهِ وَ أَحَبُّ الْمَخْلُوقِينَ إِلَى اللَّهِ وَ أَنَا أَبُوكَ،
وَ وَصِيِّي خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ بَعْلُكَ،
وَ شَهِيدُنَا خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ حَمْرَةٌ بِنْتُ
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، عَمُّ أَبِيكَ وَ عَمُّ بَعْلِكَ، < (٢)

وَ مِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ أَخْضَرَانِ يَطِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَ هُوَ ابْنُ
عَمِّ أَبِيكَ وَ أَخُو بَعْلِكَ،
وَ مِنَّا سِبْطًا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُمَا ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ هُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ
الْجَنَّةِ،

وَ أَبُوهُمَا - وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ - خَيْرٌ مِنْهُمَا،

یا فاطمة، وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ مِنْهُمَا مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ، إِذَا صَارَتِ الدُّنْيَا
هَرَجًا وَ مَرَجًا^(۳)، وَ تَظَاهَرَتِ الْفِتْنُ، وَ تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ، وَ أَغَارَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ،
فَلَا كَبِيرَ يَرْحَمُ صَغِيرًا وَ لَا صَغِيرَ يُوقِرُ كَبِيرًا، يَبْعَثُ اللَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْهُمَا مَنْ يَفْتَحُ
حُصُونِ الضَّلَالَةِ وَ قُلُوبًا غُلْفًا، يَقُومُ بِالدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ بِهِ فِي
أَوَّلِ الزَّمَانِ، وَ يَمَلَأُ الدُّنْيَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا.

یا فاطمة! لَا تَحْزَنِي وَ لَا تَبْكِي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْحَمُ بِكَ وَ أَرْأَفُ عَلَيْكَ مِنِّي وَ
ذَلِكَ لِمَكَانِكَ مِنِّي وَ مَوْعِعِكَ مِنْ قَلْبِي، وَ زَوْجِكَ اللَّهُ زَوْجَكَ وَ هُوَ أَشْرَفُ أَهْلِ
بَيْتِكَ حَسَبًا، وَ أَكْرَمُهُمْ مَنْصَبًا، وَ أَرْحَمُهُمْ بِالرَّعِيَّةِ، وَ أَعْدَلُهُمْ بِالسَّوِيَّةِ، وَ أَبْصَرُهُمْ
بِالْقَضِيَّةِ.

وَ قَدْ سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ تَكُونَ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي.

قال عليّ - عليه السلام - : فَلَمَّا قَضَى النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ -
لَمْ تَبْقَ فَاطِمَةٌ - عَلَيْهَا السَّلَام - بَعْدَهُ إِلَّا خَمْسَةٌ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا حَتَّى أَلْحَقَهَا اللَّهُ بِهِ -
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ سَلَّمَ .».

(يعني:

عَلَمُ الْهُدَى مَرْتَضَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ جَعْفَرَ بْنِ زَيْدَ بْنِ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ
أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ حُسَيْنَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ الْإِمَامِ جَعْفَرَ الصَّادِقِ < عَلَيْهِ السَّلَام > أَوْ
أَبُو الْفَرَجِ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدٍ ثَقَفِي نَقَلَ كَرْدَةً وَ أَوْ أَبُو عَلِيٍّ حَسَنَ بْنِ أَحْمَدِ حَدَّادٍ، وَ أَوْ
أَوْ أَبُو نُعَيْمٍ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَصْفَهَانِيٍّ وَ أَوْ أَحْفَظَ أَبُو الْقَاسِمِ سُلَيْمَانَ بْنَ أَحْمَدِ
طَبْرَانِيٍّ نَقَلَ كَرْدَةً؛ هَمَّجَيْنِ أَحْفَظَ أَبُو الْحَجَّاجِ يَوْسُفَ بْنَ خَلِيلٍ أَوْ مُحَمَّدَ بْنَ

أبی زیدِ کَرّانی نقل کرده و او از فاطمه جوزدائیه دخترِ عبدالله، و او از ابوبکر بن ربه و او از حافظ ابوالقاسم طبرانی، که وی از محمد بن زریق بن جامع بصری نقل کرده و او از هیشم بن حبیب و او از سفیان بن عیینه و او از علی هلالی و او از پدرش نقل کرده است که گفت:

در زمانِ آن بیماریِ رسولِ خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - که بدان وفات فرمود، بر آن حضرت وارد شدم و فاطمه - عليها السلام - نزدیکِ سرِ آن حضرت بود.

راوی گفت: فاطمه - عليها السلام - بگریست تا جائی که صدایش بلند شد و رسولِ خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - چشم به سوی وی گردانید. فرمود: عزیزم، فاطمه! چه چیز تو را می‌گریاند؟

گفت: از ضایع شدن پس از شما می‌ترسم. (۴)

فرمود: عزیزم! آیا ندانستی که خدای - تعالی - یکبار به زمین نظری افکند و پدرت را برگزید و به پیامبری خویش برانگیخت؛ آنگاه یکبار دیگر نظر افکند و شویت را برگزید و به من وحی فرستاد که تو را - ای فاطمه! - به همسری او درآورم؛ و ما خاندانی هستیم که خداوند هفت خصلت به ما داده است که پیش از ما به کسی نداده و پس از ما نیز نخواهد داد:

من - که پدرِ توأم - خاتمِ پیامبران و گرامی‌ترین پیامبران نزد خداوند و محبوب‌ترین آفریدگان پیش خداوند هستم.

و وصیم - که شویِ توست - بهترین اوصیاء و محبوب‌ترین ایشان نزد خداست. و شهیدِ ما - که حمزه بن عبدالمطلب، عمّ پدرِ تو و عمّ شویِ تو، است - بهترین شهیدان و محبوب‌ترین ایشان نزد خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - است.

و آنکه دو بالِ سبز دارد و در هر جای بهشت که بخواهد به همراه فرشتگان پرواز

می‌گند، از ماست، و او پسرعمّ پدرت و برادرِ شویِ توست.
و دو سبیط^(۵) این اُمّت - که دو پسرِ تو، حَسَن و حُسَین، اند - از ما هستند و آن دو
سَرورانِ جوانانِ بهشتی اند.

و پدرشان - به آنکه مرا بحق برانگیخت - از آن دو بهترست.
ای فاطمه! قَسَم به آنکه مرا بحق برانگیخت مَهْدیِ این اُمّت از نسلِ این دو
است. چون دنیا آشفته و دَرهم و بَرهم گردد و فتنه‌ها از پسِ یکدیگر آیند و راهها
بُریده شَوَند^(۶) و بعضی بر بعضی دیگر یورش آورند، چنان که نه کبیر بر صغیر دل
بسوزاند و نه صغیر کبیر را حُرمت نهد، خداوند در این هنگام از نسلِ این دو کسی را
برانگیزد که دژهای گمراهی و دل‌هایی نامختون^(۷) را فتح کند. در آخرِ زمان همانگونه
که من در آغازِ زمان^(۸) به کارِ دین قیام کردم، به کارِ دین قیام کند، و دنیا را همانگونه
که از جور پُر شده است، از عدل پُر سازد.

ای فاطمه! اندوهگین مباش و مَکِزئی که خدای تعالی از من بر تو دلسوزتر و
مهربان‌تر است و این به خاطرِ پایگاهِ تو نسبت به من و جایگاهی است که در دلِ من
داری. این خدا بود که تو را به ازدواجِ همسرت درآورد که به حَسَبِ ارجمندترین
خاندانت و به منصب‌گرمی‌ترین و در بابِ رَعِیتِ دلسوزترین و در مُساوات
عادل‌ترین و در قضایا و احکام دیده‌ورترین ایشان است.^(۹)

از پروردگارم نیز خواسته‌ام نخستین کسی از خاندانم باشی که به من مُلْحَق
می‌شوی.

علی - علیه السّلام - گفت: چون پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - درگذشت،
فاطمه - علیها السّلام - تنها هفتاد و پنج روز پس از آن حضرت بی‌پائید و سپس
خداوند او را بدان حضرت مُلْحَق فرمود - درود و سلامِ خدا بر هر دوی ایشان باد!
گنجی گوید: صَاحِبِ حِیَّةِ الْأَوْلِیَاءِ در آن کتابش که ذکر نعت المهدی علیه السّلام نام

دارد، اینچنین آورده و طبرانی، پیرِ اهلِ این فن، آن را در الْمُعْجَمِ الْكَبِيرِش نقل کرده است (پایانِ سخنِ گنجی).

صاحبِ کشفِ الْعُمَةِ هم آن را در کتابش از چهل حدیثِ حافظِ أَبُو نُعَيْمِ روایت کرده است. صاحبِ المهدی نیز در فصلِ سومِ بابِ نهمِ کتابش آن را از عَقْدِ الدَّرَرِ و صاحبِ عَقْدِ از کتابِ صفةِ المهدیِ أَبُو نُعَيْمِ، از علی بن هلال و او از پدرش به همین نحو تا عبارتِ «كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا» نقل کرده است. در ینایعِ المودّة (ص ۴۳۶) هم بخشی از این حدیث به نقل از جَوَاهِرُ الْعَقْدَيْنِ آمده که در آنجا از فَرَائِدُ السَّمْطَيْنِ منقول بوده است. صاحبِ ینایعِ خاطر نشان کرده است که در صَوَاعِقِ هم آنچه در جَوَاهِرُ الْعَقْدَيْنِ یاد شده است، آمده. صاحبِ غایةِ المَرَامِ هم آن را از طریقِ اربعینِ از علی بن بلال و او از پدرش نقل کرده است. صاحبِ البرهانِ فی علاماتِ مهدیِ آخر الزمان هم در بابِ دوم، از عبارتِ «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ مِنْهُمَا» تا عبارتِ «كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا» را، به نقل از المعجمِ الْكَبِيرِ طبرانی و أَبُو نُعَيْمِ، از علیِ هلالی، روایت نموده.^(۱۰)

پینوشتها

- (۱) آن حضرت از این رو از فرزندانِ سَبْطِیْن - علیهما السَّلام - به شمار می‌رود که مادرِ امامِ باقرِ اَبوجعفرِ مُحَمَّد بنِ عَلِی بنِ حَسین - علیهم السَّلام - ، فاطمه دَخْتَرِ سَبْطِ اَکبَر، امامِ حَسَنِ مجتبی - علیه السَّلام - ، است. پس حضرتِ باقر و امامانِ پس از آن حضرت تا حضرتِ مَهْدِی - علیه السَّلام - از نسلِ امامِ حَسَن و امامِ حُسَین - عَلَیْهِمَا السَّلام - اند.
- (۲) >هرچند این عبارت در متنی عربیِ چهل حدیثِ آقایِ نجفی و منتخب‌الآثر - که مأخذِ ایشان است - نیامده، بودنش لازم به نظر می‌رسد. ما آن را از کشف‌الغَمِّه (ط. مکتبه بنی‌هاشمی، ۴۶۸/۲) برگرفتیم. <
- (۳) >«مَرَج» در لغت به فتحِ راء است ولی هنگامی که هم‌نشینِ «هَرَج» می‌شود، راءش سکون می‌یابد. نگر: اَقْرَبُ المَوَارِد، ذیلِ «المَرَج». <
- (۴) >سَنَج: دَفَائِقُ التَّأْوِيلِ و حَقَائِقُ التَّنْزِيلِ، اَبوالمَکَارِمِ حَسَنِی و اعْظَم، پِزوهشِ جویا جهانبخش، ص ۷ <.
- (۵) >«سَبْط» به معنایِ نواده و فرزندزاده است. امامِ حَسَن و امامِ حُسَین - علیهما السَّلام - ، هر یک لقبِ «سَبْط» دارند و دو سَبْطِ رسولِ خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ - خوانده می‌شوند. اَهْلِ لُغَتِ گفته‌اند که «سَبْط» در فرزندانِ إِسْحَاق، مانند «قبیله» در فرزندانِ إِسْمَاعِیل - عَلِی نَبِیْنَا و آلِهِ و علیهما السَّلام - است و فرزندانِ إِسْمَاعِیل را قِبَائِل و فرزندانِ إِسْحَاق را اَسْبَاط گفته‌اند.
- نگر: مَجْمَعُ البَحْرِینِ طُرَيْحِی، اِعدادِ مُحَمَّدِ عَادِل، ۳۲۶/۲؛ و: نَزْهَةُ النَّظَرِ، البَدْرِی، ص ۳۷۲؛ و: قَامُوسِ قُرْآنِ قُرْشِی، ۲۱۸/۳ - ۲۲۰.

به نظر می‌رسد اطلاق «سَبَطَا هَذِهِ الْأُمَّةَ» (دو سبط این اُمت) بر حَسَنین - علیهما السَّلَام -، متضمّن این معنا باشد که همانطور که در اُمت‌های پیشین سَبَط‌هایی (/ اسباط) وجود داشته است (و آن اسباط نیز در واقع از راه پیوستگی نَسَب با پیامبرِ اِلهی بدین عنوان خوانده شده بودند)، در اُمتِ اسلامی هم سَبَط‌هایی، و به تعبیر دقیق‌تر: دو سَبَط، هست و آن دو سَبَط، امام حَسَن و امام حُسَین - علیهما السَّلَام - اند. <

(۶) <مُرَاد از این «... راهها بُریده شوند» (/... تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ)>، درخور درنگ است. حدیث پُژوهان دربارهٔ مانند این عبارت، اظهار نظرها و توضیح‌های مختلفی را مجال طرح داده‌اند. نگر: عُمدة الفاری، بدرالدین العینی، ط. دار إحياء التراث العربی (افست از روی چاپ إدارة الطبعة المنیریة)، ۳۹/۷.<

(۷) <دل‌های نامختون> را در ترجمه «قُلُوبًا غُلْفًا» آورده‌ایم. در قرآن کریم (س ۲ ی ۸۸) می‌خوانیم: «و قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ». به قول شیخ أبو الفتوح یعنی: «گفتند - یعنی جهودان - که دل‌های ما غُلْف است» (روض الجنان، ط. آستان قدس، ۵۲/۲). نیز نگر: نساء ۱۵۵/ در این باره که «غُلْف» به چه معناست، اُنظار و آراء مختلفی مطرح گردیده (نگر: روض الجنان، ط. آستان قدس، ۵۲/۲ و ۵۳).<

پس از تفحص در اسناد و آراء گوناگون، به نظر می‌رسد که «غُلْف» جمع «أَغْلَف»، و «قَلْبِ أَغْلَف» به معنای «دل نامختون» باشد. این اصطلاح در فرهنگ اهل کتاب از پیش از اسلام رواج داشته است و به یاد داشته باشیم که قرآن کریم نیز از این تعبیر در سخنی که از یهودیان نقل می‌کند، استفاده می‌نماید. مُرَاد از «دل نامختون»، بنا بر شواهدی که از عهدین و متون اسلامی به دست می‌آید، دلی است که از آلودگی باطنی و پلیدی کفر پاک نشده است؛ و ختنه کردن قلب، همانا کنایه از تطهیر قلب از نجاست کُفر و عصیان و بی‌ایمانی و آرایش باطنی است.<

تفصیل را، نگر: ترجمان وحی، سال ۵، ش ۱، صص ۴ - ۳۱ (مقاله ممتع آقاي سيدعلی قلی قرانی).<

(۸) <بطبع، در اینجا مُرَاد از «آغاز زمان» همان صدر اسلام و زمان بعثتِ نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - است.><

(۹) <از برای این تعبیر و تفاسیر آنها، نیز نگر: دقائق التّأویل و حقائق التّزیل، أبوالمکارم حسنی واعظ، پژوهش جویا جهانبخش، ص ۱۲۴ و ۱۳۱ - ۱۳۳.><

(۱۰) مُنْتَحَبُ الْأَثَرِ ۱۹۵/ و ۱۹۶ >: و نیز نگر: طبع جدید مُنْتَحَبُ الْأَثَرِ (سه جلدی)، ۱۵۳/۲ - ۱۵۵؛ و: حلیة الأبرار، ۴۵۴/۵ و ۴۵۵.<

نیز نگر: کفایة الأثر خزّاز، ط. کوه کمری، صص ۶۲ - ۶۵.

آیه الله صافی گلپایگانی - مدّ ظلّه - همچنین تصریح کرده‌اند که این حدیث از حیث مضمون در کمال اعتبار است و... تفصیل را، نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی) ۱۵۴/۲، هامش.

در نامه دانشوران ناصری (۱۰/۷ و ۱۱)، به اقتضای متن چهل حدیث حافظ ابونعیم اصفهانی، ترجمه این حدیث را هم به دست داده‌اند - البتّه به طرزى متسامحانه که از نویسندگان فاضل و متعهد آن روزگاران بس دور و شگفت است!! <.

حدیثِ نوزدهم

حضرتِ قائم (عج) نهمین نسل از فرزندانِ امام

حُسَین - علیه السَّلام - است

«عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ:

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَائِدُ الْبَرَّةِ وَقَاتِلُ الْفَجْرَةِ، مَنْصُورٌ مِّنْ نَّصْرِهِ، مَخْذُولٌ مِّنْ خِذْلِهِ، الشَّاكُّ فِي عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - هُوَ الشَّاكُّ فِي الْإِسْلَامِ، وَخَيْرٌ مِّنْ أُخْلَفُ بَعْدِي وَخَيْرٌ أَصْحَابِي عَلِيٌّ، لَحْمُهُ لَحْمِي وَدَمُهُ دَمِي وَأَبُو سِبْطِي، وَمِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ يَخْرُجُ الْأَيُّمَةُ التَّسْعَةُ، وَمِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.»^(۱)

(یعنی:

از زید بن ثابت منقول است که گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود:
علی بن ابی طالب، پیشوای درستکاران و کُشنده فاجران است؛ آنکه او را یاری
کُند یاری شده است، و آنکه او را فروهَلد فروهشته؛ کسی که درباره علی

- علیه السّلام - شک کنند، در اسلام شک کرده است. بهترین کسانی که پس از خود بر جای می‌گذارم و بهترین یاران من، علی است. گوشت او، گوشت من، و خون او خون من، و پدر دو نواده من است. از صُلبِ حُسَین، نه امام خارج می‌شود، و مهدی این اُمّت از ایشان است.

پینوشتها

(۱) منتخب الأثر ۲۰۳/ ط. جدید سه جلدی: ۱۶۲/۲، به نقل از کفاية الأثر <ص ۹۶ و ۹۷.>

<نیز آمده است در: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی، ۳۱۸/۳۶.>

حدیث بیستم

هرکه حضرت قائم (عج) را انکار کند، ائمه پیش از

آن حضرت را انکار کرده است

در صحیح^(۱) عبدالله بن مسکان^(۲) به نقل از حضرت ابو عبدالله > یعنی امام صادق < - علیه السلام - آمده است که آن حضرت فرمود:

«مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنَ الْأَحْيَاءِ فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْوَاتَ»^(۳)

(یعنی: هرکه یکی از زندگان [یعنی: یکی از امامان زنده] را انکار کند، درگذشتگان [یعنی: امامان درگذشته] را انکار کرده است.)

> علامه مجلسی - قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ - در توضیح این حدیث، و این که چرا انکار امام حَی، انکار امامان درگذشته است، می نویسد:

مُرَادِ آن است که اقرار به امامت امامان درگذشته، بدون اقرار به امامت امام حَی، سودی ندارد، و انکار امام حَی، مُسْتَلْزِمِ انکار امامان درگذشته است. یا از این روی که امامان درگذشته از امامت امام حَی خبر داده اند، و یا از این روی که دلائل امامت مشترک است، و چون به امامت امام حَی مُقَرَّ نَشود، پیداست که با دلیل به امامت

إمامانِ درگذشته معرفت نیافته، و إقرارِ بدونِ دلیل هم سودی ندارد. یا معنی آن است که إنکارِ إمامِ حَی تنها از این راهست که شخص به إمامت شخصِ دیگر که غیرِ معصوم باشد و احکام را نداند، قائل شود، و همین نشان می‌دهد که وی إمامانِ پیشین را به آن صفاتشان که بناگریز باید به آنها مُقَر می‌شده، نشناخته است. <^(۴).

پینوشتها

- (۱) <مراد از «صحيحه»، در اینجا، روایتی است که سندش «صحيح» باشد.>
- (۲) <عبدالله بن مُسكان از راویانِ ثقه حدیث است که روایاتِ فراوان در کتبِ اربعه شیعه از وی آمده و از «أصحاب إجماع» بشمار است.
- نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۵۳۱/۱ و ۵۳۲؛ و: کلیات فی علم الرجال، ص ۱۶۹.>
- (۳) کمال الدین و تمام النعمة / ۴۱۰ >؛ پهلوان: ۱۲۰/۲، و کمره‌ای: ۸۱/۲ و ۸۲.
- چنان که در کمال الدین دیده می‌شود، این حدیث به چند سند از امام صادق - علیه السلام - روایت گردیده است.
- نیز نگر: أصول کافی، با ترجمه مرحوم استاد مُصطفوی، ۲۰۱/۲؛ و: الغیبه نُعمانی، ط.
- فارس حسون کریم، ص ۱۲۸؛ و: مرآة العقول، ۱۹۵/۴ و ۱۹۶.>
- (۴) <نقل به مضمون از: مرآة العقول ۱۹۶/۴.>

حدیث بیست و یکم

هراسِ جَبَّاران از حضرتِ قائم (عج)

«قال أبو محمد بن شاذان - عليه الرحمة - : حدثنا أبو عبد الله بن الحسين بن

سعد الكاتب (رض):

قال أبو محمد - عليه السلام - :

قد وضع بنو أمية وبنو العباس سيوفهم علينا لعلتين:

أحدهما: أنهم كانوا يعلمون ليس لهم في الخلافة حق فيخافون من ادعائنا إياها

وتستقر في مركزها.

ثانيهما: أنهم قد وقفوا من الأخبار المتواترة على أن زوال ملك الجبابرة و

الظلمة على يد القائم منا وكانوا لا يشكون أنهم من الجبابرة والظلمة، فسعوا في

قتل أهل بيت رسول الله - صلى الله عليه وآله - وإبادة نسله طمعا منهم في

الْوَصْلِ إِلَى مَنْعِ تَوْلِدِ الْقَائِمِ - عَلَيْهِ السَّلَام - أَوْ قَتْلِهِ، فَأَبَى اللَّهُ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ
لِوَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَّا يُتِمُّ نَوْرَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^(۱).

(یعنی:

أبو محمد بن شاذان - که رحمت بر او باد - گفت: أبو عبد الله بن حسین بن سعد
کاتب (رض) برای ما نقل کرد که:

أبو محمد [یعنی: امام عسکری] - علیه السلام - فرمود:

بَنِي أُمَّيَّةَ وَ بَنِي عَبَّاسٍ بِهٖ دَوَّ عِلَّتْ شَمَشِيرٌ بِرِ مَا نَهَادَهُانِد:

یکی آنکه می دانستند ایشان را در خلافت حقی نیست و بیم داشته اند ما آن را
إِدْعَا كُنِيم و در جایگاه اصلی اش قرار گیرد.

دوم آنکه ایشان از اخبار متواتر دانسته بودند که نابودی فرمانروائی جباران و
ظالمان بر دست قائم ما است و شک نداشتند که خود از جباران و ظالمان اند. پس
به قتل اهل بیت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و نابود ساختن نسل آن حضرت
بکوشیدند و از این طریق می خواستند یا مانع تولد قائم - علیه السلام - شوند و یا او
را به قتل آورند.^(۲)

پس خداوند نپذیرفت که تا نور خود را - هر چند مشرکان خوش نداشتند - به
تمامت نرسانده است، برای هیچیک از ایشان از کار خویش پرده برگیرد.

پینوشتها

- (۱) اثبات الهداة ۱۳۹/۷ ح ۶۸۵ > و نگر: گزیده کفایة المهتدی؛ و: کشف الحق، خاتون آبادی، ط. میرصابری، ص ۵۲ و ۵۳.<
- (۲) > «یعنی مبالغه در کشتن أهل بیت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - می نمودند، به امید آنکه شاید آن حضرت به وجود نیاید، یا اگر به وجود آمده باشد کشته شود، تا مُلک و پادشاهی از دست ایشان بدر نرود» (کشف الحق، ط. میرصابری، ص ۵۳).<

حدیث بیست و دوم

حضرت قائم (عج) دو غیبت دارد

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَالَ: لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ،
يَعْنِي الْمَهْدِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ: مَاتَ، وَ
بَعْضُهُمْ: ذَهَبَ، وَلَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّ وَلَا غَيْرِهِ، إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي
أَمْرَهُ»^(۱).

(یعنی:

از حضرت اباعبدالله حسین بن علی - علیهما السلام - منقول است که فرمود:
صاحب این امر - یعنی مهدی (علیه السلام) - را دو غیبت است که یکی از آن دو
غیبت، چندان به درازا کشد که برخی بگویند: او درگذشت، و برخی بگویند: [ظهور
کرد و] سپری شد، و جز آن مولی که کار وی به دست اوست، هیچکس - چه ولی و
چه غیر ولی - محل وی را نداند).

پینوشتها

- (۱) منتخب الأثر / ۲۵۳ به نقل از البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان <علیه السلام> .
> این حدیث در البرهان متقی هندی در باب دوازدهم و به نقل از عقد الدرر آمده است (ط. غفاری، ص ۱۷۱ و ۱۷۲).
- در الغیبه نعمانی این معنا از امام صادق، أبو عبدالله جعفر بن محمد - علیهما السلام - ، روایت شده (نگر: ط. فارس حسون کریم، ص ۱۷۶؛ و نیز: ص ۱۷۵).
- استاد غفاری، طابع البرهان، (چنان که در هامش آن یادآور شده) معتقد است در حدیث البرهان هم عبارت «الحسین بن علی» افزوده مؤلف یا بعض ناسخان است (و در اصل نقل، همان «عن ابي عبدالله» بوده)؛ و الله أعلم.
- گفتنی است که در عقد الدرر (تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، ص ۱۳۴) این حدیث - با قدری تفاوت با آنچه در متن ما هست - آمده، ولی در آنجا هم سند حدیث «عن ابي عبدالله الحسين بن علي عليهما السلام» دارد. <

حديث بيست و سوم

حضرت قائم (عج) را غيبتى طولانى است

«عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا، وَالْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ، وَأَبُو بَصِيرٍ، وَأَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -، فَرَأَيْنَاهُ جَالِسًا عَلَى التُّرَابِ وَعَلَيْهِ مِسْحُ خَيْبَرِيٍّ مُطَوَّقٌ بِلَا جَيْبٍ، مَقْصَرُ الْكُمَيْنِ، وَهُوَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِدِ الشَّكْلِي ذَاتِ الْكَبِدِ الْحَرِيِّ، قَدْ نَالَ الْحُزْنَ مِنْ وَجْتَتَيْهِ، وَشَاعَ التَّغْيِيرُ فِي عَارِضِيهِ، وَابْتَلَى الدَّمُوعَ مَحْجَرِيهِ وَهُوَ يَقُولُ:

سَيِّدِي! غَيْبَتُكَ نَفَتْ رُقَادِي، وَضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي، وَابْتَرَزَتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي، سَيِّدِي! غَيْبَتُكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبْدِ وَفَقَدَ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُفْنِي الْجَمْعَ وَالْعَدَدَ، فَمَا أَحْسُ بِدَمْعَةٍ تَرْقِي مِنْ عَيْنِي وَأَنْبِيْنَ يَفْتَرُ مِنْ صَدْرِي^(١) عَنْ دَوَارِجِ الرَّزَايَا وَسَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مَثَلِ بَعِينِي عَنْ غَوَابِرِ أَعْظَمِهَا وَأَفْظَعِهَا، وَ

بِوَاقِي أَشَدِّهَا وَأُنْكِرَهَا^(٢) وَنَوَائِبَ مَخْلُوطَةٍ بَغْضَبِكَ، وَنَوَازِلَ مُعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ.
 قَالَ سَدِيرٌ: فَاسْتَطَارَتْ عُقُوبُنَا وَلَهَّا، وَتَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعًا مِنْ ذَلِكَ الْخَطْبِ
 الْهَائِلِ، وَالْحَادِثِ الْغَائِلِ^(٣)، وَظَنْنَا أَنَّهُ سَمِتَ لِمَكْرُوهَةٍ قَارِعَةٍ^(٤)، أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنْ
 الدَّهْرِ بَاتِقَةٌ؛ فَقُلْنَا: لَا أَبْكِي اللَّهَ - يَا ابْنَ خَيْرِ الْوَرَى! - عَيْنَيْكَ! مِنْ أَيَّةِ حَادِثَةٍ
 تَسْتَنْزِفُ دَمْعَتَكَ^(٥) وَتَسْتَمْطِرُ عَبْرَتَكَ؟ وَأَيَّةِ حَالَةٍ حَمَمَتْ عَلَيْكَ هَذَا الْمَأْتَمُ؟
 قَالَ: فَرَقَرُ^(٦) الصَّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - زَفْرَةً انْتَفَخَ مِنْهَا جَوْفُهُ، وَاشْتَدَّ عَنْهَا
 خَوْفُهُ، وَقَالَ:

وَيْلَكُمْ!^(٧) نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَهُوَ الْكِتَابُ الْمُشْتَمَلُ عَلَى
 عِلْمِ الْمَنَايَا وَالنَّبَايَا وَالرِّزَايَا وَعِلْمِ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ
 اللَّهَ بِهِ مُحَمَّدًا وَالْأَيُّمَةَ مِنْ بَعْدِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -، وَتَأَمَّلْتُ مِنْهُ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَ
 غَيْبَتَهُ وَإِطَاءَهُ وَطُولَ عُمُرِهِ وَبُلُوَى الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، وَتَوَلَّدَ الشُّكُوكِ
 فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ وَازْتِدَادِ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ، وَخَلَعَهُمْ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ
 أَعْنَاقِهِمُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ - تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ - : «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»^(٨)
 - يَعْنِي الْوِلَايَةَ -؛ فَأَخَذْتَنِي الرِّقَّةُ وَاسْتَوَلَّتْ عَلَيَّ الْأَحْزَانُ.

فَقُلْنَا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! كَرَّمْنَا وَفَضَّلْنَا^(٩) بِإِشْرَاكِكَ إِيَّانَا فِي بَعْضِ مَا أَنْتَ
 تَعَلَّمُهُ مِنْ عِلْمِ ذَلِكَ.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَدَارَ لِلْقَائِمِ مِثْلًا ثَلَاثَةً أَدَارَهَا فِي ثَلَاثَةِ مَنَ
 الرُّسُلِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - :

قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - ، وَقَدَّرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ غَيْبَةِ عِيسَى
- عَلَيْهِ السَّلَام - ، وَقَدَّرَ إِطْءَاءَهُ تَقْدِيرَ إِطْءَاءِ نُوحٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - ، وَجَعَلَ لَهُ مِنْ بَعْدِ
ذَلِكَ عُمَرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ - أَعْنَى الْخِضْرِ عَلَيْهِ السَّلَام - دَلِيلًا عَلَى عُمَرِهِ .
فَقُلْنَا لَهُ: اكْشِفْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! عَن وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِي .

قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام - : أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - : فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ
عَلَى أَنَّ زَوَالَ مَلِكِهِ عَلَى يَدِهِ، أَمَرَ بِإِحْضَارِ الْكَهَنَةِ فَدَلُّوهُ عَلَى نَسَبِهِ وَأَنَّهُ يَكُونُ مِنْ
بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَ لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِشَقِّ بَطُونِ الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ،
حَتَّى قَتَلَ فِي طَلَبِهِ نَيْفًا وَعِشْرِينَ أَلْفَ مَوْلُودٍ، وَتَعَدَّرَ عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى
- عَلَيْهِ السَّلَام - بِحِفْظِ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - إِيَّاهُ . وَكَذَلِكَ بَنُو أُمِّيَّةَ وَبَنُو الْعَبَّاسِ
لَمَّا وَقَفُوا عَلَى أَنَّ زَوَالَ مَلِكِهِمْ وَ مَلِكِ الْأُمَرَاءِ ^(١٠) وَالْجَبَابِرَةَ مِنْهُمْ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ
مِنَّا، نَاصَبُونَا الْعَدَاوَةَ، وَوَضَعُوا سِيوفَهُمْ فِي قَتْلِ آلِ الرَّسُولِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ - ^(١١) وَإِبَادَةَ نَسْلِهِ طَمَعًا مِنْهُمْ فِي الْوُصُولِ إِلَى قَتْلِ الْقَائِمِ، وَيَأْبَى اللَّهُ - عَزَّ وَ
جَلَّ - أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظَّلَمَةِ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ .

وَ أَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - : فَإِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ،
فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ - جَلَّ ذِكْرُهُ - بِقَوْلِهِ: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» ^(١٢)؛
كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتُنَكِّرُهَا لِطَوْلِهَا، فَمِنْ قَائِلٍ يَهْدِي بِأَنَّهُ لَمْ يُولَدْ ^(١٣)، وَ
قَائِلٍ يَقُولُ: إِنَّهُ حُوِلِدَ وَ مَاتَ، وَ قَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ: إِنَّ حَادِي عَشْرًا كَانَ عَقِيمًا، وَ
قَائِلٍ يَمُرُقُ بِقَوْلِهِ: إِنَّهُ ^(١٤) يَتَعَدَّى ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَ صَاعِدًا، وَ قَائِلٍ يَعْصِي اللَّهُ - عَزَّ وَ

جَلَّ - بِقَوْلِهِ: إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ.

وَ أَمَّا إِطَاءُ نُوحٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَتْ الْعُقُوبَةَ عَلَى قَوْمِهِ مِنْ السَّمَاءِ بَعَثَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - الرُّوحَ الْأَمِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِسَبْعِ نَوِيَاتٍ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - يَقُولُ لَكَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِي وَ عِبَادِي وَ لَسْتُ أُبِيدُهُمْ بِصَاعِقَةٍ مِنْ صَوَاعِقِي إِلَّا بَعْدَ تَأْكِيدِ الدَّعْوَةِ وَ الزَّامِ الْحُجَّةِ، فَعَاوِذَ اجْتِهَادَكَ فِي الدَّعْوَةِ لِقَوْمِكَ فَإِنِّي مُشِيكٌ عَلَيْهِ وَ أَعْرِسُ هَذِهِ النَّوَى فَإِنَّ لَكَ فِي نَبَاتِهَا وَ بُلُوغِهَا وَ إِدْرَاكِهَا إِذَا أَثْمَرَتِ الْفَرْجَ وَ الْخَلَاصَ، فَبَشِّرْ بِذَلِكَ مَنْ تَبِعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَلَمَّا نَبَتِ الْأَشْجَارُ وَ تَأَزَّرَتْ وَ تَسَوَّقَتْ وَ تَغَصَّنَتْ وَ أَثْمَرَتْ وَ زَهَا التَّمْرُ عَلَيْهَا^(١٥) بَعْدَ زَمَانٍ طَوِيلٍ اسْتَنْجَزَ مِنَ اللَّهِ - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - الْعِدَّةَ، فَأَمَرَهُ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - أَنْ يَغْرِسَ مِنْ نَوَى تِلْكَ الْأَشْجَارِ وَ يُعَاوِذَ الصَّبْرَ وَ الاجْتِهَادَ، وَ يُؤَكِّدَ الْحُجَّةَ عَلَى قَوْمِهِ، فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ الطَّوَائِفَ الَّتِي آمَنَتْ بِهِ، فَأَرْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلَاثُمِائَةَ رَجُلٍ وَقَالُوا: لَوْ كَانَ مَا يَدَّعِيهِ نُوحٌ حَقًّا لَمَا وَقَعَ فِي وَعْدِ رَبِّهِ خُلْفٌ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُهُ عِنْدَ كُلِّ مَرَّةٍ بِأَنْ يَغْرِسَهَا مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى إِلَى أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ الطَّوَائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، تَرْتَدُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ بَعْدَ طَائِفَةٍ إِلَى أَنْ عَادَ إِلَى نَيْفٍ وَسَبْعِينَ رَجُلًا، فَأَوْحَى اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - عِنْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَقَالَ: يَا نُوحُ! الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ لِعَيْنِكَ حِينَ صَرَحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ صَفَى [الْأَمْرَ وَ الْإِيمَانَ] مِنَ الْكَدْرِ بِأَرْتَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً.

فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَابْقَيْتُ مَنْ قَدْ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِي كَانَتْ آمَنْتُ بِكَ لَمَا كُنْتُ صَدَقْتُ وَعَدِي السَّابِقَ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِكَ، وَ اعْتَصَمُوا بِحَبْلِ نُبُوَّتِكَ بِأَنْ لَسْتُ خَلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَأُمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمْ وَأُبَدِّلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ لَكِنِّي تَخَلَّصَ الْعِبَادَةَ لِي بِذَهَابِ الشَّكِّ^(١٦) مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَ كَيْفَ يَكُونُ الْإِسْتِخْلَافُ وَ التَّمَكِينُ وَ بَدَلَ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنِّي لَهُمْ مَعَ مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَقِينِ الَّذِينَ ارْتَدُّوا وَ حُبِّ طِينِهِمْ^(١٧) وَ سُوءِ سَرَائِرِهِمُ الَّتِي كَانَتْ نَتَائِجَ النِّفَاقِ وَ سُوحِ الضَّلَالَةِ^(١٨)، فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَنَّمُوا مِنِّي الْمُلْكَ^(١٩) الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتِ الْإِسْتِخْلَافِ إِذَا أَهْلَكْتُ أَعْدَاءَهُمْ لَنَشِقُوا رَوَائِحَ صِفَاتِهِ وَ لَأَسْتَحْكَمْتُ سَرَائِرَ نِفَاقِهِمْ^(٢٠) < حَوْ > تَأَبَّدَتْ حِبَالُ ضَلَالَةِ قُلُوبِهِمْ، وَ لَكَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعِدَاوَةِ، وَ حَارَبُوهُمْ عَلَى طَلَبِ الرِّئَاسَةِ، وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ، وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّمَكِينُ فِي الدِّينِ وَ انْتِشَارُ الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِثَارَةِ الْفِتَنِ وَ إِسْقَاعِ الْحُرُوبِ؟! كَلَّا! «فَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا»^(٢١).

قال الصادق - عليه السلام - : وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ فَإِنَّهُ تَمْتَدُّ أَيَّامُ غَيْبَتِهِ لِيُصْرِحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ يَصْفُو الْإِيمَانُ مِنَ الْكُدْرِ بَارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ حَبِيشَةً مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُخْشَى عَلَيْهِمُ النِّفَاقُ إِذَا أَحْسُوا بِالْإِسْتِخْلَافِ وَ التَّمَكِينِ وَ الْأَمْنِ الْمُتَشِيرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قال المفضل: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَإِنَّ [هَذِهِ] النَّوَاصِبَ تَزْعُمُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ^(٢٢) نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ: لَا يَهْدِي اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِبَةِ؛ مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مُتَمَكِّنًا بِانْتِشَارِ الْأَمْنِ (۲۳) فِي الْأُمَّةِ، وَذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا، وَارْتِفَاعِ الشَّكِّ مِنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدٍ وَاحِدٍ مِنْ هَوْلَاءِ وَفِي عَهْدِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَعَ ارْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ وَالْفِتَنِ الَّتِي تَتَوَّرُّ فِي أَيَّامِهِمْ، وَالْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ تَنْشُبُ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَبَيْنَهُمْ؟!!

ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا». (۲۴).

وَأَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ - أَعْنِي الْخِضْرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، فَإِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوَّةٍ قَدَّرَهَا لَهُ، وَلَا لِكِتَابٍ يُنَزِّلُهُ عَلَيْهِ، وَلَا لِشَرِيعةٍ يَنْسَخُ بِهَا شَرِيعةَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَلَا لِإِمَامَةٍ يُلْزَمُ عِبَادَهُ الْأَقْتِدَاءَ بِهَا، وَلَا لِطَاعَةٍ يَقْرُضُهَا لَهُ، بَلَى إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يَقْدَرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يَقْدَرُ، وَعَلِمَ مَا يَكُونُ مِنْ انْكَارِ عِبَادِهِ بِمِقْدَارِ ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي الطُّوْلِ، طَوَّلَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي غَيْرِ سَبَبٍ يُوجِبُ ذَلِكَ إِلَّا لِعِلَّةِ الْأِسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عُمُرِ الْقَائِمِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَلِيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ، لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ» (۲۵).

(يعنى):

از سَدِيرِ صَبْرِي (۲۶) منقول است كه گفت:

من و مَفْضَلُ بْنُ عُمَرَ (۲۷) و أَبُو بَصِيرٍ (۲۸) و أَبَانُ بْنُ تَعْلِبٍ (۲۹) بر سَرُورِمان، إمام أبو عبد الله صادق - عليه السلام - وارد شدیم؛ دیدیم بر خاک نشست است و پلاسی

خَبیری^(۳۰) - طوقدار و بی گریبان، با آستینهای کوتاه - دربردارد، و بمانند زنی از خود بیخود شده فرزند مُرده جگرسوخته^(۳۱) می‌گیرد؛ اندوه در برجستگی گونه‌هایش کارگر افتاده و نشانه‌های دگرگونی در رخسارگانش هویدا شده و سرشک چشمخانه‌هایش را آزرده؛ در این حال می‌گوید:

ای سَرورَم! غَیبتِ تو خواب و آرام مرا بُرده، و بسترَم را بر من ناخوش ساخته، و راحتِ دلم را از من ستانده؛ سَرورَم! غَیبتِ تو درد و رنجِ مرا به مصیبت‌های جاودان و یکان‌یکان از کف دادن که جمع و شُمار را نابود می‌سازد پیوند داده^(۳۲). دیگر اشکی را که از دیده‌ام بازمی‌ایستد و آه سردی را که از سینه‌ام برمی‌آید و بخاطرِ مُصیبت‌های گذشته و بلایایِ پیشین است، احساس نمی‌کنم، مگر آنکه از مُصیبت‌های آینده، بزرگ‌تر و ناگوارتر آن، و از بلایایِ بازمانده، سخت‌تر و زشت‌تر آن و بلاهائی که به غضب تو درآمخته و پیشامدهایِ بدی که به خشم تو عجین گشته، پیش چشمم پدیدار می‌گردد.^(۳۳)

سَدیر گفت: به سببِ آن مهمّ هول‌انگیز و رخدادِ جان‌ستان، از سرگشتگی هوش از سرمان پرید، و از ناشکیبی دل‌هامان بردرید، و گمان‌بردیم آن حضرت از پدیده‌ای ناگوار و فروکوبنده خبر می‌دهد یا درگردشِ روزگار مصیبتی بروی وارد آمده است. پس گفتیم: ای فرزندِ بهترین مردمان! خداوند دیدگانت را مگریاناد! از چه رخدادی اینگونه اشک می‌ریزی و سرشک می‌باری؟ و چه پیش آمده که تو را بدین ماتم نشانده است؟

سَدیر گفت: إمام صادق - علیه السّلام - نَفَسی بلند کشید که اندرونش را بینباشت و بيمش را بیفزود، و فرمود:

وای بر شما! بامدادِ هم امروز در کتابِ جَفْرِ نگریستم؛ و آن کتابی است مشتمل بر معرفتِ مرگ‌ها و بلاها و مُصیبت‌ها و معرفتِ آنچه بوده است و تا رستاخیز

خواهد بود و خداوند تنها محمد و پیشوایان پس از او را - علیهم السلام - از آن برخوردار فرموده. در آن، ولادت و غیبت و تأخیر و طول عمر قائممان را، و آزمون مؤمنان را در آن روزگار، و زایش تردیدها را در دل‌های ایشان به واسطه درازنای غیبت او، و بازگشتن بیشترین دین‌شان را از دینشان، و این را که رشته اسلام را از گردن خویش برمی‌گیرند که خداوند - تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ^(۳۵) - فرموده: «و هر آدمی طائرش را در گردنش آویخته‌ایم» - و منظور ولایت است - ، مورد تأمل قرار دادم. رقت مرا فراگرفت و اندوه بر من چیره شد.

گفتم: ای پسر رسول خدا! با شریک گردانیدمان در پاره‌ای از آنچه در این باره می‌دانی، ما را گرامی دار و فضیلت بخش.

إمام صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - فرمود: خداوند - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - سه چیز را که در سه تن از پیامبران - عَلَيْهِمُ السَّلَام - برقرار داشته، در قائم ما برقرار فرموده است: ولادتش را چون ولادت موسی - علیه السلام - مُقَدَّر کرده و غیبتش را چون غیبت عیسی - علیه السلام - مُقَدَّر نموده و تأخیرش را چون تأخیر نوح - علیه السلام - مُقَدَّر ساخته، و از پس آن، از برای او، عُمَرِ عَبْدِ صَالِح - یعنی خِضْر (علیه السلام) - را دلیلی بر عمر او قرار داده است.

آن حضرت را گفتیم: ای پسر رسول خدا! از چهره این معانی پرده بگیر.

إمام - علیه السلام - فرمود:

أَمَّا وِلَادَتِ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - :

فرعون چون بدانست که نابودی فرمانروائی‌اش بر دست اوست، دستور داد کاهنان را حاضر کنند و آنان او را به نَسَبِ وی و این که او از بنی‌اسرائیل است رهنمون شدند. فرعون هم پیوسته یارانش را دستور می‌داد که شکم زنان آبستن بنی‌اسرائیل را بشکافند، تا آنجا که در طلب او بیست و چند هزار نوزاد را بکشت،

ولی چون خداوند - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - ، موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - را نگاهداری کرد، فرعون نتوانست او را بکشد.

بنی اُمیّه و بنی عَبَّاس هم چون بدانستند که نابودی فرمانروائی شان و حکومت امیران و جبارانشان، به دست قائم ماست، با ما دشمنی نمودند و شمشیرهاشان را در کشتن خاندان پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و نابود ساختن تبار آن حضرت به کار بستند و می خواستند از این راه قائم را به قتل آورند؛ ولیک خداوند تا فروغش را - هر چند مشرکان ناخوش دارند - به تمامت نرساند، نمی پذیرد که امر خود را بر هیچیک از ستمگران مکشوف سازد.

وَأَمَّا غَيْبَتِ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - :

یهودیان و ترسایان همداستان شدند که او کشته شده است، ولی خداوند - جَلَّ ذِكْرُهُ^(۳۶) - بدین فرموده اش که: «او را نکشتند و بر دار نکشیدند لیک امر بر ایشان مُشْتَبَه گردانیده آمد»، ایشان را تکذیب فرمود.

غیبت قائم را هم زودا که اُمّت به سبب درازنایش انکار کنند. یکی به یاوه گوید که او زاده نشده است؛ دیگری گوید که او زاده شده و در گذشته؛ دیگری بدین سخن کافر شود که یازدهمین ما سترون بوده است؛ و دیگری بدین سخن از دین بیرون شود که شمار پیشوایان از سیزده و بیش از آن هم در گذشته است؛ و دیگری بدین سخن خدائی - عَزَّ وَ جَلَّ - را نافرمانی کند که روح قائم در پیکر دیگری سخن می گوید!

وَأَمَّا تَأْخِيرِ نوح - عَلَيْهِ السَّلَام - :

هنگامی که او از آسمان برای قومش طلب عقوبت کرد، خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - با روح الامین - عَلَيْهِ السَّلَام - هفت هسته خرما فرستاد. روح الامین گفت: ای پیامبر خدا! خداوند - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - تو را می گوید: اینان آفریدگان و بندگان من اند و

ایشان را جُز پس از مُؤْکَدداشتنِ دعوت و مُلَزَم ساختن به حُجَّت، به آذرخشی از آذرخشهایم نابود نمی‌سازم. پس باز به دعوتِ قومِ خویش بکوش که من تو را بر آن پاداش می‌دهم و این هسته‌ها را بنشان که تو را در رُستن و بالیدن و بارورشدنشان، چون میوه آورند، گشایش و رهایش است. پس مؤمنانِ پیرو خود را بدان بشارت ده. پس چون درختان برُستند و انبوه و استوار گشتند و تنه و شاخه برآورَدند و میوه دادند و خُرما بر آنها رسیده شد، آنک پس از زمانی دراز، آن حضرت از خداوند - سُبْحانَهُ و تَعالیٰ - گزارَدِ وعده را خواستار آمد. خداوند - تَبَارَكَ و تَعالیٰ - او را فرمود که از هسته‌های این درختان بنشاند و باز شکیبائی و رَزَد و بکوشد و حُجَّت را بر قومِ خویش مُؤکَد سازد. او هم این را به گروهائی که به وی ایمان آورده بودند خبر داد. سیصد مرد از ایشان از دین بازگشتند و گفتند: اگر آنچه نوح اِدْعا می‌کند راست بود، در وعده پروردگارش خِلافی واقع نمی‌شد.

پس از آن هم خداوند - تَبَارَكَ و تَعالیٰ - پیوسته هر بار او را می‌فرمود که بارِ دیگر هم دانه‌ها را بنشاند، تا آنکه هفت بار دانه‌ها را نشاند. پیوسته نیز از آن گروهائی مؤمنان، گروهی از پسِ گروهِ دیگر از دین بازمی‌گشتند تا آنکه تنها هفتاد و چند مرد بازماندند. پس در این هنگام خداوند - تَبَارَكَ و تَعالیٰ - به او وحی فرستاد و فرمود: ای نوح! اکنون، هنگامی که با از دین بازگشتنِ هر که طینتِ پلید داشت، حقِّ محض آشکار شد و این امر و ایمان از تیرگی پالوده گشت، پیشِ چشمت پگاه از شبانگاه امتیاز یافت. اگر من کافران را هلاک می‌کردم و کسانی را که از طوائفِ ایمان آورده به تو، مُرتَد شده‌اند، باقی می‌نهادم، در وعده‌ای که پیشاپیش به مؤمنانی از قوم تو که توحیدِ خالص پیشه کردند و به ریسمانِ بُبُوتِ تو چنگ درَزَدند، داده بودم، صادق نمی‌بودم، و آن وعده این بود که ایشان را در زمینِ جانشین سازم و دینشان را از برایشان پایگاهِ دِهَم و بیمشان را به اَمْنِیتِ بَدَلِ کُنَم تا با زوالِ شک از دلهاشان بندگی

از برای من خالص شود؛ چگونه جانشین ساختن و پایگاه دادن و تبدیل بیم به اُمنیت از جانب من برای ایشان صورت بندد، در جایی که از ضَعْفِ یقین کسانی که از دین بازگشتند و پلیدی طینتها و بدی نهادهاشان - که نتیجه نفاق بود - و پیدائی ضلالت، باخبر بودم؟!

اگر اینان، از طریق من، بر آن فرمانروائی که مؤمنان را به هنگام جانشینی داده شود، وقتی که دشمنانشان را هلاک می‌کردم، دست می‌یافتند، آنگاه راحه و یژگیهای آن را استشمام می‌کردند و نفاق نهادین و باطنی‌شان استوار می‌گردید و رشته‌های گمراهی دلهاشان دیرپا می‌شد و از دشمنی با برادرانشان پُرده برمی‌گرفتند و در پی ریاست و در دست گرفتن انحصاری امر و نهی، با ایشان پیکار می‌کردند. آنک در عین فتنه‌انگیزی و جنگ‌افروزی، پایگاه‌دادن در دیانت و نشریافتن این امر در میان مؤمنان، چگونه صورت بندد؟! هرگز! پس کشتی را زیر نظر ما و مطابق وحی ما بساز.

إمام صادق - علیه السلام - فرمود: قائم نیز چنین باشد که ایام غیبتش به درازا کشد تا با از دین بازگشتن همه آن شیعیان که طینت پلید دارند، کسانی که چون در عهد قائم - علیه السلام - جانشین ساختن و پایگاه‌دادن و اُمنیت را دریابند، بیم نفاق بر ایشان می‌رود، حق محض آشکار شود و ایمان از تیرگی پالوده گردد.

مُفَضَّلُ گفت: ای پسر فرستاده خدا! این ناصیبان می‌پندارند که این آیه در حق ابوبکر و عمر و عثمان و علی - علیه السلام - فرود آمده است.

إمام - علیه السلام - فرمود: خداوند دلهای جماعت ناصیبی را ره نماید! در عهد هر یک از اینان و در عهد علی - علیه السلام - ، با از دین برگشتن مسلمانان و فتنه‌هایی که در روزگار ایشان برمی‌جوشید و جنگ‌هایی که میان کافران و ایشان بالا می‌گرفت، کئی آن دین که خدا و رسولش پسندیده‌اند، باگسترش اُمنیت در اُمت و

رَحْتِ بَرَبِّسْتِنِ بِيْمِ از دلهاي ايشان و برخاستنِ ترديد از سينه‌هاشان، پايدگاه و استقرار يافت؟

آنگاه امام صادق - عليه السلام - تلاوت فرمود: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا». (۳۷).

[سپس فرمود:] و أَمَا عَبْدِ صَالِحٍ - يعنى خضر عليه السلام - :

خداوند - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - عمرِ او را، براي تَبَوُّتِي كه از برايش مُقَدَّر فرموده باشد، يا كتابي كه بر او فُرُوفَرَسْتَد، يا شريعتي كه بدان شريعتِ پيامبرانِ پيش از وي را منسوخ سازد، يا امامتي كه پيروي از آن را بر بندگانِ خويش لازم آورد، يا طاعتي كه از براي او واجب كُند، دراز نگردانيد؛ بلكه چون در دانشِ پيشينِ خدائِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - بود كه عمرِ قائِم - عليه السلام - را در روزگارِ غَيْبَتِش به چه اندازه مُقَدَّر فرمايد و اِنْكَارِي را كه از جانبِ بندگانِش دربارهٔ درازنايِ اين عُمرِ صورتِ مِي بِنَدَد مِي دانست، عمرِ عَبْدِ صَالِحِ را، بدونِ سببي ديگر كه موجبِ آن باشد، و تنها از براي آنكه به آن بر عُمرِ قائِم - عليه السلام - استدلال شود و حِجَّتِ معاندان را به وسيلهٔ آن منقطع گرداند، دراز گردانيد؛ تا مردمان را بر خداوند حِجَّتِي نباشد).

پینوشتها

- (۱) یفتراى یخرج بفتور و ضعف.
- (۲) «عَوَابِر»، جمع «غَابِر» (نقیض «ماضی») است. «الغوابر» و «البواقی»، در قبالی «الدَّوَارِج» و «السَّوَالِف» در مستثنی منه آمده، و در بعضی نسخ و بحار به «العوائر» و «النراقی» تصحیف شده است، و علامه مجلسی - رَجَمَهُ اللَّهُ - در توجیه آن به دشواری افتاده. حاصلی معنی آن است که: انه مایسکن بی شیء من البلیایا الماضیة الا و عَوْض عنه من الامور الاتیة بأعظم منها.
- (۳) الغائل: المَهْلِك؛ و الغوائل: الدَّوَاهِی.
- (۴) سمت لهم أى هیأ لهم وجه الکلام و الرأى.
- (۵) استنزف الدَّمع: استنزله أو استخرجه کلّه.
- (۶) زفر الرّجل: أخرج نفسه مع مدّه إیّاه. و الرّفرة: التَّنْفَس مع مدّ النّفس.
- (۷) «وَيْل» گاه به معنای تعجّب می آید (النهیة).
- (۸) الإسراء / ۱۳.
- (۹) در بعضی نُسَخ: «و شرفنا».
- (۱۰) در بعضی نُسَخ «زوال ملکهم و الأمراء - الخ».
- (۱۱) در بعضی نُسَخ: «فی قتل أهل بیت رسول الله (ص)».
- (۱۲) النساء / ۱۵۷.
- (۱۳) >هم در متنی عربی چهل حدیث و هم در مأخذ آن (کمال الدین ط. جامعه مدرّسین / ۱۴۰۵ ه. ق.) و هم در کمال الدین ط. کمره ای (۲۳/۲) «لم یلد» آمده است.

- ما «لم يُؤلَد» را برگزفتم از: کمال‌الدین ط. پهلوان ۳۴/۲؛ و: الغیبه طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۱۷۰. <
- (۱۴) > این بهره را برگزفتم و برافزودیم از: کمال‌الدین ط. کمره‌ای ۲۳/۲؛ و: الغیبه طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۱۷۰.
- نیز نگر: کمال‌الدین ط. پهلوان ۳۴/۲ (که با لختی کاستی این عبارت را دارد). <
- (۱۵) الازر: الإحاطة، وَ الْقُوَّة، وَ الضَّعْف (ضد)، وَ الْمُؤَاذَرَةُ أَنْ يَقْوَى الزَّرْعَ بَعْضَهُ بَعْضًا. وَ سَوَّق الشَّجَرِ تَسْوِيقًا سَارَ ذَا سَاقِ (القاموس) یعنی تقوت و تقوی ساقها و کثرت أغصانها و زهو الثَّمرة: احمرارها و اصفرارها.
- (۱۶) در بعضِ نُسَخ: «بدهاب الشرك».
- (۱۷) > در کمال‌الدین طبع استاد غفاری که مأخذِ چهل‌حدیث بوده و به تَبَعِ آن در متنِ عربیِ چهل‌حدیث و هم‌چنین در طبعِ کمره‌ای (۲۵/۲)، «طینهم» آمده - که ما نیز آوردیم. در پهلوان (۳۶/۲) «طینتھم» است.
- باری، «طینهم» صحیح و بل آنسب است؛ زیرا که «طین» را جمع «طینة» هم دانسته‌اند و آنک با «سرائر» مناسبتِ لفظی و معنوی می‌یابد. در نهج‌البلاغه شریف در آغاز یکی از حُطَب می‌خوانیم: «إِنَّمَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَبَادِئُ طِينِهِمْ» (نهج‌البلاغه، با ترجمه‌ی علی‌اصغر فقیهی، انتشارات صبا، ۱۳۷۴ ه. ش.، خ ۲۳۱، ص ۴۶۳) که بعضی شراح آشکارا «طین» را در این حدیث جمع «طینة» قلم داده‌اند (نگر: همان، همان ص، حاشیه؛ و: غریب‌الحدیث فی بحار الأنوار ۴۳۸/۲). <
- (۱۸) ای ظهورها. در بعضِ نُسَخ: «شیوخ الضلالة»، و در بعضِ نُسَخ: «شيوخ الضلالة»؛ چه بسا صواب «شیوخ الضلالة» باشد.
- (۱۹) ای رکبوا الملك. در بعضِ نُسَخ: «تنسموا»، از: تنسم النسیم ای تشممه. در بعضِ نُسَخ: «تنسموا من الملك».
- (۲۰) در بعضِ نُسَخ: «مرائر نفاقهم»؛ در بعضِ نُسَخ: «من اثر نفاقهم». نشقه - بر وزن فرحه - : شمه. در بعضِ نُسَخ: «تأید حبال ضلالة قلوبهم».
- (۲۱) اقتباسی است از آیت ۴۰ از سوره هود > علی نبینا و آله و علیه السلام <. در آیه، «واصنع» آمده است.
- (۲۲) مُرَاد، این عبارت قرآنی است که خداوند می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ...» > حس ۲۴ ی ۵۵ <.
- (۲۳) در بعضِ نُسَخ: «بانتشار الامر».

- (۲۴) یوسف <علی نبینا و آله و علیه السلام>: ۱۱۰.
- (۲۵) کمال‌الدین و تمام النعمة ۳۵۲/ - ۳۵۷ >؛ و: پهلوان ۳۰/۲ - ۳۹؛ و: کمرهای ۲۱/۲ - ۲۶. نیز نگر: الغیبه طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، صص ۱۶۷ - ۱۷۳؛ و: حلیة الأبرار، ۴۲۵/۵ و ۴۲۶ <.
- (۲۶) <أبو الفضل سدير بن حکيم بن صُهَيْبِ صَيْرَفِي از امام سجّاد و امام باقر و امام صادق - عليهم السلام - روایت کرده. أحاديث فراوان در حدیثنامه‌های شیعه دارد و گروهی از بزرگان از وی روایت کرده‌اند.
- (گفتنی است که برخی نیز او را سُدیر بن حُکیم گفته‌اند.)
- نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة ۳۷۶/۱؛ و: مجمع الرجال، ۹۷/۳ و ۹۸؛ و: أضبط المقال، ص ۱۰۱ <.
- (۲۷) <درباره مفضل بن عمر جعفی کوفی، در دومین پینوشت مربوط به حدیث دوم سخن گفتیم <.
- (۲۸) <به شانزدهمین پینوشت مربوط به حدیث نخست مراجعه فرمائید <.
- (۲۹) <أبو سعید أبان بن تغلب بکری جریری، از ثقات و بزرگان شیعه است که امام سجّاد و امام باقر و امام صادق - عليهم الصلاة و السلام - را درک کرده و از این بزرگواران روایت نموده و مورد اعتنای اهل بیت - عليهم السلام - بوده است. شیخ کشی روایاتی در فضائل او نقل کرده. أبان کتابهایی چند نیز تألیف کرده بود.
- نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۱۵/۱ <.
- (۳۰) <ترجمه «مسح» به «پلاس»، بنا بر داده‌های شماری از واژه‌نامه‌های یکزبان و دوزبان انجام گرفت (از آن جمله: مجمع البحرين طریحی).
- درباره ماهیت و کاربرد تاریخی «مسح»، دزی در فرهنگ البسه مسلمانان (ترجمه شادروان حسینعلی هروی، ص ۳۸۱ و ۳۸۲) آگاهی‌هایی چند گرد آورده <.
- (۳۱) <پیداست در ترجمه این تعبیّرات نه می‌توانسته‌ام به شیوه تحت‌اللفظی سلوک کنم و نه آزاد؛ لذا طریقه‌ای بینابین اختیار شده <.
- (۳۲) <این ترجمه، به اعتماد بر قرائتی مُحتمَل است که علامه مجلسی - قدس الله روحه العزیز - به دست می‌دهد و در آن «فقد» را معطوف بر «فجایع» یا «أبد» می‌گیرد.
- تفصیل را، نگر: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی مؤسسه‌الوفاء، ۲۲۳/۵۱ <.
- (۳۳) <ضبط و ترجمه این عبارات با دشواری‌هایی بنیادین روبه‌روست و آراء مختلفی در ضبط و ترجمه آنها ابراز گردیده. نگر: بحار الأنوار، ط. ۱۱۰ جلدی مؤسسه‌الوفاء ۲۲۳/۵۱، متن و هامش.

در الغیبه طوسی نیز بهره معتناهی از این بخش نیامده - که معنی دار می‌تواند بود - ؛ نگر: ط. مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۱۶۸. <

(۳۴) < کتاب جفر را - آنگونه که بعض محققان استنباط کرده‌اند - نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - املا فرموده و امیر مؤمنان - علیه السلام - کتابت نموده‌اند. این کتاب احتمالاً به شکل خاصی رمزی و فشرده است که معصوم - علیه السلام - قدرت رمزگشائی و فهم آن را دارد و جز نبی و یا وصی نبی در آن نظر نمی‌کند (و به دیگر سخن، از این حیث به این بزرگواران اختصاص دارد). <

تفصیل را، نگر: حقیقه الجفر عند الشیعة، اکرم برکات العاملی، ط: ۲، بیروت: دارالصفوة، ۱۴۲۰ هـ. ق. <

(۳۵) < یعنی: پاک است یاد او <

(۳۶) < یعنی: بزرگ است یاد او <

(۳۷) < یعنی: تا هنگامی که پیامبران نومید شدند و (مردمان) پنداشتند که (پیامبران) به ایشان دروغ گفته‌اند، یاری ما به ایشان رسید. <

از برای تعمق بیشتر در این عبارت قرآنی و وجوه مطرح در قرائت و تفسیر آن، نگر: دقائق التأویل و حقائق التنزیل، أبوالمکارم حسنی، پژوهش جویا جهانبخش، ص ۳۲۶ و ۳۲۷؛ و: کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، الفیض الکاشانی، تحقیق الحسینی الأمینی ۱۷۷/۴. <

حديث بيست و چهارم علت غيبت

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ. فَقُلْتُ: وَلِمَ؟ جُعِلَتْ فِدَاكَ! قَالَ: لِأَمْرِ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ. قُلْتُ: فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ؟ قَالَ: وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ، وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ - تَعَالَى ذِكْرُهُ -، إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيمَا أَتَاهُ الْخِضْرُ - عَلَيْهِ السَّلَام - مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَقَتْلِ الْغُلَامِ وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا.

يَا بْنَ الْفَضْلِ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ [أَمْرِ] اللَّهِ - تَعَالَى - وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَغَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - حَكِيمٌ، صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَ إِنَّ كَانِ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ. (۱).

(یعنی:

از عبدالله بن فضل هاشمی (۲) منقول است که گفت: از جعفر بن محمد الصادق - عَلَيْهِمَا السَّلَام - شنیدم که می‌فرماید: صاحب این امر را غیبی ناگزیر است که هر باطل اندیش در آن تردید می‌کند.

گفتم: فدایت شوم! چرا؟

فرمود: بخاطر امری که ما به آشکار ساختن آن مأذون نیستیم.

گفتم: پس چه حکمتی در غیب او هست؟

فرمود: حکمت غیبی وی، حکمت غیبیهای آن حجتهای خداوند - تَعَالَى - ذِكْرُهُ (۳) - است که پیش از وی بودند. حکمت آن تنها پس از ظهور وی آشکار می‌شود چنان که حکمت کارهای خضر - علیه السلام -، از کشتی شکافتن و کشتن طفل و برپای داشتن دیوار، تا زمان جدائیشان، برای موسی - علیه السلام - آشکار نشد.

ای پسر فضل! این امر، امری از امر خدای - تَعَالَى - و سِرِّی از سِرِّ خداوند و غیبی از غیب خداست و چون دانستیم که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه کردارهای وی حکمت است، هر چند وجه آن آشکار نباشد (۴).

می‌گوییم:

در بعضی روایات، عِلَّتِ غَيْبِی، این دانسته شده است که «آن حضرت چون خروج کند، بیعتی در گردن وی نباشد» (۵)، و در بعضی روایات، این که «بر جان خویش بیم دارد» (۶) و در بعضی روایات، این که «بیم دارد او را گلو بیزند» (۷).

شریف مرتضیٰ گوید: «سببِ غیبت، آن است که ظالمان برای وی ایجادِ خوف کرده و دستِ او را از تصرّف در آنچه تصرّف در آن به او واگذار شده است بازداشته‌اند. زیرا زمانی نفعِ کلی از امام حاصل می‌شود که بر اُمور توانا باشد و از وی فرمان بپرند و طریقِ وصول و دستیابی به خواسته‌هایش مسدود نباشد؛ تا سپاهیان را فرماندهی کند و با یایان بجنگد و حدود را اقامه نماید و مرزها را استوار بدارد و دادِ ستمدیده بدهد؛ که اینها همه، بدونِ اقتدار، شدنی نیست. پس چون، چیزی میانِ امام و اهدافِ او از این امر، حایل گردد، وظیفهٔ قیام به امامت از وی ساقط می‌شود. هنگامی هم که بر جان خویش بیمناک باشد، غیبتِ او لازم می‌شود. اجتناب از زیان بنا بر عقل و نقل واجب است، و پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - در شُعب و بارِ دیگر در غار پنهان شد و آن را وجهی جُز بیم و اجتناب از زیان نبود...»^(۸).

همین إشکال را محققِ کراچکی نیز در کتالفاوند پاسخ گفته که شایسته رجوع می‌باشد.^(۹)

شیخ طوسی نیز می‌گوید: «غیبتِ قائم - علیه السّلام -، نه از طرفِ خدای متعال است - زیرا وی عادل و حکیم است و فعلِ قبیح از او سر نمی‌زند و به امرِ واجب خللی نمی‌رساند -، و نه از طرفِ خودِ آن حضرت است - زیرا او معصوم است و خللی به امرِ واجب نمی‌رساند -؛ بلکه بخاطرِ بسیاری دشمنان و قلدتِ یاریگران است.»^(۱۰).

شیخ همچنین در تلخیص الشافی می‌گوید: «اگر گفته شود: چیست آن سبب که مانع ظهور و مُقتضی غیبتِ اوست...؟ گوئیم: باید آن سبب همانا بیمناکی بر جانِ خویشان باشد؛ چرا که رنجهای فروتر از خطرِ جانی را امام تحمل می‌کند و ظهور را بخاطرِ آنها فرو نمی‌گذارد...»^(۱۱).

در آخر کتابش نیز گفته است: «... و در آغاز این کتاب تبیین کردیم که سبب غیبت آن حضرت، آن است که ظالمان برای او ایجاد خوف کرده و دست او را از تصرف در آنچه تدبیر و تصرف در آن به او واگذار شده است بازداشته‌اند. پس چون میان او و هدفش چیزی حائل شود، وظیفه قیام به امامت از وی ساقط می‌شود و چون بر جان خویش بیمناک باشد غیبت او لازم و پنهان بودنش ضرور می‌گردد. پیامبر - صلی الله علیه و آله - هم یکبار در شعب و بار دیگر در غار پنهان گردیده و آنرا وجهی جز بیم از زیانهائی که به وی می‌رسیده است، نبوده»^(۱۲).

علامه بزرگ، شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء، در کتاب کرامتدش، أصل الشیعة و أصولها، گفته است: «... هر چند ما به ندانستن حکمت و دست نیافتن به حاق مصلحت نستو شدیم، این پرسش را برخی شیعیان عامی هم از ما پرسیده‌اند و ما هم وجوهی چند را که شایسته تعلیل باشد - البته نه بر سبیل قطع و یقین - یاد کرده‌ایم؛ لیک موضوع، باریک‌تر و پیچیده‌تر از این است، و چه بسا اموری در میان باشد که صدور را گنجائی آن هست و سطور را نه، و هر چند به معرفت درآید، به وصف نیاید؛ حق آن است که چون در مباحث امامت به برهان ثابت شد که در هر روزگار امامی باید، و زمین از حجت‌تھی نمآند، و وجود او لطف است، و اقدام و دست‌یازی او لطف دیگر^(۱۳)، پس پرسش از این حکمت را محلی نمی‌مآند، و أدله این معانی در جایگاه خویش حاصل است، و بدین‌مایه‌ اشارت - إن شاء الله - کفایت خواهد بود.»^(۱۴) (پایان گفتار علامه کاشف الغطاء - که پایگاهش بلند باد! -).

علامه ملا علی علیاری تبریزی (درگذشته به سال ۱۳۲۷ ه. ق.) هم شش وجه در غیبت حضرت حجت (عج) یاد کرده است که خواننده خود اگر خواهنده باشد رجوع فرماید^(۱۵).

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام‌النعمه ۴۸۱/ح ۱۱ > و نگر: پهلوان، ۲۳۴/۲ و ۲۳۵؛ و: کمره‌ای، ۱۵۸/۲؛ و: حلیة الأبرار، ۲۶۵/۵. <
- (۲) > عبدالله بن فضل هاشمی نوقلی، ثقه است. او را کتابی است که ابن‌ابی‌عمیر از وی روایت کرده. بیش از ۲۶ روایت در کتب اربعه شیعه دارد.
- نگر: رجال النجاشی، ط. جامعه مدرسین، ص ۲۳۳؛ و: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۵۱۹/۱. <
- (۳) > یعنی: برتر است یاد او. <
- (۴) > این نکته از منظر دانش کلام حائز اهمیت فراوان است. ما وقتی با دلایل عقلی ثابت کردیم که خداوند حکیم است و کار غیر حکیمانه از وی سر نمی‌زند، دیگر حاجت نداریم حکیمانگی هریک از کردارهای خداوند را جداگانه ثابت کنیم.
- باری، از برای تفصیل این مطلب و مفهوم حکیم‌بودن خداوند، مراجعه به کتابهای مبسوط کلامی، سودبخش است. <
- (۵) کمال‌الدین و تمام‌النعمه ۴۷۹/ح ۱.
- (۶) کمال‌الدین و تمام‌النعمه ۴۸۱/ح ۷.
- (۷) کمال‌الدین و تمام‌النعمه ۴۸۱/ح ۱۰.
- (۸) رسائل الشریف المرتضیٰ ۲۹۵/۲.
- (۹) کنز الفوائد ۳۷۴/۱ - ۳۶۸ و ۲۱۶/۲.
- (۱۰) الرسائل العشر ۹۸.
- (۱۱) تلخیص الشافی ۸۰/۱.

(۱۲) تلخیص الشافی ۲۱۵/۴.

(۱۳) >این پاره سخن مرحوم کاشف الغطاء، ناظر به سخن معروف خواجه نصیرالدین طوسی - قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ الْقُدَّوسِ - در تجرید الاعتقاد است که می فرماید: «وجوده لطف و تصرفه آخر و عدمه مِنَّا». تفصیل را، نگر: کشف المراد، تحقیق: الشیخ حسن زاده الآملی، ط: ۹، صص ۴۹۰ - ۴۹۲؛ و: علاقة التجرید، ۹۵۴/۲ - ۹۵۶ <.

(۱۴) أصل الشیعة وأصولها >ط. قاهره < / ۱۴۰ >: تحقیق علاء آل جعفر، ص ۲۲۷ و ۲۲۸ <.

(۱۵) بهجة الأمال فی شرح زبدة المقال، ۶۲۶/۷.

حدیث بیست و پنجم

سود بردن و بهره‌مندی مردمان از حضرت قائم (عج)

در زمان غیبت

«عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالَ:

نَحْنُ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ، وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَ سَادَاتُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قَادَةُ
الْعُرَى الْمُحَجَّلِينَ، وَ مَوَالِي الْمُسْلِمِينَ، وَ نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ
لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَ بِنَا يُمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ بِنَا يُنْزِلُ الْغَيْثُ
وَ تُنْشَرُ الرَّحْمَةُ، وَ تُخْرَجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ، وَ لَوْلَا مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ
بِأَهْلِهَا.

ثمَّ قَالَ: وَ لَمْ تَخْلُ مِنْذُ خَلْقِ آدَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامَ - مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ فِيهَا، إِمَّا ظَاهِرٌ

مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ، وَلَا تَخْلُو الْأَرْضُ إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ، وَلَا أُولَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبِدِ اللَّهُ.

قال سُلَيْمَانُ: قُلْتُ لِجَعْفَرِ الصَّادِقِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -: كَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ الْمَسْتُورِ؟

قال: كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا سَحَابٌ. ^(۱)

(یعنی:

از سُلَيْمَانَ أَعْمَشٍ پسرِ مِهْرَانَ، ^(۲) منقول است که از امام جعفرِ صادق نقل کرد و آن حضرت از پدرِ خویش و او از جدِّ وی، علی بن حسین - که خداوند از ایشان خشنود باد ^(۳) - نقل فرمود که فرمود:

ما، پیشوایانِ مسلمانان، و حُجَّتْهَايِ خداوند بر جهانیان، و سَرُورَانِ مؤمنان، و راهبرانِ سپیدچهرگانِ سپید دست و پائی ^(۴)، و مولایانِ اهلِ اسلام هستیم. همانگونه که ستارگانِ امانِ اهلِ آسمان اند، ما امانِ اهلِ زمینیم. به واسطهٔ ما آسمان نگاه داشته می شود تا جُز به اِذْنِ او [= خداوند] بر زمین فرو نیفتد، و به سببِ ما باران فرو فرستاده می شود و رحمتِ نَشْرِ می یابد و بَرَکَاتِ زمین بیرون می آید، و اگر کسی از ما بر رویِ زمین نبود، زمین، زمینیان را به کامِ خویش اند رمی کشید.

آنگاه فرمود: از هنگامِ آفرینشِ آدم - علیه السَّلام - زمین از حُجَّتِ خدا که در آن باشد، خواه پدیدار و شناخته و خواه غائب و پوشیده، خالی نبوده است، و تا زمانی هم که رستاخیز بر پا شود، زمین خالی از حُجَّتِ نخواهد بود، و اگر این نبود، خداوند پرستیده نمی شد.

سُلَيْمَانُ گفت: به امام جعفرِ صادق - که خداوند از او خشنود باد - گفتم: مردمان چگونه از حُجَّتِ غائب و پوشیده بهره بَرُند؟

فرمود: همانگونه که از خورشید در هنگامی که آبری آن را بپوشاند بهره می‌برند).

شریف مرتضی در رساله‌اش درباره «غیبتِ حجت»، گفته است:
 «اگر گفته شود: چه فرق است میانِ وجودِ او در حالی که غائب باشد و دستِ کسی به او نرسد و هیچ انسانی از او بهره‌مند نشود، و عدمِ او؟ و اگر فرقی نباشد، همانگونه که رواست در استتار باشد تا بداند توده فرمانپذیر اوست و آنگاه ظاهر شود، روا باشد که خداوند او را تا زمانی که بداند توده فرمانش می‌برند در عدمِ بدارد؟»

در پاسخ گفته می‌شود: اولاً ما روا می‌داریم که بسیاری از اولیاءِ وی و قائلان به امامتش را به او دسترس باشد و از وی بهره‌برند، و کسانی از ایشان که به وی دسترس ندارند و شیعیان و معتقدان به امامتش که او را دیدار نمی‌کنند، در حالِ غیبتِ نفعی را که معتقدیم در تکلیف از آن‌گزیری نیست، از وی می‌برند؛ چه ایشان چون می‌دانند که او در میانِ ایشان هست و قطع دارند که طاعتِ وی بر ایشان واجب و لازم است، بناگزیر در دست‌یازیدن به زشتکاری از وی بیم‌کنند و بهراسند و از تأدیب و مؤاخذتش خوف داشته باشند و بدین ترتیب زشتکاریِ ایشان اندک و نیکوکاریشان بسیار گردد؛ یا این اقرب باشد.

این وجهِ عقلی حاجتِ به‌امام است، و هرچند امام از خوفِ دشمنانش و از این روی که راه بهره‌بردن از وی را بر خود بسته‌اند، ظاهر نشود، در این گفتار تبیین کردیم که اولیایِ امام بر دو وجهِ پیشگفته از وی بهره می‌برند.

بنابر آنچه می‌گوئیم، فرق میانِ وجودِ امام که از خوفِ دشمنانش غائب باشد و در این حالت انتظار برد تا فرمانپذیر وی شوند و آنگاه ظهور نماید و به وظیفه‌ای که خداوند بر عهده‌ی وی نهاده است قیام‌کند، و عدمِ وی، روشن و آشکارست؛ چه اگر

وی معدوم باشد، مصلحت‌هائی که از کفِ بندگانِ خدا می‌رود و رهیافتگی‌هائی که از دست می‌دهند و لطفی که از آن محروم می‌مانند، به خداوند سبحان منسوب می‌شود، و خداوند را در این باب حجتی و ملامتی بر بندگان نباشد. ولی هنگامی که موجود و به سبب آن که ایشان مایه خوفِ وی می‌شوند در استتار باشد، مصلحت‌هائی که از کفِ ایشان می‌رود و منفعت‌هائی که از دست می‌دهند، به خودشان منسوب می‌شود و ایشان خود بخاطر آن مورد ملامت و مؤاخذت‌اند.^(۵) علامه مجلسی (ره) درباره تشبیه آن حضرت - علیه السلام - به خورشیدی که با ابر آن را پوشانیده باشد، وجوهی یاد کرده و گفته است: «تشبیه به خورشیدی که با ابر پوشانیده شده است، به چند چیز اشاره دارد:

نخست آن که فروغ هستی و دانش و هدایت به توسط آن حضرت - علیه السلام - به آفریدگان می‌رسد؛ چه به اخبارِ مُستفیضه^(۶) ثابت شده است که ایشان علت‌های غائی ایجادِ خَلق‌اند و اگر ایشان نبودند، فروغ هستی به دیگران نمی‌رسید و پیدائی دانش‌ها و معارف بر خَلق و رفعِ بلا یا از ایشان، به برکتِ آن وجودهای مقدّس و شفاعتِ خواهی از ایشان و توسّل بدیشان است. اگر ایشان نبودند خَلق به واسطه زشتکاری‌هایشان سزاوار انواع عذاب می‌شدند چنان که خدای متعال فرموده است: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ».^(۷) ما به دفعات بیرون از شمار آزموده‌ایم که به هنگام بستگی کارها و دشواری مسائل و دوری از حضرت حق - تعالی - و بسته شدن ابواب فیض، وقتی ایشان را شفیع سازیم و به فروغشان متوسّل گردیم، به اندازه ارتباط معنوی که در آن وقت با ایشان حاصل شود، آن دشواریها نیز مرتفع می‌گردد. این برای کسی که خداوند دیده دلش را به فروغِ ایمان توتیا کشیده باشد، عیان است، و توضیح آن در کتابِ امامت بیامده.

دوم آن که چنان که مردمان هرچند از خورشید پوشیده با ابر مُنتفع می‌شوند،

هردم انتظار می‌برند که ابر به کناری رود و خورشید آشکار گردد، تا بیشتر از آن بهره ببرند، در روزگار غیبت آن حضرت - علیه السلام - هم، شیعیان مخلص وی در هر وقت و زمان، خروج و ظهور وی را انتظار می‌برند و نومید نمی‌شوند.

سوم آن که کسی که به رُغم و فورِ ظهورِ آثارِ آن حضرت - علیه السلام -، وجود او را مُنکر باشد، چونان کسی است که وقتی ابرها خورشید را از دیدگان پوشیده دارند، وجود خورشید را مُنکر شود.

چهارم آن که گاه نهان بودن خورشید در ابر برای بندگان خدا سودمندتر از آن است که آشکار و ناپوشیده باشد؛ غیبت آن حضرت - علیه السلام - نیز در این روزگاران برای ایشان سودمندتر است و از این روست که وی از ایشان نهان است.

پنجم آن که نگرنده به خورشید را، بیرون از ابر، نظر به آن، ممکن نباشد و ای بسا بخاطر ناتوانی باصره‌اش از احاطه به خورشید، با نگرستن به آن نابینا شود. خورشید ذات مقدس آن حضرت نیز چنین است. ای بسا ظهور آن برای بصائر ایشان زیانبارتر باشد و سبب شود در باب حق نابینا شوند؛ در حالی که چنان که آدمی خورشید را از پس ابر می‌نگرد و زیان نمی‌بیند، بصائر ایشان هم ایمان به او را در زمان غیبتش برمی‌تابد.

ششم آن که خورشید گاه از ابر بیرون می‌آید و تنها برخی - و نه همه - آن را می‌بینند؛ آن حضرت - علیه السلام - هم در آیام غیبتش ممکن است تنها از برای بعض خلق ظاهر گردد.^(۸)

هفتم آن که ایشان > یعنی: حضرت قائم و دیگر امامان - سلام الله علیهم اجمعین - در فراگیر بودن سودی که می‌رسانند چون خورشید هستند و تنها کسی که نابینا باشد از ایشان سود نمی‌برد؛ چنان که این فرمایش خدای متعال که می‌گوید: «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا»^(۹)، در اخبار به همین معنا تفسیر شده است.

هشتم آن که همانگونه که پرتوهای خورشید به اندازه روزنه‌ها و پنجره‌های خانه‌ها و چندان که موانع از سر راه آنها برداشته شود، به خانه درمی‌آیند، حواس و مشاعر، روزنه‌ها و پنجره‌های دل خَلق‌اند، و بهره‌وری خَلق هم از انوار هدایت آن وجودهای مقدّس، چندانست که موانع را، اعمّ از شَهواتِ نَفْسانی و عَلاقی جسمانی، از حواس و مشاعر خود بزدايند و پوشش‌های انبوه هیولانی را از روی دلهاشان برانند، تا به‌مانند کسی شوند که بی هیچ پوشش زیر آسمان باز قرار گرفته و پرتوهای خورشید از همه سو بر او می‌تابد.

باری، از این بهشتِ روحانی هشت باب بر تو گشوده شد و خداوند به فضل خویش هشت باب دیگر نیز بر من گشوده است که در عبارت نمی‌گنجد. باشد که خداوند در معرفت ایشان، بر ما و بر تو هزار باب بگشاید که از هر باب آن هزار باب گشوده آید.»^(۱۰)

پینوشتها

- (۱) منتخب الأثر ۲۷۱/ به نقل از ینایع المودّة ۴۷۷/ > نیز نگر: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی)، ۲۶۸/۲.
- و نیز نگر: کمال الدین و تمام النعمة، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ۲۰۷/۱؛ و: پهلوان: ۳۹۳/۱؛ و: کمره‌ای، ۳۱۳/۱ و ۳۱۴.
- گفتنی است حدیث مورد بحث، دوبار در ینایع المودّة به نقل از فوائد السّمطين آمده. نگر: ینایع المودّة، ط. أسوه، ۷۵/۱ و ۷۶، و: ۳۶۰/۳ و ۳۶۱.<
- (۲) > أبو محمد سلیمان بن مهران أسدی کوفی (أعمش) از اکابر علما و مردی موثق به شمار می‌رود. ابن شهر آشوب - رضوان الله علیه - او را از خواص اصحاب امام صادق - علیه الصلوة و السلام - به شمار آورده است.
- نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة ۴۱۰/۱.<
- (۳) > پوشیده نیست که هم شیوة این دعا و هم دعائی که پس از این آمده، سُنیانه است و علی الظاهر به تبع متن ینایع المودّة ی فندوزی حنفی اینگونه آمده.
- تأدب شرعی اقتضا می‌کند از اهل بیت - علیهم السلام - با «سلام» و «صلوة» یاد کنیم؛ چنان که شیوة قاطبه شیعه - اعلی الله کلماتهم - و بیدار دلانی از اهل تسنن نیز همین است.<
- (۴) > «راهبر سپیدچهرگان سپید دست و پای»، ترجمه‌ای است که از برای تعبیر معروف و اصطلاح گونه «قائد الغر المحجلین» مناسب به نظر رسید.
- اگر بخواهیم اندکی تفسیر آمیزتر بیان کنیم، باید - به سان ابوالمکارم حسنی واعظ (قدس سرّه الشریف) - بگوئیم: «پیشوای آنها که از آثار و وضو - که شعار اهل ایمان است - روی و دست و

- پای ایشان سپید باشد» (نگر: دقائق التأویل و حقائق التزیل، پژوهش جویاجهانبخش، ص ۱۲۷). <
- (۵) رسائل الشریف المرتضی، ۲/۲۹۷.
- (۶) < «مُستَفِیض» از اصطلاحاتِ دانشِ درایة‌الحديث است. «مُستَفِیض» خبری است که اگرچه به حدّ تَوَاطُر نرسیده، در هر طبقه بیش از سه (و به قولی: دو) راوی داشته باشد. نگر: أصول الحديث، الدكتور عبدالهادی الفضلی، ص ۹۹؛ و: معجم مصطلحات الرجال و الدرّایة، ص ۱۵۷. <
- (۷) <س ۸، آغازی ۳۳؛ یعنی: و خداوند مادام که تو در میانِ ایشان هستی، ایشان را عذاب نکند. <
- (۸) <عَلامَةُ مجلسی - قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العزیز - در حَقِّ الیقین می‌افزاید:
- «... حضرت صادق - علیه السّلام - فرمود که حضرت قائم - علیه السّلام - را دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و یکی دراز، و در غیبت او نخواهند دانست جای او را مگر خواصّ شیعیان او و در غیبتِ دویم نخواهند دانست مکانِ او را مگر مخصوصان و موالیانِ او. و در روایتِ دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصانِ آن حضرت همیشه در خدمت او خواهند بود، یعنی هریک که بمیرند دیگری به جای او خواهد آمد» (ط. کانونِ پژوهش، ص ۳۴۵ و ۳۴۶). <
- (۹) <س ۱۷، بیشترینهُ ی ۷۲؛ یعنی: هرکه در این جهان، کور (کوردل) باشد، در سرایِ بازپسین هم کور (کوردل) است و گمراه‌تر. <
- (۱۰) بحارالأنوار ۱۲۹/۱۳ طبع أمين الضرب، و ۹۳/۵۲ و ۹۴ از طبعِ حروفی ایران <و ۳۴۴/۲۱ و ۳۴۵ از چاپِ شیخ محمود دُرّیابِ نجفی، ۱۴۲۱ ه. ق. <
- <عَلامَةُ مجلسی - أَفَاضَ اللهُ عَلَینَا مِنْ بَرَکَاتِ مَرَقَدِهِ الشَّرِیفِ - هفت وجه از این وجوه را در حَقِّ الیقین هم آورده است. نگر: ط. کانونِ پژوهش، ص ۳۴۵ و ۳۴۶.
- ثالثُ المَجَلِسِیّین، مُحَدِّثِ نوری - أَعَلَى اللهُ مَقَامَهُ - نیز، در نجم‌الثَّاقِب، پاره‌ای از این وجوه را نقل فرموده است. نگر: ط. مسجدِ جمکران، ص ۷۹۳ و ۷۹۴. <

حدیث بیست و ششم

تمسک به دین در زمان غیبت

«عَنْ يَمَانِ التَّمَارِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - جُلُوسًا، فَقَالَ لَنَا: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، الْمُتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقِتَادِ. ثُمَّ قَالَ - هَكَذَا بِيَدِهِ - : فَأَيُّكُمْ يُمَسِّكُ شَوْكَ الْقِتَادِ بِيَدِهِ؟ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ.»^(۱)

(یعنی:

از یمان تمار منقول است که گفت: نزد ابوعبداللّه [یعنی: امام صادق]
- علیه السلام - نشسته بودیم؛ به ما فرمود:

صاحب این امر را غیبتی است؛ هر که در روزگار آن غیبت به دین خویش پایبند
باشد، مانند کسی است که با دست خارگون را بتراند.^(۲)

سپس فرمود - و با دست اشاره و تصویر کرد - که: کدامیک از شما تیغ خارگون را

با دستِ خویش می‌گیرد؟
آنگاه لُختی سر به زیر افکند و سپس فرمود: صاحبِ این امر را غیبتی است، پس
هر بنده باید از خدا پروا کند و به دینِ خویش پایبند باشد.

پینوشتها

(۱) الکافی ۳۳۵/۱ >؛ مصطفوی: ۱۳۲/۲.

نیز با لَخْتَكِي تفاوت در: کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۳۴۳؛ و: الغیبه طوسی، ط. مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۲۷۵؛ و: الغیبه نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۷۳ و ۱۷۴. طابع الغیبه نعمانی نشانی روایت را در شماری از متون یاد کرده. <

(۲) >گرفتنِ خارِ گُون و دست کشیدن بر آن تا تراشیده گردد و برگه‌هایش بریزد، «خَرَطَ القَتَاد» خوانده می‌شود، و چون خارهای این گیاه مانند سوزن است، بطبع دست را سخت رنجه می‌دازد و می‌آزارد. «خَرَطَ القَتَاد» در زبان عربی مَثَل است برای دست‌یازیدن به کارهای صَعَب. نگر: مرآة العقول، ۳۳/۴. <

حدیث بیست و هفتم

عبادت در روزگار غیبت، از عبادت در زمان

ظهور افضل است

«عَنْ عَمَّارِ السَّابِطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -:

أَيُّمَا أَفْضَلُ: الْعِبَادَةُ فِي السِّرِّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، أَوْ

الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَدَوْلَتِهِ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الظَّاهِرِ؟

فَقَالَ: يَا عَمَّارُ! الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَاللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعِلَانِيَةِ وَكَذَلِكَ

وَاللَّهُ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَتَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ

فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَحَالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ - فِي ظُهُورِ

الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَلَيْسَتْ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِي دَوْلَةِ

الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ وَالْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ.

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ الْيَوْمَ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ فِي جَمَاعَةٍ مُسْتَتِرًا بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ خَمْسِينَ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ فِي جَمَاعَةٍ، وَ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ وَحْدَهُ مُسْتَتِرًا بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهَا لَهُ خَمْسًا وَعِشْرِينَ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ وَحْدَانِيَّةً، وَ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةَ نَافِلَةٍ لَوْ قَتَّهَا فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا عَشْرَ صَلَوَاتٍ نَوَافِلَ، وَ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ حَسَنَةً، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ بِهَا عِشْرِينَ حَسَنَةً، وَ يُضَاعَفُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - حَسَنَاتِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا أَحْسَنَ أَعْمَالَهُ وَ دَانَ بِالتَّقِيَّةِ عَلَى دِينِهِ وَ إِمَامِهِ وَ نَفْسِهِ وَ أَمْسَكَ مِنْ لِسَانِهِ أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً، إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - كَرِيمٌ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَدْ - وَاللَّهِ! - رَغِبْتَنِي فِي الْعَمَلِ وَ حَثَّتَنِي عَلَيْهِ وَ لَكِنُّ أَحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ صِرْنَا نَحْنُ الْيَوْمَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ الْإِمَامِ الظَّاهِرِ مِنْكُمْ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ نَحْنُ عَلَى دِينٍ وَاحِدٍ؟ فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَبَقْتُمُوهُمْ إِلَى الدُّخُولِ فِي دِينِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ إِلَى الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَ فِقْهِ وَ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - سِرًّا مِنْ عَدُوِّكُمْ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ، مُطِيعِينَ لَهُ، صَابِرِينَ مَعَهُ، مُنْتَظِرِينَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ، خَائِفِينَ عَلَى إِمَامِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ مِنَ الْمُلُوكِ الظَّلْمَةِ تَنْظُرُونَ إِلَى حَقِّ إِمَامِكُمْ وَ حَقُوقِكُمْ فِي أَيْدِي الظَّلْمَةِ، قَدْ مَنَعُوكُمْ ذَلِكَ وَ اضْطَرُّوكُمْ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا وَ طَلَبِ الْمَعَاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلَى دِينِكُمْ وَ عِبَادَتِكُمْ وَ طَاعَةِ إِمَامِكُمْ وَ الْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّكُمْ، فَبِذَلِكَ ضَاعَفَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَكُمْ الْأَعْمَالَ، فَهَيِّئْ لَكُمْ!

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَمَا تَرَى إِذَا أَنْ نَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ وَ يَظْهَرُ الْحَقُّ وَ

نَحْنُ الْيَوْمَ فِي إِمَامَتِكَ وَطَاعَتِكَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ وَالْعَدْلِ؟
 فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهَرَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - الْحَقُّ وَالْعَدْلُ
 فِي الْبِلَادِ وَيَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَيُؤَلِّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ - عَزَّ
 وَجَلَّ - فِي أَرْضِهِ وَ تُقَامَ حُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ وَ يَرُدُّ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ فَيُظْهَرُ، حَتَّى
 لَا يَسْتَخْفَى بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ.

أما والله يا عمّار! لا يموت منكم ميتت على الحال التي أنتم عليها إلا كان
 أفضل عند الله من كثير من شهداء بدرٍ وأحدٍ فأبشروا. (۱).

(یعنی:

از عمّار ساباطی (۲) منقول است که گفت: به حضرت ابو عبدالله [یعنی: امام
 صادق] - علیه السلام - گفتم: کدامیک [از این دو] برترست: عبادت در نهان با امامی
 از شما که پنهان باشد (۳) در زمان چیرگی باطل، یا عبادت در زمان ظهور حق و
 چیرگی آن، با امامی از شما که آشکار باشد؟

فرمود: ای عمّار! صدقه در نهان - به خدا - برتر از صدقه آشکار است، و همچنین
 - به خدا - عبادت شما در نهان با امامتان که پنهان باشد در زمان چیرگی باطل، و بیم
 شما از دشمنان در زمان چیرگی باطل و حال صلح (۴)، برتر از [حال و کردار]
 کسی (۵) است که خدای - عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ - (۶) را در زمان ظهور حق با امام برحق
 آشکار در دولت حق عبادت کند. عبادت با خوف در زمان چیرگی باطل، چونان
 عبادت و امنیت در زمان چیرگی حق نیست.

و بدانید آنکس از شما که امروز نماز فریضه‌ای را به هنگامش در جماعت بگزارد
 و از دشمنش پوشیده بدارد و بتمامت ادا کند (۷)، خداوند برای او پنجاه نماز فریضه
 گزارده در جماعت بنویسد، و آنکس از شما که نماز فریضه‌ای را به هنگامش فردای

بُگزارَد و از دشمنش پوشیده بدارَد و بتمامت ادا کند، خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - در برابر آن نماز، برای او بیست و پنج نماز فریضه فرادی بنویسد، و آنکس از شما که نماز نافله‌ای را به هنگامش بُگزارَد و بتمامت ادا کند، خدا، در برابر آن نماز، برای او ده نماز نافله بنویسد، و هرکدام از شما کار نیکی کند، خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - در برابر آن، برایش بیست کار نیک بنویسد، و آنکس از شما که مؤمن باشد، اگر کارهایش را نیکو انجام دهد و در باب دین و امام و جان خود تقیه پیشه کند و جلوی زبانش را بگیرد^(۸)، خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - حسناتش را چندچندان سازد. همانا خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - کریم است.

گفتم: به فدایت شوم! به خدا که مرا به عمل ترغیب فرمودی و برانگیختی، لیک دوست دارم بدانم چگونه ما امروز، به کردار، از یارانِ امامی از شما که آشکار باشد در زمانِ چیرگیِ حق، برتر آمده‌ایم، حال آنکه همگی بر یک کیش هستیم؟! فرمود: شما، در اندر آمدن به دینِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ -، و در دست‌یازیدن به نماز و روزه و حج، و هر خیر و دانش^(۹)، و در عبادتِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ^(۱۰) -، پوشیده از دشمنان و همسو با امامتان که پنهان است، در حالی که او را مطیعید و به همراه او می‌شکیبید و چیرگیِ حق را چشم می‌دارید و بر امامتان و بر خودتان از پادشاهانِ ستمکار بیمناکید، بر ایشان پیشی گرفته‌اید؛ حقِ امامتان و حقوقِ خودتان^(۱۱) را در دستانِ ستمکاران می‌بینید که آن را از شما بازداشته و شما را از طلبِ فائدتِ دُنوی^(۱۲) و تکاپو برای معاش ناگزیر کرده‌اند، و افزون بر اینها، در کار دین و عبادت و فرمانبرداری از امامتان شکیبائید و از دشمنتان بیمناک؛ بدینهاست که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - [ثوابِ] اعمالِ شما را چندبرابر کرده که گواراتان باد!

گفتم: به فدایت شوم! در جایی که ما امروز در امامت و طاعت تو، به کردار، از یارانِ دولتِ حق و عدل برتریم، چرا باید از یارانِ قائم باشیم و حق پدیدار گردد؟!

فرمود: **سُبْحَانَ اللَّهِ!** ^(۱۳) آیا دوست ندارید خدای - **تَبَارَكَ وَتَعَالَى** - حق و عدل را در بلاد پدیدار سازد و وحدت کلمه پدید آورد و میان دلهای پراکنده **أَلْفَتْ دِهْد** ^(۱۴) و مردمان خدای را در زمینش نافرمانی نکنند و حدود الهی در میان آفریدگانش برقرار گردد و خداوند حق را به صاحبانش بازگرداند ^(۱۵) و حق پدیدار گردد ^(۱۶) تا جائی که از بیم **أَحَدِي** از آفریدگان ذره‌ای از حق پنهان کرده نیاید ^(۱۷). هان! به خدا ای **عَمَّار!** هرکدام از شما بدین حال که دارید بمیرد، نزد خدا از بسیاری از شهیدان **بَدْرٍ وَأُحُدٍ** برترست؛ پس [بخاطر این فضیلت] شاد باشید!.

پینوشتها

- (۱) الکافی ۳۳۳/۱ > این حدیثِ عَمَّارِ سَابَاطی را شیخ صدوق نیز در کمال‌الدین (باب ۵۵ / ما رُوی فی ثوابِ الْمُتَنظِرِ لِلْفَرَجِ) روایت کرده. نَصِّ روایتِ کمال‌الدین با روایتِ کافی تفاوت‌هایی دارد و این دگرسانیها احتمالاً با تفاوتِ برخی راویان در سندِ هریک از این دو محدثِ بزرگ بی‌پیوند نیست.
- از برای نقلِ صدوق، نگر: پهلوان، ۵۴۸/۲ - ۵۵۰ <.
- (۲) > عَمَّار بن موسی سَابَاطی در روایتِ ثقه است؛ نگر: رجال‌النَّجاشی، تحقیق: الشُّبَّیری الزَّنجانی، ص ۲۹۰ <.
- (۳) > گفته‌اند که چه بسا مراد از امامِ پنهان، در اینجا، امامی است که در حالِ تَقِیّه است و باسطلاید نیست؛ خواه ظاهر باشد و خواه غائب. نگر: مرآة‌العقول، ۲۱/۴ <.
- (۴) > مراد حالتی است که در آن، بخاطرِ مصلحت و به امرِ خداوند، با ائمهٔ جور مُصالحهٔ ظاهری صورت پذیرفته و در ظاهر با ایشان مُعارضه و ستیزی صورت نمی‌بندد و از ایشان تَقِیّه می‌کنند. نگر: مرآة‌العقول، ۲۱/۴ <.
- (۵) > عَلَامةٔ مجلسی - قُدَسِ سِرُّه - خاطر نشان فرموده است که «مَمَّنْ یَعْبُدُ اللّٰهَ» در اینجا یعنی «من عبادۀ من یعبد اللّٰه»، و این نظیرِ عبارتِ قرآنی «وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰتٰقٰی» (س ۲ ی ۱۸۹) است. نگر: مرآة‌العقول، ۲۱/۴.
- می‌افزایم: همچنین سنجیدنی است با عبارتِ قرآنی «وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ» (س ۲ ی ۱۷۷).
- دانشمندانِ قرآن‌پژوه دربارهٔ این ساخت و نحوهٔ تعبیر، بتفصیل، سخن گفته‌اند. نگر: رَوْضُ

الجنان و رُوْحُ الْجَنَانِ، تصحیح: یاحقی - ناصح، ط. آستانِ قدس، ۳۰۹/۲ و ۳۱۰؛ و: ۶۶/۳ و ۶۷.

مقصود، آن که این نحوه تعبیر نصّ حدیث، نه تنها به شیوایی و رسائی آن خللی نمی‌رساند، همسو با قرآن کریم نیز هست. <

(۶) <عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ> یعنی: گرامی و بزرگ است یادِ او. <

(۷) > یعنی: شروط و واجباتِ آن، بلکه مُسْتَحَبَّاتش را هم، به انجام رساند. نگر: مرآة العقول، ۲۲/۴. <

(۸) > یعنی: از آنچه نمی‌داند و از آنچه با تقیّه در نمی‌سازد، خاموش بنشیند. نگر: مرآة العقول، ۲۲/۴. <

(۹) <در متن مرآة العقول (۲۳/۴) «إلى كل خير و فقه» ضبط کرده‌اند، لیک در روایت صدوق در کمال‌الدین «إلى كل فقه و خیر» آمده. نگر: پهلوان ۵۴۹/۲، و: کمره‌ای، ۳۵۹/۲ - که مؤید قرائتِ ما و متن کافی ی مَشْكُول و مُعْرَبِ متداول است. <

(۱۰) <عَزَّ ذِكْرُهُ> یعنی: گرامی است یادِ او. <

(۱۱) > آنگونه که علامه مجلسی - قدس سره - فرموده، حقّ امام، امامت است و فیه و خمس، و حقوقِ ایشان زکات و خراج و دیگر چیزهایی است که ظالمان از شیعه غصب کرده‌اند. نگر: مرآة العقول، ۲۴/۴. <

(۱۲) > تعبیر «حَرْثِ الدُّنْيَا»، در این روایت، بجد سنجیدنی است با همین تعبیر در عبارتی از نهج‌البلاغه:

«إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمِلَ، وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْأَجْرَةِ كَسَلَ» (نهج‌البلاغه، با ترجمه دکتر شهیدی، ص ۹۵؛ خ ۱۰۳).

درباره این تعبیر نهج‌البلاغه، نگر: مفردات نهج‌البلاغه، سیدعلی‌اکبر قرشی، ۲۶۱/۱.

در روایت صدوق - قدس سره - بجای «حَرْثِ الدُّنْيَا»، «جَدْبِ الدُّنْيَا» (نگر: پهلوان، ۵۴۹/۲؛ و: کمره‌ای، ۳۵۹/۲) آمده؛ هرچند گفته‌اند در بعضی نسخ هم «حَرْثِ الْأَرْضِ» است (نگر: پهلوان، ۵۴۹/۲، حاشیه). <

(۱۳) > «سُبْحَانَ اللَّهِ»، در اینجا، افزون بر تنزیه که در ذاتِ آن است، دلالت بر تعجب و شگفتی هم می‌کند. نگر: مرآة العقول ۲۴/۴. <

(۱۴) > آنگونه که علامه مجلسی - اَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ - فرموده است، مراد از «جمع کلمه»، همداستانیِ ظاهریِ خلق بر حقیقت است، و مراد از «أَلْفَتِ قُلُوبِ»، همداستانیِ واقعی بر حقیقت است. نگر: مرآة العقول ۲۴/۴ و ۲۵. <

- (۱۵) > بنا بر توضیح مرحوم مجلسی - قُدِّسَ سِرُّهُ - ، یعنی: امامت را به اهل بیت - علیهم السَّلام - بازگرداند. نگر: مرآة العُقُول ۲۵/۴ .<
- (۱۶) > می توان اینگونه هم معنا کرد که: صاحب حق پدیدار گردد. نگر: مرآة العُقُول ، ۲۵/۴ .<
- (۱۷) > به گونه های دیگر نیز می توان خواند و معنا کرد. نگر: مرآة العُقُول ۲۵/۴ .<

حدیث بیست و هشتم

پاداش منتظر

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

- عَلَيْهِمُ السَّلَام - قَالَ:

الْمُنْتَظِرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُنْشَحِطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»^(۱).

(یعنی:

از ابوبصیر و محمد بن مسلم منقول است که حضرت ابوعبدالله [یعنی: امام صادق - علیه السلام -] از پدرانش - علیهم السلام - نقل فرموده که نقل کردند امیرمؤمنان - علیه السلام - فرمود:

کسی که امر ما^(۲) را چشم به راه باشد، مانند کسی است که در راه خدا به خون خویش درغلطد).

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام‌التعمه / ۶۴۵ ح ۶ >؛ پهلوان: ۵۴۸/۲، و کمره‌ای: ۳۵۸/۲ <.
- (۲) >مُرَاد، أَمْرٍ فَرَجٍ وَ ظُهُورٍ اسْت. نَگَر: أَصُولٍ كَافِي، بِا تَرْجَمَةُ شَادِرَوَان سَيِّدِجَوَادِ مُصْطَفَوِي،
<. ۱۹۸/۲.

حدیث بیست و نهم

کسانی که حضرت قائم (عج) را دیده‌اند

شیخ کُئینی (ره) در کافی یک باب را به نام بُردنِ کسانی که حضرت قائم - علیه‌السَّلام - را دیده‌اند اختصاص داده^(۱) و شیخ صدوق هم در کمال‌الدین و تمام‌النعمه بابی را ویژه یاد کرد کسانی ساخته که حضرت قائم - علیه‌السَّلام - را مشاهده کرده و دیدار نموده و با او سخن گفته‌اند.^(۲)

شیخ طوسی (ره) یک فصلِ الغیبه را به اخبارِ کسانی تخصیص داده که امام - علیه‌السَّلام - را دیده‌اند^(۳). علامه مجلسی نیز در بحار‌الأنوار یک باب را به یادکردِ کسانی که آن حضرت - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - را دیده‌اند و همچنین یک بخش «نادر» را به یادکردِ کسانی که آن حضرت - علیه‌السَّلام - را در غیبتِ کُبری و قریب به زمانِ ما رؤیت کرده‌اند، مُختَص گردانیده^(۴). علامه نوری (ره) در نجم‌الثاقب^(۵)، و شیخ علی‌اکبر نهاوندی در العَبَقَرِيُّ الحِسان^(۶)، و علامه صافی در منتخب‌الأثر^(۷)، هر یک بابی را درباره‌ی کسانی که امام - علیه‌السَّلام - را در دورانِ غیبتِ کُبری دیده‌اند، تألیف کرده‌اند.

برخی از اصحاب ما => امامیه < نیز رساله‌هایی مستقل در این باره نگاشته‌اند؛ مانند علامه سید هاشم بن سلیمان توبلی بحرانی (درگذشته به سال ۱۱۰۷) که تبصرة الولی فیمن رأى المهدی < علیه السلام > را تألیف کرده^(۸)، و میرزا محمدتقی بن کاظم بن مولی محمدتقی مجلسی، مشهور به: الماسی (درگذشته به سال ۱۱۵۹ هـ. ق.) که مؤلف کتاب فارسی - ولی ناتمام - بهجة الأولیاء فیمن فاز بقاء الحجة علیه السلام است^(۹)، و سید جمال‌الدین محمد بن حسین یزدی حائری طباطبائی (درگذشته در حدود سال ۱۳۱۳) که بدایع الکلام فیمن فاز بقاء الامام علیه السلام را نوشته^(۱۰) و علامه نوری (ره) (درگذشته به سال ۱۳۲۰ هـ. ق.) که رساله جنة المأوی فی ذکر من فاز بقاء الحجة علیه السلام را نوشته^(۱۱)، و شاگردش شیخ محمدباقر بیرجندی (درگذشته به سال ۱۳۵۲ هـ. ق.) که کتاب بغیة الطالب فیمن رأى الامام الغائب < علیه السلام > را تألیف کرده^(۱۲)، و شیخ علی اکبر نهاوندی (درگذشته به سال ۱۳۶۹) نیز الياقوت الاحمر فیمن رأى الحجة المنتظر را نگاشته است.^(۱۳)

شیخ گلینی (ره) در کتاب کافی، در نخستین حدیثی که در باب مذکور آورده است، گوید:^(۱۴)

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَالشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو - رَحِمَهُ اللَّهُ - عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَغَمَزَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ؛ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا عَمْرٍو! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَمَا أَنَا بِشَاكٍ فِيمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ، فَإِنَّ أَعْتِقَادِي وَدِينِي أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ وَأُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ، فَلَمْ يَكُ «يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»، فَأَوْلَيْتُكَ أَشْرَارٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَهُمْ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ وَلَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَزِدَ دَايِقِينَ»

وَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ - عَلَيْهِ السَّلَام - سَأَلَ رَبَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتَى
«قَالَ: أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ: بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيْطْمَئِنَّ قَلْبِي» وَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ
إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: سَأَلْتُهُ وَقُلْتُ: مَنْ أَعْمِلُ أَوْ عَمَّنْ آخُذُ
وَقَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ؟ فَقَالَ لَهُ: الْعَمْرِيُّ ثِقَتِي، فَمَا أَدَىٰ إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَمَا قَالَ
لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ، فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِعْ فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ. وَأَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَنَّهُ
سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ: الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ، فَمَا
أَدَىٰ إِلَيْكَ عَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَمَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَأَطِعْهُمَا
فَإِنَّهُمَا الثِّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ، فَهَذَا قَوْلُ إِمَامَيْنِ قَدْ مَضَىٰ فِيكَ.

قَالَ: فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِدًا وَبَكَى ثُمَّ قَالَ: سَلْ حَاجَتَكَ.

فَقُلْتُ: أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ السَّلَام -؟

فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ وَرَقَبَتُهُ مِثْلُ ذَا - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: فَبَقِيَّتْ وَاحِدَةٌ.

فَقَالَ لِي: هَاتِ.

قُلْتُ: فَالِاسْمُ؟

قَالَ: مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ، وَلَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي، فَلَيْسَ لِي أَنْ
أُحِلَّ وَلَا أُحْرِمَ، وَلَكِنْ عَنْهُ - عَلَيْهِ السَّلَام -، فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ
مَضَىٰ وَلَمْ يُخْلَفْ وَلَدًا وَقَسَمَ مِيرَاثَهُ وَأَخَذَهُ مَنْ لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ وَهُوَ ذَا عِيَالِهِ
يَجُولُونَ، لَيْسَ أَحَدٌ يَجْسُرُ أَنْ يَتَعَرَّفَ إِلَيْهِمْ أَوْ يُبَيِّنَهُمْ شَيْئًا، وَإِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ

الطَّلْبُ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ.»

(یعنی:

از عبدالله بن جعفر حَمِیری^(۱۵) منقول است که گفت: من و شیخ ابوعمرو^(۱۶) - که خدایش رحمت گُناد - را نزد احمد بن اسحاق^(۱۷) ملاقات افتاد، احمد بن اسحاق به من اشارت نمود که از او درباره جانشین [= جانشینِ امام یازدهم - علیهما السلام] - بپرسم. به او گفتم: ای ابوعمرو! می‌خواهم چیزی از تو بپرسم و البته در آنچه می‌خواهم از تو بپرسم شکّی ندارم؛ چه باور و دین من آن است که زمین از حجّت تهی نمی‌ماند مگر آنکه تنها چهل روز به رستاخیز مانده باشد، و چون آن زمان برسد، حجّت برداشته شود و در توبه بسته گردد «پس آنکس را که پیش از آن ایمان نیاورده یا در عین ایمان نیکی نیندوخته، ایمان آوردنش سودی» نبخشد [س ۶ ی ۱۵۸]؛ اینان گروهی از آفریدگان بدکار خدای - عزّ و جلّ - اند و رستاخیز بر این جماعت بر پا می‌شود^(۱۸). لیک دوست دارم یقینم افزون شود و ابراهیم - علیه السلام - نیز از پروردگارش - عزّ و جلّ - درخواست تا به او نشان دهد چگونه مردگان را زنده می‌کند «خداوند» گفت: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم بیارآمد» [س ۲ ی ۲۶۰]. و ابوعلی احمد بن اسحاق مرا خبر داد و گفت که از ابوالحسن [یعنی: امام هادی] - علیه السلام - پرسیده و گفته: [در امور دینی] با که بده بستان گنم یا^(۱۹) از که بیاموزم و سخن که را بپذیرم؟ به او فرمود: عمّری مورد اعتماد من است؛ آنچه از جانب من به تو برساند، براستی از جانب من می‌رساند، و آنچه از جانب من به تو بگوید، براستی از جانب من می‌گوید؛ سخنش را بشنو و اطاعت کن، که مورد اعتماد و اطمینان است. و هم ابوعلی مرا خبر داد که از ابومحمّد [یعنی: امام حسن عسکری] - علیه السلام - نیز مانند همین سؤال را پرسیده و آن حضرت به ابوعلی گفته است: عمّری و پسرش^(۲۰) مورد اعتمادند؛

آنچه از جانب من به تو رسانند، براستی از جانب من می‌رسانند، و آنچه به تو بگویند، براستی از جانب من می‌گویند. سخنشان را بشنو و ایشان را اطاعت کن، که هر دو مورد اعتماد و اطمینان‌اند. این سخن دو امام درگذشته درباره‌ی توست. حمیری گفت:

أبو عمرو به سجده افتاد^(۲۱) و گریست. سپس گفت: خواسته‌ات را بپرس. گفتم: تو جانشین ابومحمد [یعنی: جانشین امام عسکری] - علیه السلام - را دیده‌ای؟ گفت: آری به خدا و گردن او چنین بود - و بادستش اشاره کرد.^(۲۲)

گفتم: اکنون یک پرسش مانده. گفت: بپرس. گفتم: نامش چیست؟ گفت: بر شما حرام است که در این باره سؤال کنید و این را از پیش خود نمی‌گویم - که مرا نرسد حلال کنم و حرام کنم - ، بلکه این نظر خود آن حضرت - علیه السلام - است؛ چه سلطان^(۲۳) چنین می‌پندارد که ابومحمد [یعنی: امام عسکری - علیه السلام -] درگذشته و فرزندی بر جای نهماده و میراث او را تقسیم کرده است و کسی که حقی در آن نداشته آن را برگرفته^(۲۴) و اینک خانواده‌اش آواره‌اند؛ کسی نیست که جرأت داشته باشد خود را به ایشان بشناساند یا چیزی به آنها برساند؛ و چون نام در میان آید، جستجو نیز آغاز می‌شود [و در پی یافتن و آزاردن امام برخواهند آمد]؛ پس از خدا پروا کنید و از این کار دست بردارید.

شیخ کلینی - که خدایش رحمت کند - گفته است: شیخی از اصحاب ما که نامش از یادم رفته برایم روایت کرد که ابو عمرو مثل این را از احمد بن اسحاق پرسید و او همینگونه پاسخ داد.^(۲۵)

علامه مجلسی در مرآة العقول در ذیل این حدیث گفته است: «حدیث نخست صحیح است و سند بعدی آن (یعنی آن که در آخر حدیث یاد شده) مُرسَل است»^(۲۶)

پینوشتها

- (۱) الکافی ۳۲۹/۱.
 - (۲) کمال‌الدین و تمام النعمة ۴۳۴/۱.
 - (۳) الغيبة ۱۵۲/۱.
 - (۴) بحار الأنوار ۱۰۴/۱۳ و ۱۴۳ طبع أمين‌الضرب؛ و: ۱/۵۲ - ۷۷، طبع حروفی ایران.
 - (۵) نجم‌الثاقب ۱۵۲/۱ ط. ۱۳۴۶ هـ.
 - (۶) العبقري الحسان ۵۷/۲.
 - (۷) منتخب الأثر ۴۱۲/۱.
 - (۸) صاحب‌الذريعة أن رادر کتابش (۳۲۶/۳) یاد کرده است > و متن آن نیز به سال ۱۴۱۱ هـ. ق. در شهر مقدس قم از سوی «مؤسسة المعارف الإسلامية» تحقیق و نشر شده. <
 - (۹) الذريعة ۱۶۰/۳.
 - (۱۰) الذريعة ۶/۳.
 - (۱۱) این رساله در آخر مجلد سیزدهم بحار الأنوار طبع گردیده و در الذريعة ۱۵۹/۵ یاد شده است.
 - (۱۲) الذريعة ۱۳۳/۳.
 - (۱۳) الذريعة ۲۷۲/۲۵.
- > می‌افزایم:

از دیگر کسانی که اخبار مربوط به رؤیت سرورمان، حضرت حجّة بن الحسن - روحی و ارواح العالمین له الفداء -، را ضبط کرده‌اند، شیخ مفید - قدس الله روحه العزیز - است که

- یکی از أبواب الارشادش را «بَابُ ذِكْرِ مَنْ رَأَى الْإِمَامَ الثَّانِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ طَرَفٍ مِنْ دَلَائِلِهِ وَ بَيِّنَاتِهِ» قرار داده (تحقیق مؤسسه آل‌ال‌بیت - علیهم‌السلام - ، ۳۵۲/۲ - ۳۵۴). <
- (۱۴) > این حدیث به نقل از کافی، در تبصرة الولی (تحقیق مؤسسه معارف اسلامی، صص ۵۲ - ۵۴) و اعلام‌الوری (تحقیق غفاری، صص ۳۹۶ و ۳۹۷) و حلیة الأبرار (ط. قم، المطبعة العلمیة، ۱۳۵۶ هـ. ش. ، ۶۸۷/۲ و ۶۸۸) آمده است. <
- (۱۵) > عبدالله بن جعفر بن حسن بن مالک بن جامع حَمَیْرِي قُمِي، از بزرگانِ امامیه قم است که به سالِ دویست و نود و اند به کوفه آمده، و اهل کوفه از او حدیث شنیده‌اند. کتابهای بسیاری تألیف کرده بوده و «ثقه» است. از مؤلفاتِ اوست: کتاب الغیبة و الحیرة. نگر: تبصرة الولی، صص ۲۹ و ۳۰، هامش، و: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۵۰۰/۱ و ۴۹۹، و: معالم العلماء، صص ۷۳؛ و: رجال النجاشی، صص ۲۱۹ و ۲۲۰. <
- (۱۶) > أبوعَمْرُو عثمان بن سعید عَمْرِي زَبَات - که «سَمَان» هم خوانده می‌شده است - ثقه و بس جلیل‌القدر است - چنان که جلالیتِ قدرش از همین روایتِ چهل حدیث نیز هویدا می‌گردد. او نخستین نائبِ خاصِ امام دوازدهم - عَجَلُ اللّٰهُ تَعَالٰی فَرَجَهُ - بوده. نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۵۵۹/۱؛ و: تبصرة الولی، صص ۵۳، هامش؛ و: خورشید مغرب، صص ۴۵. <
- (۱۷) > أبوعلی أحمد بن إسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک بن أحوص أشعري قمی، بس گرانقدر است و ثقه و از عالمانِ صاحبِ تألیف. او را از خواصِ امامِ عسکری - علیه‌السلام - شمرده‌اند و گفته‌اند به شرفِ زیارتِ صاحب‌الزّمان - علیه‌السلام - نائل گردیده است. نگر: معالم العلماء، صص ۱۴؛ و: الموسوعة الرجالیة المیسرة، ۴۸/۱؛ و: تبصرة الولی، صص ۲۹، هامش؛ و: رجال النجاشی، صص ۹۱. <
- (۱۸) > عَلَامَةُ مجلسی - قُدَسَ سِرُّهُ - فرموده: یعنی پس از مرگِ ایشان با دمیده‌شدن در صور، قیامت بر پا می‌شود. نگر: مرآة العقول، ۶/۴. <
- (۱۹) > عَلَامَةُ مجلسی - قُدَسَ سِرُّهُ - تردید را از راوی می‌داند. نگر: همانجا. <
- (۲۰) > یعنی محمّد بن عثمان - که دومین نفر از نائبانِ چهارگانه است. نگر: مرآة العقول، ۷/۴. <
- (۲۱) > قاعدتاً: سَجْدَةُ شُكْرِ. نیز نگر: مرآة العقول، ۷/۴. <
- (۲۲) > این عبارت و عَمَلِ عَمْرِي را به گونه‌های مختلف فهمیده و شرح کرده‌اند. عَلَامَةُ محمّدباقر مجلسی - أَعْلَى اللّٰهُ مَقَامَهُ - ذیل حدیثی دیگر، از میان چند وجه، ظاهراً این معنا را پسندیده که یعنی: او میانِ دو دستش را فاصله داد و در هر دست دو انگشتِ إِبْهَام

- و سبابه را گشود تا - چنان که میان عرب و عجم معمول است - به درشتی و استواری گردن آن حضرت اشاره کند. نگر: مرآة العقول، ۲/۴ و ۳.
- و جوه مختلف در مرآة العقول (۲/۴ و ۳) و ترجمه های کمال الدین و کافی و... دیده شود). < (۲۳) > مراد، خلیفه عباسی، معتمد (محمد بن متوکل)، است که در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سال دویست و پنجاه و شش خلیفه شد. نگر: مرآة العقول، ۷/۴.
- نیز نگر: کمال الدین، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۴۷۶؛ و: الخرائج و الجرائح ط. مؤسسه الإمام المهدی (علیه السلام) ۱۱۰۳/۳. < (۲۴) > مراد، جعفر کذاب است (نگر: مرآة العقول، ۷/۴).
- همچنین نگر: کمال الدین، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۷۶؛ و: پهلوان، ۱۷۲/۲ و ۱۷۳ و ۲۲۴ - ۲۲۶. < (۲۵) > این ترجمه بنا بر آن است که عبارت کافی مطبوع و به تبع آن الأربعون حدیثی آقای نجفی را درست بدانیم؛ یعنی:
- قال الكلینی رَحِمَهُ اللهُ: وَحَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا - ذَهَبَ عَنِّي اسْمُهُ - أَنَّ أَبَاعِمْرًا سَأَلَ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ مِثْلِ هَذَا، فَأَجَابَ بِمِثْلِ هَذَا.
- ولی این عبارت درست به نظر نمی رسد، و **گویا** عبارت متن مطبوع تبصرة الولی صحیح است که بجای «سأل عن»، «سأل عنه» دارد. در این صورت پرسشگر أحمد بن إسحاق است و پاسخ دهنده أبو عمرو؛ و همین درست باید باشد. < (۲۶) > مرآة العقول ۵/۴.

حدیثِ سی‌ام

شمائلِ حضرتِ قائم (عج)

«عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ:
سَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ
مَا اسْمُهُ؟

فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : أَمَّا اسْمُهُ فَإِنَّ حَبِيبِي عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُحَدِّثَ بِهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ
اللَّهُ.

فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ صِفَتِهِ؟

قال - عليه السلام - : هُوَ شَابٌّ مَرْبُوعٌ، حَسَنُ الْوَجْهِ، حَسَنُ الشَّعْرِ، يَسِيلُ شَعْرُهُ
عَلَى مَنْكَبَيْهِ، وَيَعْلُو نُورٌ وَجْهَهُ سِوَادَ شَعْرِ لِحْيَتِهِ وَرَأْسِهِ، بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةَ الْإِمَاءِ»^(١).
(يعنى:

از جابر جعفی^(٢) منقول است که گفت: از ابوجعفر [یعنی: امام باقر]

- علیه السّلام - شنیدیم که فرمود:

عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ از امیرِ مؤمنان - علیه السّلام - پرسید و گفت: مرا در بابِ مَهْدیِ
آگهی ده که نام او چیست؟
امیرِ مؤمنان - علیه السّلام - فرمود: اَمَّا نَامُشْ؛ حَبِيبٌ > یعنی: رسولِ خدا - صَلَّى
اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - < به من سفارش فرمود که نام او را بر زبان نرَافَم تا آنگاه که خداوند او
را برانگیزد.

گفت: مرا از صفتِ او خَبَرِ ده؟

امیرِ مؤمنان - علیه السّلام - فرمود: او جوانی است میانه‌بالا، نیکوروی،
نیکوموی، موی سرش بر شانه‌ها ریخته، و فروغِ رویش بر سیاهیِ مویِ محاسن و
سرفائق آمده؛ پدرم به فدایِ فرزندِ بهترین کنیزان!

پینوشتها

(۱) الارشاد / ۳۳۲ >؛ طبع مؤسسه آل‌البيت عليهم السلام - با تفاوت مجزئی - : ۳۸۲/۲؛ و نگر: الغیبه طوسی، ط. مؤسسه المعارف الإسلامية، ص ۴۷۰؛ و: اعلام الوری، تحقیق: علی أكبر الغفاری، ص ۴۳۴ (با تفاوت اندک)؛ و: كشف الغمّة، تحقیق السیدهاشم الرسولی، ط. مكتبة بنی هاشمی، ۴۶۴/۲؛ و: روضة الواعظین، ط. مجیدی و فرجی، ۲۳/۲؛ و: الخرائج و الجرائح راوندی، ط. مؤسسه الإمام المهدي (عليه السلام)، ۱۱۵۲/۳. نیز سنج: پهلوان: ۵۵۲/۲ و ۵۵۳ <.

(۲) > أبو عبد الله (به قولی: أبو محمد) جابر بن یزید جعفی، از خواص اصحاب امام صادق - عليه السلام - و از ثقات بشمارست.
نگر: الموسوعة الرجالیة المیسرة ۱/۱۶۲؛ و: مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ابن شهر آشوب، ط. انتشارات علامه، ۲۸۱/۴ <.

حدیثِ سی و یکم

طولِ عمرِ حضرتِ قائم (عج)

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - يَقُولُ:

فِي الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَهُوَ طُولُ الْعُمْرِ»^(۱).
(یعنی:

از سعید بن جبیر^(۲) منقول است که گفت: شنیدم سرورِ عبادتگران، علی بن الحسین - علیهما السلام -، می فرمود:

در قائمِ سُنَّتِی از نوح است، که درازایِ زندگانی باشد).

می گویم: شیعیان در نگارشهاشان به «یادکردِ مُعَمَّران» پرداخته اند تا مردمان > از اخبارِ معمران آگاه باشند و < طولِ عمرِ حضرتِ قائم (عج) را بعید نینگارند. از این شمارست، صدوقِ اُمّت در کتابش، کمال الدین و تمام النعمه^(۳)، و نیز معلّم اُمّت، شیخ مفید، در الفُصُولُ العُشْرَةُ فِي الغَيْبَةِ^(۴)، و نیز شریفِ مُرتَضَى عِلْمِ الْهُدَى در اُمالی اش^(۵)، و

نیز علامه مجلسی در بحار الأنوار... (۶).

شیخ محمد بن علی کراجکی (در گذشته به سال ۴۴۹ ه. ق.) - که از شاگردان شریف مرتضی بوده است - نیز کتاب البُرْهَانِ عَلَی صِحَّةِ طَوْلِ عَمْرِ الْإِمَامِ صَاحِبِ الزَّمَانِ > علیه الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ < را پرداخته و در کنز الفوائدش درج نموده. (۷) شیخ طوسی هم در الغیبة (۸) فصلی را به بیان عمر آن حضرت - علیه السَّلَام - اختصاص داده است که شایانِ مراجعه می باشد. همو در مسائل کلامیه اش چنین گفته: «در درازنای زندگانی قائم - علیه السَّلَام - استبعادی نیست؛ زیرا جز وی کسانی از پیشینیان - مانند شُعْبِی پیامبر و لقمان علیهما السَّلَام - سه هزار سال زیسته اند، و همچنان این امری ممکن است و خدای تعالی را قدرت آن هست» (۹).

فیلسوف زبردست، کمال الدین میثم بن علی بن میثم بخرانی (در گذشته به سال ۶۶۹ ه. ق.)، گفته است:

«و أمّا درباره طولِ عمرِ آن حضرت، نهایت و کنشی که خصم می تواند نشان دهد آن است که این طولِ عمر را بعید بشمارد؛ که آن هم، از چند روی، مردود است: نخست آن که هر که در اخبار و سرگذشت‌های مُعَمَّران بنگرد درمی یابد که میزانِ عمرِ آن حضرت و بیش از آن هم عادی است. چه، درباره لقمان که پرورنده گرگس‌ها بود (۱۱)، نقل شده که هفت هزار سال بزیست، و روایت کرده اند که عمرو بن حممة الدوسی چهارصد سال بزیست، و دیگر مُعَمَّران نیز از همین دست هستند.

دوم آن که خدای تعالی درباره نوح - علیه السَّلَام - خبر می دهد و می فرماید: «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» (۱۲).

سوم آن که ما و خصم در بابِ زنده بودنِ خضر و ایاس - علیهما السَّلَام - از انبیاء، و سامری و دجال از اَشْقِیاء، همداستانیم و چون این در بابِ این دو طرفِ متقابل روا

باشد، چرا در باب گروه میانین - یعنی طبقه اولیاء - روا نباشد؟!»^(۱۳)

علامه بزرگ، محمدحسین آل کاشف الغطاء، گفته است: «... کسانی که بقاء آن حضرت را در طول این مدّت متجاوز از هزار سال بعید می‌شمارند، گویا از ماجرای عمر حضرت نوح < علیه السلام > غفلت یا تغافل می‌کنند که به نصّ قرآن پنجاه سال کمتر از هزار < یعنی: نهصد و پنجاه سال > میان قوم خویش درنگ فرمود^(۱۴) و کمترین سنی که از برای او گفته شده هزار و ششصد سال است و بیش از آن هم، تا سه هزار سال، گفته‌اند^(۱۵)».

حدیث شناسان اهل سنت، جز درباره حضرت نوح هم، روایت کرده‌اند که افرادی بیش از این زیسته‌اند. نَووی که از مُحَدِّثان بزرگ ایشان است، در تهذیب الأسماء چنین گفته است:

درباب حیات و نُبُوتِ خِضْرٍ اختلاف کرده‌اند؛ بیشترین عالمان گفته‌اند که او زنده است و در میان ماست؛ صوفیان و اهل صلاح و معرفت بر این معنا همداستان‌اند و حکایاتشان درباره دیدار و ملاقات او و استفاده از وی و پرسش و پاسخ با او و حضورش در جایگاههای شریف و موطنهای نیکو، بیشتر از آن است که به شمار درآید و مشهورتر از آنکه یادکردش به گفتار بیاید. شیخ ابوعمر و بن صلاح در فتاوی‌اش گفته است: عالمان و صالحان معتقدند که او زنده است و عامه نیز با ایشان همسخن هستند و تنها بعضی مُحَدِّثان با انکار وی تکرّوی کرده^(۱۶) (پایان سخن).

به خاطر می‌آید که وی در جای دیگر، و زَمَخْشَری در ربیع الأبرار، گفته‌اند که مسلمانان بر زنده بودن چهارتن از پیامبران همداستان‌اند؛ دوتن از ایشان، یعنی ادریس و عیسی، در آسمان‌اند، و دوتن، یعنی ایلیاس و خضر، در زمین‌اند، و ولادت خضر در زمان ابراهیم، پدر پیامبران^(۱۷)، بوده است^(۱۸).

مُعَمَّرانی که از عمرِ طبیعی درگذشته و تا صدها سال زیسته‌اند، بسیارند. سید مرتضی در اُمالی‌اش^(۱۹) گروهی از ایشان را یاد کرده و کسانِ دیگر هم، مانند صدوق در اِکمال‌الدین^(۲۰)، شماری را بیش از آنچه شریف مرتضی یاد کرده است، خاطر نشان کرده‌اند. در این روزگاران هم، چه بسیار کسان را دیده‌ایم که عمرشان به صد و بیست سال و قریب به آن یا بیش از آن رسیده است. از اینها گذشته، در دیدهٔ تحقیق، حق آن است که هرکس بتواند زندگانی را در یک روز حفظ کند، هزاران سال هم می‌تواند آن را حفظ کند. تنها این نکته می‌ماند که این عمل عادت شکنی است، ولی آیا عادت شکنی و خروج از قوانینِ طبیعی در مورد انبیاء و اولیاء، چیزی شگفت یا امری نادر است؟!

در این باره به مُجَلَّداتِ پیشینِ الْمُقْتَطَفِ^(۲۱) مراجعه فرمائید و در آن گفتارهای فراوان و براهین آشکارِ عقلیِ اکابرِ فلاسفهٔ غرب را در اثباتِ امکانِ جاودانگیِ انسان در دنیا ببینید. یکی از دانشمندانِ بزرگِ اروپا گفته است: اگر شمشیرِ ابنِ مُلْجَم در میان نبود، علی بن ابی طالب از کسانی می‌بود که جاودانه در دنیا می‌زیستند؛ زیرا جمیع صفاتِ کمال و اعتدال را یکجا در خود داشت؛ و ما را در این مقام تحقیق و کاوشی فراخ دامنه است که مجالِ بیانش نیست.»^(۲۲)

علامه شیخ محمدرضا مُظَفَّر (ره) در این باره گفته است: «طولانی‌تر شدنِ زندگانی از عمرِ طبیعی - یا آنچه پنداشته می‌شود که عمرِ طبیعی است -، در نظرِ دانش پزشکی، نه مردود است و نه مُحال. پزشکی فقط هنوز نتوانسته به چیزی دست یابد که با آن بتواند زندگانیِ آدمی را از آنچه معمولاً هست درازتر کند. باری، اگرچه پزشکی توانائیِ چُنین کاری را ندارد، خدای متعال بر هر کاری تواناست و در عمل هم طولانی‌ساختنِ عمرِ حضرتِ نوح و بقایِ حضرتِ عیسی - علیهما السَّلام - تحقَّق یافته و قرآنِ کریم نیز از این دو امر خبر داده است... لیک اگر کسی که شک

دارد، در آنچه قرآن هم از آن خبر داده باشد شک نکند، دیگر فاتحهٔ اسلام خوانده است! ^(۲۳) شگفت آن است که مسلمانی دربارهٔ امکان این امر می‌پرسد که مدعی ایمان به قرآن مجید است.» ^(۲۴).

از عامه هم حافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی (کشته شده به سال ۶۵۸ هـ. ق.) در کتاب خود، البیان فی أخبار صاحب الزمان علیه السلام، گفته است: «بقای آن حضرت ناممکن نیست، چرا که عیسی و ایلیاس و خضر هم از اولیای خدای متعال، و دجال گجسته و ابلیس ملعون هم از اعدای خدای متعال، بقا یافته‌اند. بقای اینان از طریق کتاب و سنت ثابت شده و <حتی مُنکرانِ بقای مهدی - علیه السلام - نیز > دربارهٔ آن همداستان‌اند، آنگاه امکان بقاء مهدی <علیه السلام > را منکر شده‌اند! اینک من بقای هر یک از ایشان را تبیین می‌کنم تا از این پس خردمندان به انکارِ امکان بقای مهدی - علیه السلام - گوش فرا ندهند...» ^(۲۵).

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام النعمة ۳۲۲/ ح ۴ و ۵؛ پهلوان: ۵۹۱/۱، و کمره‌ای: ۴۳۹/۱ <.
- (۲) > أبو محمد سعید بن جبیر (۴۵ - ۹۵ هـ. ق.)، عالم بزرگ و فقیه و مُفسِّرِ قرآنِ کریم و از تابعان بود که از امام سجّاد - علیه السلام - روایت کرده است. حجاج بن یوسف ثقفی - که از قضا خود نیز در همان سال به دَرَک واصل شد و به قول ابنِ عماد: «فیها أراحَ اللهُ العبادَ و البلادَ بموتِ الحجاجِ بنِ یوسفِ بنِ أبی عقیلِ الثقفی الطائفی فی لیلَةِ مُبارکَةِ عَلیِّ الأُمّةِ» - سعید را به شهادت رسانید. قبر او در «واسط» است.
- نگر: الموسوعُ الرّجالیة المیسرة، ۳۸۶/۱؛ و: شذرات الذهب، دار الکتب العلمیة، ۱۰۸/۱ - ۱۱۰ <.
- (۳) کمال‌الدین و تمام النعمة / ۵۳۶ - ۵۷۵.
- (۴) الفصول العشرة / ۲۲ - ۲۷.
- (۵) أمالی السید المرتضی / ۱۶۵ - ۱۹۵.
- (۶) بحار الأنوار / ۵۹/۱۳ - ۷۷ طبعِ أمين الصّرب؛ و: ۲۲۵/۵۱ - ۲۹۳ طبعِ حروفی ایران.
- (۷) کنز الفوائد / ۱۱۴/۲.
- (۸) الغیبة / ۲۵۸.
- (۹) الرّسائل العشر / ۹۹.
- (۱۰) > ظاهرًا باید تاریخ درگذشتِ ابنِ میثم - قُدَسَ سِرُّه - را محصور بین سالهای ۶۷۹ و ۶۹۹ هـ. ق. بدانیم. نگر: پژوهش و حوزه، ش ۷، ص ۱۰۸ و ۱۰۹ (از مقاله نقدِ حالِ شیخ کمال‌الدین میثم بحرانی به ترجمه همین مترجم). <.

- (۱۱) > مراد لقمان بن عاد است که بنا بر پاره‌ای گزارشهای کهن به اندازه عمر هفت کرکس که یکی پس از دیگری پرورش داد، بزیست، و واپسین کرکس او از این هفت کرکس، «لبد» نام داشت.
- (نگر: کتاب الغیبة، الطوسی، ط. مكتبة نينوى الحديثة، ص ۷۹؛ و: کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۵۵۹؛ و: لسان العرب، ذیل «لبد»؛ و...).
- گویند که این لقمان بن عاد مَعْمَرِ کرکس پرور، همانا، جَزْ لُقْمَانَ حکیم مذکور در قرآن کریم است.
- (نگر: اللوامع الالهية، ط. ۲، صص ۴۴۸ - ۴۹۰). <
- (۱۲) سورة عنكبوت: ۱۴ >؛ یعنی: پس در میان آنان هزارسال منهای پنجاهسال (= نهصد و پنجاه سال) به سر بُرد <.
- (۱۳) قواعد المرام فی علم الکلام / ۱۹۱.
- (۱۴) > اشارت مرحوم کاشف‌الغطاء به آیت ۱۴ از سورة عنكبوت است: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا... <.
- (۱۵) > طابع أصل الشيعة، آقای علاء آل جعفر، به این مصادر و منابع توجه داده است: تفسیر الکشاف زَمَخْشَرِي ۲۰۰/۳ (ط. دارالمعرفه بیروت)؛ و: تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر ۴۱۸/۳ (ط. دارالمعرفه بیروت)؛ و: زادالمسیر ابن جوزی ۲۶۱/۶ (نشرالمکتب الإسلامی / بیروت). <.
- (۱۶) > طابع أصل الشيعة إرجاع داده است به: تهذیب الأسماء و اللغات، ۱۷۶/۱ (ط. دارالکتب العلمیه بیروت). <.
- (۱۷) > می‌دانیم که شماری از پیامبران الهی از زاد و رود حضرت ابراهیم - علیه السلام - اند. از ابوالنضر محمد بن سائب کلبی کوفی (درگذشته به ۱۴۶ ه. ق.) منقول است که غیر از ادریس و نوح و لوط و هود و صالح، دیگر پیامبران مذکور در قرآن، - سلام الله علیهم أجمعین -، همه از زاد و رود ابراهیم اند و گویا در این سخن از آن روئ آدم را استثناء نکرده که او پدر جمیع بشریت محسوب می‌شود و خود بخود مُستثناست (نگر: شذرات الذهب، ابن‌العماد، ط. دارالکتب العلمیه، ص ۲۱۸). <.
- (۱۸) > طابع پیشگفته إرجاع داده به: تهذیب الأسماء و اللغات ۱۷۷/۱ (ط. پیشگفته)؛ و: ربیع الأبرار زَمَخْشَرِي ۳۹۷/۱ (ط. وزارت أوقاف عراق / بغداد). <.
- (۱۹) > طابع پیشگفته إرجاع داده است به: أمالی المُرْتَضَى ۲۳۲/۱ - ۲۷۲ (ط. داراحیاءالکتب العربیة / بیروت). <.

- (۲۰) > چنان که پیشتر هم بیامد در این که نام کتاب صدوق - قُدَس سِرُّه - ، کمال الدین است یا کمال الدین، اختلاف است.
- به هر روی بهره موردِ اشارتِ مرحوم کاشف الغطاء را نگر در: کمال الدین و تمام النعمة، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، صص ۵۲۳ - ۶۴۳؛ و: پهلوان ۳۰۷/۲ - ۵۳۷؛ و: کمره‌ای ۲۰۲/۲ - ۳۵۲.<
- (۲۱) > الْمُقْتَطَفُ ماهنامه‌ای علمی و تاریخی و ادبی به زبان عربی بود که به اهتمام صرّوف دکتر یعقوب ابن نقولا، ۱۸۵۲ - ۱۹۲۷ م.) و همکاری فارسی نمر (۱۸۵۶ - ۱۹۵۱ م.) و شاهین مکاریوس (۱۸۵۳ - ۱۹۱۰ م.) در ۱۸۷۶ م. در بیروت تأسیس شد. در ۱۸۸۶ م. آن را به مصر انتقال دادند؛ تا ۱۹۵۲ م. در مصر منتشر شد و در این سال تعطیل گردید. (نگر: دائرة المعارف فارسی).<
- (۲۲) أصل الشیعة و أصولها > ط. قاهره < ۱۳۸/ >:و: تحقیق علاء آل جعفر، صص ۲۲۵ - ۲۲۷. چون این طبع أصل الشیعه مُحَقَّق بود، گفتاوردِ منقول در متن را بر اساس آن اصلاح و تکمیل کردیم.<
- (۲۳) > مُراد این است که مسلمان، بطّبع، در صحّت و راستی قرآن تردید ندارد، و اگر تردید داشته باشد باید - از راه دلیل و بُرهان - به بازآموزی اصول عقائد پردازد، زیرا ایمان استوار با تردید در بنیادهای عقیدتی جمع شدنی نیست.<
- (۲۴) عقائد الامامیة / ۷۹.
- (۲۵) البیان فی أخبار صاحب الزّمان > علیه السلام < ۱۴۸/.

حديث سى و دوم

علاماتِ ظهورِ حضرتِ قائمِ (عج)

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ -عَلَيْهِمَا السَّلَامُ- :
إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا -عَلَيْهِ السَّلَامُ- مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ، تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ
وَتَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ كُلُّهَا وَيُظْهِرُ اللَّهُ -تَعَالَى- بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ وَيَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا عَمَّرَ وَ
يُنزِلُ رُوحَ اللَّهِ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ -عَلَيْهِمَا السَّلَامُ- فَيُصَلِّي خَلْفَهُ.

قال ابن حمران: قيل له: يا ابن رسول الله! متى يخرج قائمكم؟

قال: إذا تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال واكتفى الرجال بالرجال والنساء
بالنساء وركب ذات الفروج السروج وقبليت الشهادة الزور وردت شهادة
العدول واستخف الناس بالدماء وارتكاب الزنا وأكل الرباء والرشاء واستيلاء

الأشرارِ عَلَى الأبرارِ وَ خُرُوجِ السُّفِيَانِيَّ مِنَ الشَّامِ وَ الْيَمَانِيَّ مِنَ الْيَمَنِ وَ خَسْفِ
بِالْبَيْدَاءِ وَ قَتْلِ غُلَامٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ اسْمُهُ
مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ لَقَبُهُ النَّفْسُ الرَّكِيَّةُ، وَ جَاءَتْ صَيْحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ بِأَنَّ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ
وَ شِيعَتِهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ خُرُوجُ قَائِمِنَا.

فَإِذَا خَرَجَ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ اجْتَمَعَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَ أَوَّلُ مَا
يَنْطِقُ بِهِ هَذِهِ الْآيَةُ: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^(۱). ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ وَ
حُجَّتُهُ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ. فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مُسَلِّمٌ إِلَّا قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي
أَرْضِهِ، فَإِذَا اجْتَمَعَ لَهُ الْعَقْدُ وَ هُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فَلَا يَبْقَى فِي
الأَرْضِ مَعْبُودٌ دُونَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - مِنْ صَنَمٍ وَ وَثْنٍ وَ غَيْرِهِ إِلَّا فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَ وَ
ذَلِكَ بَعْدَ غَيْبَةٍ طَوِيلَةٍ^(۲).

(یعنی)

از محمد بن حمران^(۳) منقول است که گفت: جعفر بن محمد الصادق
- عَلَيْهِمَا السَّلَام - فرمود:

قائم ما - عليه السلام - با هراس یاری گردیده^(۴)، و با نصرت نیرو بخشیده شده
است^(۵)؛ زمین از برایش درنور دیده می آید^(۶)، و گنجینه‌ها از برای وی آشکار
می‌گردد، و خداوند - هر چند مشرکان خوش ندارند - با او دین خود را بر همه دینها
چیره می‌سازد. اقتدار او مشرق و مغرب را فرا می‌گیرد و همه ویرانه‌های زمین آباد
می‌شود و روح الله، عیسی بن مریم - علیهما السلام -، فرود می‌آید و پشت سر او
نماز می‌گزارد.

ابن حمران گفته است: آن حضرت را گفتند: ای پسر رسول خدا! کی قائم شما

خروج می‌کند؟

فرمود: هنگامی که مردان خود را به زنان مانده سازند و زنان خود را به مردان مانده کنند، و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده نمایند، و مادینه صاحب‌عورتها بر زینها نشینند، و گواهی دروغ پذیرفته آید، و گواهی عادلان پذیرفته نگردد، و مردمان خونریزی و ارتکاب زنا و خوردن ربا و رشوت را سهل شمارند، و چیرگی آشرا بر ابرار و خروج سفیانی از شام و یمانی از یمین و فرورفتن زمین در بیداء و کشته شدن جوانی از آل محمد - صلی الله علیه و آله - میان رُکن و مقام - که نام او محمد بن محمد و لقبش «نفس زکی» است - صورت بندد، و بانگی از آسمان آید که حق با علی و شیعیان اوست، در این هنگام، قائم ما خروج می‌کند.

پس چون خروج کند، پشتش را به کعبه تکیه دهد، و سیصد و سیزده مرد حبرِ وی < گرد آیند و نخستین چیزی که بر زبان راند این آیت است: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^(۷).

آنگاه گوید: من بقیة الله (/ اندوخته خداوند) و حُجَّتِ او و خلیفه او بر شما هستم. پس هر که بر او سلام کند، گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»^(۸) (یعنی: سلام بر تو ای اندوخته خداوند در زمین). پس چون یک «عقد» - که ده هزار مرد باشد - برای وی گردد آیند، از مکه خروج کند، و جز خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - هر معبودی در زمین باشد، اعم از بُت‌های بی‌جُتّه باصورت و باجُتّه بی‌صورت^(۹) و جز آن، آتش در آن گرفته باشد و بسوزد، و این پس از غیبتی طولانی است).

پینوشتها

- (۱) سورة هود < ۱۱ >، ۸۶.
- (۲) كشف الحق > به اهتمام سيّد داوود ميرصابري < ۱۸۲ / > و نگر: ط. قديم اصفهان، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.
- در هامش ط. ميرصابري آمده: «این حديث را [شيخ حُرّ عاملی] در اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۴۰ ح ۶۸۶ بطور مختصر از ابن شاذان نقل کرده است.»
می‌نویسم:
- قريب به این حديث - با پاره‌ای تفاوتها - از امام باقر - عليه السلام - روایت شده در: کمال‌الدین و تمام النعمة، ط. جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۳۳۰ و ۳۳۱ <.
- (۳) > أبو جعفر محمد بن حمران نهدی، راوی «ثقه» ی کوفی الأصل و باشنده جرجرایا بوده که از امام صادق - عليه السلام - روایت کرده است. او را کتابی است.
نگر: رجال النجاشی، ط. جامعه مدرسین، ص ۳۵۹ <.
- (۴) > «یعنی حضرت الله تعالی او را نصر می‌نماید بر این وجه که ترس و بیم از او در دل‌های دشمنان می‌اندازد» كشف الحق، ط. ميرصابري، ص ۱۸۳ <.
- (۵) > «یعنی حضرت عزت او را تأیید می‌نماید به نصرت نمودن و ظفردادن بر اعداء» كشف الحق، ط. ميرصابري، ص ۱۸۳ <.
- (۶) > «تا در اندک زمانی مسافات بعیده را عساکر ظفرمآثرش قطع نمایند.» كشف الحق، ط. ميرصابري، ص ۱۸۳ <.
- (۷) > حس ۱۱، ی ۸۶؛ یعنی: اندوخته خداوند، از برای شما بهتر است، اگر مؤمن باشید. <.

- (۸) > این نحوه سلام بر آن حضرت، شایسته تأمل و تعلم است.
 نیز نگر: أصول کافی، با ترجمه شادروان مصطفوی، دفتر نشر فرهنگِ اهل بیت علیهم السلام، ۲/۲۷۵؛ و: مرآة العقول ۴/۳۶۹ و ۳۷۰.<
- (۹) > پیشینیان درباره تفاوت «صَنَم» و «وَشَن» - که به ترتیب به «أَصْنَام» و «أَوْثَان» جمع بسته می‌شوند - سخن گفته‌اند. نمونه را، نگر: غریب‌الحديث فی بحار الأنوار، و مجمع‌البحرین، و دستور الاخوان، و... در اینجا مجال طرح معناها و رای‌های مختلف ایشان نیست. مُسْتَدِّ ما در گزینش معنا، لسان‌التنزیل (ص ۱۰۶) بوده است.<

حديثِ سى و سوم

دَجَال

«عَنِ النَّزَالِ بْنِ سَبْرَةَ قَالَ: خَطَبَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، فَحَمِدَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، ثُمَّ قَالَ: سَلُونِي أَيُّهَا النَّاسُ! قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي - ثَلَاثًا - فَقَامَ إِلَيْهِ صَعْصَعَةُ بْنُ صَوْحَانَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَتَى يَخْرُجُ الدَّجَالُ؟»

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : افْعُدْ فَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَعَلِمَ مَا أَرَدْتَ؛ وَاللَّهِ مَا الْمَسْئُولُ عَنْهُ بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، وَلَكِنْ لِدَلِكَ عِلَامَاتٌ وَهَيْئَاتٌ^(١) يَتَّبَعُ بَعْضُهَا بَعْضًا كَحَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَإِنْ شِئْتَ أَنْبَأْتُكَ بِهَا.

قال: نَعَمْ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : احْفَظْ، فَإِنَّ عِلَامَةَ ذَلِكَ: إِذَا أَمَاتَ النَّاسُ الصَّلَاةَ، وَ

أَضَاعُوا الْأَمَانَةَ، وَاسْتَحَلُّوا الْكِذْبَ، وَأَكَلُوا الرِّبَا، وَأَخَذُوا الرُّشَا، وَشَيَّدُوا الْبُيُوتَانَ،
وَبَاعُوا الدِّينَ بِالدُّنْيَا، وَاسْتَعْمَلُوا السُّفَهَاءَ، وَشَاوَرُوا النِّسَاءَ، وَقَطَعُوا الْأَرْحَامَ، وَ
اتَّبَعُوا الْأَهْوَاءَ، وَاسْتَحَقُّوا بِالدِّمَاءِ، وَكَانَ الْحِلْمُ ضَعْفًا، وَالظُّلْمُ فَخْرًا، وَكَانَتْ
الْأُمَرَاءُ فَجْرَةً، وَالْوُزَرَاءُ ظَلَمَةً، وَالْعُرَفَاءُ خَوْنَةً^(٢)، وَالْقُرَاءُ فَسَقَةً، وَظَهَرَتْ شَهَادَةُ
الرُّؤُوسِ^(٣)، وَاسْتَعْلَنَ الْفُجُورُ، وَقَوْلُ الْبُهْتَانِ، وَالْإِثْمُ وَالطُّغْيَانُ، وَحَلِيَّتِ الْمَصَاحِفِ،
وَزُخْرِفَتِ الْمَسَاجِدِ، وَطَوْلَتِ الْمَنَارَاتُ، وَأُكْرِمَتِ الْأَشْرَارُ، وَازْدَحَمَتِ الصُّفُوفُ،
وَاحْتَلَفَتِ الْقُلُوبُ، وَنُقِضَتِ الْعُهُودُ، وَافْتَرَبَ الْمُوَعُودُ، وَشَارَكَ النِّسَاءُ أَزْوَاجَهُنَّ
فِي التِّجَارَةِ حِرْصًا عَلَى الدُّنْيَا، وَعَلَتْ أَصْوَاتُ الْفُسَّاقِ وَاسْتَمِعَ مِنْهُمْ، وَكَانَ
زَعِيمُ الْقَوْمِ أَرْذَلَهُمْ، وَاتَّقَى الْفَاجِرُ مَخَافَةَ شَرِّهِ، وَصَدَّقَ الْكَاذِبُ، وَاتَّيَمَّنَ الْخَائِنُ، وَ
اتَّخَذَتِ الْقِيَانُ وَالْمَعَازِفُ^(٤)، وَلَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْلَهَا، وَرَكِبَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ
السُّرُوجَ، وَتَشَبَّهَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ، وَالرِّجَالُ بِالنِّسَاءِ، وَشَهِدَ الشَّاهِدُ مِنْ غَيْرِ أَنْ
يُسْتَشْهَدَ، وَشَهِدَ الْآخِرُ قِضَاءَ لِذِمَامٍ بَغَيْرِ حَقِّ عَرَفِهِ، وَتَفَقَّهَ لِغَيْرِ الدِّينِ، وَآثَرُوا
عَمَلَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ، وَلَبَسُوا جُلُودَ الضَّانِ عَلَى قُلُوبِ الدِّثَابِ، وَقُلُوبُهُمْ أَنْتَنُ
مِنَ الْجَيْفِ وَآمَرُ مِنَ الصَّبْرِ. فَعِنْدَ ذَلِكَ الْوَحَا الْوَحَا^(٥)! ثُمَّ الْعَجَلُ الْعَجَلُ! خَيْرُ
الْمَسَاكِينِ يَوْمَئِذٍ بَيْتُ الْمُقَدَّسِ، وَلِيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَتَمَنَّى أَحَدُهُمْ^(٦) أَنَّهُ مِنْ
سُكَّانِهِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَنْ الدَّجَالُ؟

فَقَالَ: أَلَا إِنَّ الدَّجَالَ صَائِدُ بْنُ الصَّيْدِ^(٧)، فَالْتَقَى مِنْ صَدَقَةٍ، وَالسَّعِيدُ مِنْ كَذْبِهِ،

يَخْرُجُ مِنْ بَلَدَةٍ يُقَالُ لَهَا اصْفَهَانُ، مِنْ قَرْيَةٍ تُعْرَفُ بِالْيَهُودِيَّةِ، عَيْنُهُ الْيَمْنَى مَمْسُوحَةٌ، وَالْعَيْنُ الْأُخْرَى فِي جِبْهَتِهِ تُضَىءُ كَأَنَّهَا كَوْكَبُ الصُّبْحِ، فِيهَا عَلَقَةٌ كَأَنَّهَا مَمْرُوجَةٌ بِالذَّمِّ، بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ: «كافر»، يَقْرُؤُهُ كُلُّ كَاتِبٍ وَأُمِّيٍّ، يَخُوضُ الْبِحَارَ وَتَسِيرُ مَعَهُ الشَّمْسُ، بَيْنَ يَدَيْهِ جَبَلٌ مِنْ دُخَانٍ، وَخَلْفَهُ جَبَلٌ أَبْيَضٌ يَرَى النَّاسُ أَنَّهُ طَعَامٌ، يَخْرُجُ حِينَ يَخْرُجُ فِي قَحْطٍ شَدِيدٍ تَحْتَهُ حِمَارٌ أَقْمَرٌ، خُطْوَةٌ حِمَارِهِ مِيلٌ، تُطْوِي لَهُ الْأَرْضَ مِنْهَا مَنْهَلًا، لَا يَمُرُّ بِمَاءٍ إِلَّا غَارَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَسْمَعُ مَا بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالشَّيَاطِينِ، يَقُولُ: «إِلَى أَوْلِيَائِي، أَنَا الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى وَقَدَّرَ فَهَدَى، أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى». وَكَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ، إِنَّهُ أَعْوَرٌ يَطْعَمُ الطَّعَامَ، وَيَمْسِشِي فِي الْأَسْوَاقِ، وَإِنَّ رَبِّكُمْ - عَزَّ وَجَلَّ - لَيْسَ بِأَعْوَرَ، وَلَا يَطْعَمُ وَلَا يَمْسِشِي وَلَا يَزُولُ. تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

أَلَا وَإِنَّ أَكْثَرَ أَتْبَاعِهِ يَوْمَئِذٍ أَوْلَادُ الرِّزَا، وَأَصْحَابُ الطَّيَالِسَةِ الْخَضِرِ، يَقْتُلُهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِالشَّامِ عَلَى عَقَبَةٍ تُعْرَفُ بِعَقَبَةِ أَفِيقٍ لثَلَاثِ سَاعَاتٍ مَضَتْ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ عَلَى يَدِ مَنْ يُصَلِّي الْمَسِيحُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - خَلْفَهُ، أَلَا إِنَّ بَعْدَ ذَلِكَ الطَّامَّةَ الْكُبْرَى.

قُلْنَا: وَمَا ذَلِكَ؟ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

قَالَ: خُرُوجُ دَابَّةٍ [مِنَ] الْأَرْضِ مِنْ عِنْدِ الصَّفَا، مَعَهَا خَاتَمُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، وَعَصَى مُوسَى - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -، يَضَعُ الْخَاتَمَ عَلَى وَجْهِ كُلِّ مُؤْمِنٍ فَيَنْطَبِعُ فِيهِ: هَذَا مُؤْمِنٌ حَقًّا، وَيَضَعُهُ عَلَى وَجْهِ كُلِّ كَافِرٍ فَيَتَكْتَبُ: هَذَا كَافِرٌ حَقًّا، حَتَّى أَنْ الْمُؤْمِنَ

لِيُنَادِي: الْوَيْلُ لَكَ يَا كَافِرٌ، وَإِنَّ الْكَافِرَ يُنَادِي: طُوبَى لَكَ يَا مُؤْمِنٌ! وَدِدْتُ أَنِّي
الْيَوْمَ كُنْتُ مِثْلَكَ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا.

ثُمَّ تَرَفَعُ الدَّابَّةُ رَأْسَهَا فَيَرَاهَا مَنْ بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ - جَلَّ جَلَالُهُ - وَذَلِكَ
بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَرَفَعُ التَّوْبَةُ، فَلَا تَوْبَةَ تُقْبَلُ وَلَا عَمَلٌ
يُرْفَعُ وَ «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا».^(۸)

ثُمَّ قَالَ - عَلَيْهِ السَّلَام - : لَا تَسْأَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ هَذَا فَإِنَّهُ عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ
حَبِيبِي، رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ، أَنْ لَا أُخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عِثْرَتِي.

قَالَ النَّزَالُ بْنُ سَبْرَةَ: فَقُلْتُ لِعَصْعَةَ بْنِ صَوْحَانَ: يَا صَعَصَعَةُ! مَا عَنِي
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام - بِهَذَا؟

فَقَالَ صَعَصَعَةُ: يَا ابْنَ سَبْرَةَ! إِنَّ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ
- عَلَيْهِ السَّلَام - ، هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعِثْرَةِ، التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ
- عَلَيْهِمَا السَّلَام - ، وَهُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا يَطْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ
فَيَطْهَرُ الْأَرْضَ وَيَضَعُ مِيزَانَ الْعَدْلِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا.

فَأَخْبَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام - أَنَّ حَبِيبَهُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -
عَهْدَ إِلَيْهِ أَنْ لَا يُخْبِرَ بِمَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ غَيْرَ عِثْرَتِهِ الْأَيْمَةِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
أَجْمَعِينَ».^(۹)

(يعنى:

از نزال بن سبره^(۱۰) منقول است كه گفتم: أمير مؤمنان، علی بن ابی طالب
- عَلَيْهِ السَّلَام - ، برای ما سخن راند؛ خدای - عز و جل - را سپاس و ستایش و ثنا

گفت و بر محمد و خاندان وی درود فرستاد. آنگاه فرمود:

ای مردمان پیش از آنکه مرا از دست بدهید از من بپرسید (سه بار این سخن را فرمود).

صَعَصَعَةُ بْنُ صَوْحَانَ^(۱۱) روی به آن حضرت برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! دَجَالِ كَيْ خُرُوجِ مِي كُنْد؟

علی - علیه السلام - او را گفت: بنشین که خداوند سختت را شنود و آنچه را خواستی بدانست؛ و به خدا قسم آنکه از او پرسیده شده [در این باب] از پرسنده داناتر نیست، ولی این امر را نشانه‌ها و حالاتی است که چون گامهای پیاپی از پس یکدیگر آیند و اگر بخواهی تو را از آنها می‌آگاهانم.

گفت: آری، ای امیر مؤمنان!

پس آن حضرت - عَلَيْهِ السَّلَام - فرمود: به یاد بسپار که نشانه‌اش، هنگامی است که مردمان نماز را بمیرانند، و امانت را تباه کنند، و دروغ را حلال شمارند، و ربا بخورند، و رشوت بستانند، و ساختمان را [تجمل‌آمیز] برافرازند، و دین را به دنیا بفروشند، و سفیهان را کارگزاری دهند، و با زنان رای زنند^(۱۲)، و خویشی‌ها را بُگسلند، و از هواها پیروی کنند، و خون ریختن را سهل شمارند، و بُردباری سستی باشد و ستم افتخار، و امیران فاجر باشند و وزیران ظالم، و مُباشران^(۱۳) خائن، و قاریان^(۱۴) فاسق، و گواهی دروغ پیدا شود، و فُجور و بُهتانِ گوئی^(۱۵) و گناه و سرکشی هویدا گردد و مُصَحَّفَهَا را بیارایند، و مساجد را زینت کنند، و مناره‌ها را بلند سازند، و اشرار را گرامی دارند، و صفوف مُزْدَجِم شود و دلها پراکنده و مخالف، و عهدها را بشکنند، و آنچه وعده داده شده نزدیک گردد، و زنان از سر آزمندی به دنیا در بازارگانی با همسرانشان هنباز شوند، و آوای فاسقان بلند شود و سخنشان را گوش فرا دهند، و سرکرده مردمان فرومایه‌ترینشان باشد، و از بیمِ شرِّ فاجر از او

بپرهیزند، و دروغگو را تصدیق کنند، و خائن را اُمین شمرند، و زنانِ رامشگر و ساز فراهم آرند و به کار دارند، و واپسین این اُمت نخستین آن را نفرین کند، و مادینگانِ عورت‌دار برزینها نشینند، و زنان خود را چون مردان سازند و مردان خود را چون زنان سازند، و گواه بی آنکه از وی گواهی خواهند گواهی دهد، و دیگری برای گزارد ذمه‌ای گواهی دهد بی آنکه حقیقت را بشناسد و به انگیزه غیر دینی دانش دین بیاموزد،^(۱۶) و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند، و پوستِ میش را بر دلِ گرگ بپوشند، و دلهاشان از لاشه‌های مردار گنده‌تر و از صبر^(۱۷) تلخ‌تر باشد. در آن هنگام زود باشید، زود باشید؛ وانگاه شتاب کنید، شتاب کنید. در آن روز بهترین سکونتگاهها بیت‌المقدس است و مردمان را زمانی فراز آید که هر یک با رزو خواهند که از باشندگان آن باشند.

پس اَصْبَحَ بنُباته^(۱۸) رویی به امیر مؤمنان - علیه السلام - برخاسته گفت: ای امیر مؤمنان! دَجَال کیست؟

فرمود: بدانید که دَجَال صائدِ پسرِ صید^(۱۹) است؛ پس نِگونُ بَنُخت کسی است که او را تصدیق کند و نکوبُخت کسی که تکذیبش نماید. از شهری بیرون آید که «اصفهان» اش خوانند. از قریه‌ای که به نام «یهودیّه» شناخته می‌شود. چشم راستش زدائیده شده و چشم دیگرش در پیشانیِ اوست و چون اخترِ بامدادی تابان است. در آن زالویی هست آمیخته به خون. میانِ دو چشمش نوشته شده: «کافر»، و هر نویسا و نانویسا آن را می‌خواند.

در دریاها فرو می‌رود و خورشید با او روان می‌شود. پیشاپیش او، کوهی است از دود، و پس پشت او، کوهی است سپید که مردمان آن را طَعَام می‌پندارند. در قحطی سختی خروج می‌کند و سوار بر درازگوشی سپید است. هر گام درازگوشش یک میل است. زمین، آبشخور به آبشخور، از برای او درنوردیده می‌شود. بر هر آبی گذر کند

تاروزِ رستخیز فرو می‌رود [و بر نمی‌آید]. با بلندترین آوایش، چنان که همهٔ جنیان و آدمیان و شیاطین میانِ خاور و باختر بشنوند، می‌گوید: «ای دوستانم! به سوی من بیائید. من آنم که بیافرید و سامان بخشید و اندازه نهاد و راه نمود، پروردگارِ برترِ شما منم». حال آنکه دشمنِ خدا دروغ می‌گوید. او یک چشمی است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؛ و پروردگارِ شما - عَزَّ وَ جَلَّ - یک چشم نیست و غذا نمی‌خورد و راه نمی‌رود و نابود نمی‌شود. خداوند بسی از این برتر است.

بدانید که در آن روز بیشترین پیروانِ او زنازادگان و صاحبانِ طیلسان‌های سبزند. خداوند او را، در شام، بر گردنه‌ای که به نام گردنهٔ اُفقی خوانده می‌شود، سه ساعت گذشته از روزِ آدینه، به دستِ کسی که مسیح بن مریم - علیهما السَّلام - پشتِ سرش نماز می‌گزارد، به قتل می‌آورد. بدانید که پس از آن هنگامهٔ مهین است.

گفتیم: ای امیرِ مؤمنان! آن دیگر چیست؟

فرمود: بیرون آمدنِ جنبنده‌ای از زمین از محلِّ صفا، که خاتمِ سلیمان بن داود و عصایِ موسی - علیهم السَّلام - با اوست. خاتم را بر چهرهٔ هر مؤمن می‌نهد و بر آن نقش می‌بندد: «این براستی مؤمن است»، و بر چهرهٔ هر کافر می‌نهد و بر آن نگاشته می‌شود: «این براستی کافر است»؛ تا آنجا که مؤمن آواز می‌دهد: وای بر تو ای کافر!، و کافر آواز می‌دهد: خوشا به حالِ تو ای مؤمن! دوست داشتم که امروز مانندٔ تو بودم و به کامیابی بزرگی دست می‌یافتم.

آنگاه آن جنبنده سر بر می‌آورد و همهٔ کسانی که میانِ خاور و باختر اند، به اذنِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - ، او را می‌بینند؛ و آن پس از برآمدنِ خورشید است از غروبگاهش. آنگاه دیگر در توبه بسته می‌شود؛ نه توبه‌ای پذیرفته می‌آید و نه عملی فراز برده می‌شود و «آنکس را که پیش از آن ایمان نیاورده یا در عینِ ایمان نیکی نیندوخته، ایمان آوردنش سودی نبخشد». (۲۰)

سپس آن حضرت - علیه السّلام - فرمود: مرا از این که پس از آن چه می‌شود
مُپرسید که حَبیبم، رسولِ خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ، به من سفارش فرمود تا آن را
جُز به عِترتم خَبَر ندهم.

نَزَالِ بْنِ سَبْرَةَ گفته است: به صَعَصَعَةَ بْنِ صَوْحَانَ گفتم: ای صَعَصَعَهُ! مُرَادِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنَانِ - عَلَيْهِ السّلام - از این چه بود؟

صَعَصَعَهُ گفت: ای پسرِ سَبْرَةَ! آنکس که عیسی بن مریم - عَلَیْهِمَا السّلام - پشتِ
سِرِّ او نماز می‌گُزارَد، همانا دوازدهمین [امام] از عترت است و نهمین [نسل] از
فرزندانِ حُسَیْنِ بْنِ عَلِی - عَلَیْهِمَا السّلام - او خورشیدی است که از غُروب‌گاهش
برمی‌آید؛ نَزْدِ رُكْنِ و مَقَامِ پدیدار می‌گردد؛ زمین را پاک می‌کُند؛ ترازوی داد می‌نهد؛
و هیچکس بر کسی ستم روا نمی‌دارد.

أَمِيرِ الْمُؤْمِنَانِ - عَلَيْهِ السّلام - ما را آگهی داد که حَبیبش، رسولِ خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ - ، به او سفارش فرمود که جُز عِترتش، أَنْمَهُ - صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - ،
کسی را از آنچه پس از آن خواهد شد، خَبَر نَدهد).

پینوشتها

- (۱) <در مختصر البصائر شیخ حسن بن سلیمان جلی (ره) به جای «علامات و هیئات»، «علامات و امارات و هنات» آمده است (تحقیق مشتاق المظفر، ص ۱۲۷)؛ فتأمل. <
- (۲) المراد بالعرفاء هنا جمع عریف و هو العالم بالشئیء و الذى یعرف أصحابه و القیم بأمر القوم و النقیب.
- (۳) در بعض نسخ: «شهادات الزور».
- (۴) جمع «قنیه»؛ الاماء المغنیات.
- (۵) «الوحا الوحا» یعنی: السّرعَة السّرعَة، البدار البدار.
- (۶) در بعض نسخ: «یود احدهم».
- (۷) در بعض نسخ: «سائد بن الصید»؛ در سنن ترمذی: «ابن صیاد».
- (۸) <س ۶ ی ۱۵۸؛ بخشی از آیه است. <
- (۹) کمال الدین و تمام النّعمه ۵۲۵/۵۲۸ <و نگر: پهلوان، ۳۱۱/۲ - ۳۱۶؛ و: کمره‌ای، ۲۰۵/۲ - ۲۰۸؛ و: الخرائج و الجرائح، ط. مؤسسه الإمام المهدی علیه السلام، ۱۱۳۳/۳ - ۱۱۳۴؛ مختصر البصائر حسن بن سلیمان جلی، تحقیق مشتاق المظفر، ص ۱۲۰ - ۱۳۰؛ و: بحار الأنوار، ط. مؤسسه الوفاء (۱۱۰ جلدی)، ۱۹۲/۵۲ - ۱۹۵؛ و: مستدرک الوسائل، ط. مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ۳۲۶/۱۲ و ۳۲۷؛ و: طبع جدید منتخب الأثر (سه جلدی) ۲۲/۳ - ۲۵. <
- (۱۰) <نزال بن سبّره» ی هلالی عامری کوفی از کبار تابعان، و به قولی از صحابه است. نگر: مختصر البصائر، تحقیق المظفر، ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ و: أضبط المقال، ص ۱۸۵. <

(۱۱) > أَبُو طَلْحَةَ صَعَصَعَةَ بْنِ صَوْحَانَ بْنِ عَبْدِ، از خَوَاصِّ وَ كِبَارِ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - و مردی خطیب و ثقة است که دو برادرش، زید و سیحان، در پیکارِ جَمَلِ به شهادت رسیدند و خود او در روزگارِ فرمانروائی معاویه به رحمتِ خدا رفت. صَعَصَعَةُ مردی فصیح و سخنور و دلیر و دین‌ورز و خردمند بود. کَشَى در مدح و جلالِ وی روایاتی آورده است.

نگر: مختصر البصائر، تحقیق المظفر، ص ۱۲۶؛ و: الموسوعة الرجالية الميسرة، ۴۳۵/۱؛ و: مهدی موعود [علیه السلام]، علی دوانی، ص ۸۷۵؛ و: مجمع الرجال ۲۱۲/۳ - ۲۱۴. <

(۱۲) > آیا رای زدن و مشاورت با زنان، به خودی خود نکوهیده است؟... آیه‌الله استادی - که در باب مشورت در کتاب و سنت، تحقیقات و تأملاتی دارند - معتقدند روایاتی که از معصومان - علیهم السلام - درباره مشورت به ما رسیده، «تعبدی» نیست؛ بلکه «ارشادی» است و در واقع آن بزرگواران بر هنجارهای عقلائی در این باب تأکید فرموده‌اند. روایاتی هم که از مشورت با زنان نهی می‌کند، تعبدی نیست. ای بسا زمانها و اوضاع گوناگون تفاوت داشته باشند.

از امیر مؤمنان - علیه السلام - منقول است که: «إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ إِلَّا مِنْ جَرَبَتٍ بِكَمَالِ عَقْلٍ». در این حدیث از مشاورت با زنانی که کمال عقل آنها دانسته نشده، نهی گردیده است. پس موارد مختلف فرق می‌کنند و خصوصیتی در مذکر یا مؤنث بودن نیست. بنا بر این حدیث، و نیز بنا بر هنجار عقلائی، در هر زمانی که زنان مانند مردان از تحصیل و دانش برخوردار هستند و به محدودیتهای معرفتی متصف نمی‌باشند، دیگر چنین زنانی مصداق نهی از مشاورت و رایزنی نیستند.

بنا بر این، آن رای زدن با زنان که نکوهیده است، رای زدن با زنانی است که از کمال عقل برخوردار نبوده باشند و أهواء و أغراض نفسانی را مبنای گفتار و کردار قرار دهند. نگر: بیست مجلس پیرامون عهدنامه مالک اشتر، ص ۲۲۹ و ۲۳۰. <

(۱۳) > «مباشر» را در ترجمه «العریف» برگزیدم. «عریف» کسی است که نزد کارفرمائی کار کند و کارگزار و مباشر او باشد؛ مثلاً سرکارگر (نگر: فرهنگ جامع کاربردی، پرویز آتابکی). به تعبیر دیگر کسی است که سرپرست امور قبیله یا جماعتی باشد و امیر و فرمانروا از طریق وی از حال آن گروه آگاه شود (نگر: نزهة النظر، ص ۵۵۱).

به پندار من، «مباشر» در مصطلح فارسی امروز، تا حدود زیادی معنای «العریف» را می‌رساند؛ واللّه أعلم. <

(۱۴) > شاید لزوم و درستی «الْقُرَاء» را به «قاریان» و «قُرْآنُ خَوَانان» ترجمه کردن، در نگاه نخست، قریب به بداهت باشد؛ اما این را هم باید دانست که «قُرَاء» معنای دیگری نیز دارد؛ اهلِ فقه و فتوا از صحابه را - بنا بر قولِ ابنِ خلدون - «قُرَاء» می‌گفته‌اند؛ ظاهراً در حدیثِ نَبَوِی شریف «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِي، وَإِذَا فَسَدُوا فَسَدَتْ أُمَّتِي: الْأَمْرَاءُ وَالْقُرَاء» هم به همین کار بُرد باز می‌خوریم. نگر: موسوعة طبقات الفقهاء، آية الله سبحانی و...، قسم ۲ از مقدمه، ص ۲۴. <

(۱۵) > «بُهْتَان» دروغی است که شخص را متحیر و مبهوت می‌سازد. نگر: غریب‌الحديث في بحار الانوار، ۱/۱۵۶؛ و: قاموس قرآن قرشی؛ و: مجمع البحرين طریحی، إعداده محمود عادل، ۱/۲۵۶. <

(۱۶) > ما بآزاء این بهره واپسین عبارت را در متنِ عربی یکسان نخوانده و یکسان ترجمه نکرده‌اند.

در کمال‌الدین ویراسته استاد غفّاری (ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۵۲۶) «تَفَقَّه» (به ضمّ حرفِ یکم) چاپ شده است.

مرحوم آقا میرمحمدصادق خاتون‌آبادی (ره) در کشف‌الحق در ترجمه عبارت نوشته: «عالم شوند از برای غیر دین» (ط. سیدداود میرصابری، ص ۱۹۵)؛ که از قرائتی مشابه قرائت استاد غفّاری حکایت می‌کند. شاید این که مرحوم کمره‌ای هم در ترجمه خود نوشته: «برای دنیا فقه آموزند» (کمره‌ای، ۲/۲۰۶) و آقای دوانی هم ترجمه کرده‌اند: «احکام دین را برای غیر دین بیاموزند» (مهدی موعود [علیه السلام]، ص ۹۶۴)، از چنین خوانشی نشأت گرفته باشد. در متن کمال‌الدین مَشْکُول و مُعَرَّب دارالحدیث، «تَفَقَّه» آمده، و ترجمه کرده‌اند: «بی آنکه... تفقه در دین داشته باشد» (نگر: پهلوان، ۲/۳۱۳).

ترجمه ما، موافق با قرائت و نظر استاذنا العلامة و شیخنا فی الإجازة، آية الله سیدمحمدرضا حَسینی جلالی - أدامَ اللهُ إجلالَهُ -، است. ایشان «تَفَقَّهَ لِلدِّينِ» را نقطه مقابل «تَفَقَّهَ لِغَيْرِالدِّينِ» و به عبارت دیگر «تَفَقَّهَ لِلدِّينِ» قلم می‌دهند و عبارت را اینگونه می‌خوانند.

والله أعلم و علمه أتمّ و أحکم. <

(۱۷) > «صَبْر» - که (در زبانِ عربی کمتر و در فارسی بیشتر) به سکونِ باء هم تلفظ می‌شود - افسره گیاهی است که خاصیتِ داروئی دارد ولی بغایت تلخ است. در عربی و فارسی آنچه را در اوج تلخی و ناگواری باشد، به «صَبْر» مثل زنند.

نگر: نَزْهَةُ النَّظَرِ، البدری، ص ۴۶۹؛ و: نفثة المصدر، تصحیح یزدگردی، ص ۴۷۶ و ۴۷۷. <

(۱۸) > أبو القاسم أَصْبَغُ بنِ نُباته ي تميمي سلمی حنظلي مجاشعی، مردی ناسک و عابد از

خواصّ یارانِ امیرِ مؤمنان - علیه السّلام - است. وی از «شُرطَةُ الخَمیس» به شمار می‌رود که گروهی خاص از یارانِ امیرِ مؤمنان - علیه السّلام - بوده‌اند و تشکیلاتِ ویژه داشته و وظائفِ مهمّی را بر عهده می‌گرفته‌اند. تشکیلاتِ «شُرطَةُ الخَمیس» در مدّتِ حکومتِ امامِ مجتبی - علیه السّلام - نیز برقرار بوده است.

عضویّت در «شُرطَةُ الخَمیس» افتخاری بزرگ و از منظرِ رجال‌شناسی مدح و تعظیمی مُعْتَنایه است. أصبَح بن نُباته از نامدارانِ «شُرطَةُ الخَمیس» قلمداد شده. دربارهٔ أصبَح بن نُباته، نگر: مختصرالبصائر، تحقیق المظفّر، ص ۱۲۸؛ و: الموسوعة الرّجالیة المیسرة، ۱۳۴/۱.

دربارهٔ «شُرطَةُ الخَمیس» نگر: سماء المقال، ط. قزوینی، ۲۴۵/۲ - ۲۴۷؛ و: دایرةالمعارف تشیّع، ۵۶۰/۹ و ۵۶۱؛ و: معجم مصطلحات الرّجال و الدّرایة، ص ۸۲. < (۱۹) دربارهٔ ضبطِ این سخن در هامشِ طبعِ ۱۱۰ جلدی بحار (۱۹۳/۵۲ و ۱۹۴) اظهارِ نظر شده است. <

(۲۰) > همچنین نگر: مهدی موعود [علیه السّلام]، علی دوانی، ص ۲۵۸؛ و: کتاب الصّافی فی تفسیر القرآن، تحقیق: الحسینیّ الأَمینیّ، ۱۲۹/۳ و ۱۳۰ - که در فهمِ عبارتِ قرآنی بس سودمند و روشنگر است. <

حدیثِ سی و چهارم

زمینه‌چینی برای حضرتِ قائم (عج)

«قالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - :

يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُؤَطِّئُونَ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ»^(۱).

(یعنی:

رسولِ خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود:

مردمانی از مشرق بیرون آیند [/ قیام کنند] که زمینهُ حکومتِ مهدی را فراهم

سازند.)

علامه گنجی شافعی (کشته شده به سال ۶۵۸) پس از نقل این حدیث گفته

است:

«این حدیثی است «حَسَن» و «صَحِيح» که راویانش ثقه و در نقل موردِ اعتماد

هستند»^(۲).

پینوشتها

- (۱) البيان في أخبار صاحب الزّمان <عليه السّلام> گنجی شافعی ۹۹/ و منتخب الأثر ۳۰۴ به نقل از صحیح ابن ماجه ۲/۲۷۰؛ و نیز كنز العمال ح ۳۸۶۵۷ و مجمع الزوائد ۳۱۸/۷.
- (۲) البيان في أخبار صاحب الزّمان <عليه السّلام> ۱۰۰/.
- <این مضمون در روایات شیعه هم هست؛ چنان که در الغیبهی نعمانی از امیر مؤمنان - علیه السّلام - نقل شده است که: شروع کار مهدی از طرف مشرق است. باری، مراد از این مشرق، مشرق کشورهای اسلامی در مقیاس قرنهای اولیه اسلام است که سرزمین خراسان و بخشهای شرقی را - ظاهراً - تا نواحی مرکزی ایران کنونی در بر می گرفته است.
- نگر: خورشید مغرب، ص ۳۲۰.>

حديث سي و پنجم

قُم پیش از ظهورِ حضرتِ قائم (عج)

«عَنِ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّهُ ذَكَرَ كُوفَةَ^(١) وَقَالَ: سَتَخْلُو كُوفَةَ^(٢) مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَيَأْرُزُ^(٣) عَنْهَا الْعِلْمُ كَمَا تَأْرُزُ^(٤) الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا، ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِبِلْدَةِ يُقَالُ لَهَا: قُم، وَتَصِيرُ مَعْدِنًا لِلْعِلْمِ وَالْفَضْلِ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مُسْتَضْعَفٌ فِي الدِّينِ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْحِجَالِ، وَذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قَائِمِنَا، فَيَجْعَلُ اللَّهُ قُمَ وَأَهْلَهُ قَائِمِينَ مَقَامَ الْحُجَّةِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ، فَيَفِيضُ الْعِلْمُ مِنْهُ إِلَى سَائِرِ الْبِلَادِ فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، فَيَتِمُّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ عَلَى الْأَرْضِ لَمْ يَبْلُغْ إِلَيْهِ الدِّينَ وَالْعِلْمَ، ثُمَّ يَظْهَرُ الْقَائِمُ وَيَسِيرُ (يَصِيرُ ظ.) سَبَبًا لِنِقْمَةِ اللَّهِ وَلِسَخَطِهِ عَلَى الْعِبَادِ لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَنْتَقِمُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بَعْدَ انْكَارِهِمْ حُجَّةً.»^(٥)

(یعنی:

از امام صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - منقول است که کوفه را یاد کرد و فرمود: زودا که کوفه از مؤمنان تهی شود و همانسان که مار در سوراخ خود می‌خزد و چنبره می‌زند، دانش از کوفه دامن بکشد و برود؛ آنگاه دانش در شهری پدیدار آید که آن را «قُم» خوانند، و معدنِ دانش و فضل گردد تا آنجا که هیچ‌کس نماند که در زمینهٔ دین زیون داشته‌شده باشد، حتی پردگیانِ خرگاه‌نشین. این حال نزدیک به ظهورِ قائمِ ما است و خداوند قُم و اهلِ آن را قائم‌مقامِ حجت قرار می‌دهد و اگر آن نباشد زمین باشندگانِ خود را به کام اندرمی‌کشد و در زمینِ حجتی نمی‌ماند. پس دانش از قُم به دیگر بلادِ مشرق و مغرب سرازیر می‌گردد، و حجتِ خداوند بر خلق تمام می‌شود تا جائی که اَحَدی بر زمین نمی‌ماند که دین و دانش به او نرسیده باشد. آنگاه قائمِ ظهور می‌کند و مایهٔ انتقامِ خداوند و خشمِ او بر بندگان می‌شود، زیرا خداوند تنها پس از این که بندگان حجتی را انکار کنند، از ایشان انتقام می‌گیرد).

پینوشتها

- (۱) و (۲) >هم در متنِ عربیِ چهل حدیث و هم در طبعِ یکجلدیِ منتخب الأثر، «کوفه» - بدونِ «ال» - آمده است.
- این ضبط، علی الظاهر ناشی از سهو و إهمالِ کاتب است و باید در أصل «الکوفه» بوده باشد. <
- (۳) >هم در طبعِ یکجلدیِ منتخب الأثر و هم در متنِ عربیِ چهل حدیث «یأزر» - به تقدّمِ زاء بر راء - آمده است؛ ولی علی الظاهر راء باید بر زاء مقدّم باشد. فعلهایِ برشکافته از مصدرِ «أزر» و «أروز»، در زبانِ سنّت، آشنا و دارای کاربرد هستند. تفصیل را نگر: الفائق فی غریب الحدیث زَمَخْشَرِي، ۳۳/۱؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، ۵۲/۱؛ و: مجمع البحرین، إعداد: محمود عادل، ۶۳/۱ و ۶۴؛ و: تَرْهَةُ النَّظَرِ البَدْرِي، ص ۲۷ و ۲۸؛ و: مفردات نهج البلاغه ی قُرْشِي، ۳۸/۱.
- همین مادّه و تشبیه، باز هم در أحادیثِ بحثِ غیبت به چشم می‌خورد؛ نگر: کمال الدین و تمام النعمه، ط. جامعه مدرّسین، ۱۴۰۵ هـ. ق، ص ۳۴۹؛ و: پهلوان ۲۶/۲؛ و: کمره‌ای ۱۸/۲؛ و: الغیبه ی نُعمانی، ط. فارسِ حَسُونِ کریم، ص ۱۶۲ و ۱۶۳. <
- (۴) >هم در طبعِ یکجلدیِ منتخب الأثر و هم در متنِ عربیِ چهل حدیث، «تأزر» - به تقدّمِ زاء بر راء - آمده است. <
- (۵) منتخب الأثر / ۴۴۳ به نقل از بحار الأنوار و آن به نقل از تاریخ قم.
- >نیز نگر: طبع جدیدِ منتخب الأثر (سه جلدی)، ۶۱/۳ و ۶۲.
- در کتابِ عصرِ ظُهورِ استادِ علی کورانی (ترجمه عبّاس جلالی، صص ۲۳۷ - ۲۴۶) مباحثی دربارهٔ «قم (دَرِ آستانهٔ ظهور)» مطرح گردیده که اگرچه خواندنی است، باید توجه داشت که سخت با تطبیق و تفسیرِ عصریِ مؤلّف در آمیخته. <

حدیث سی و ششم

حضرت قائم (عج) زمین را از قسط و عدل پُر می‌کند

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - يَقُولُ:
لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ
رَجُلٌ مِنْ وَادِيٍّ فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا؛ وَ كَذَلِكَ سَمِعْتُ
رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - يَقُولُ.»^(۱)

(یعنی:

از عبدالله بن عمر منقول است که گفت: از حسین بن علی - علیهما السلام - شنیدم که می‌گفت:

اگر از دنیا جز یک روز نماند، خداوند - عز و جل - آن روز را چندان دراز کند که مردی از فرزندان من قیام نماید و زمین را همانگونه که از جور و ستم پُر شده است، از دادگری و قسط پُر سازد؛ و من از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم که چنین می‌فرمود).

پینوشتها

- (۱) کمال‌الدین و تمام‌النعمه ۳۱۸/ >؛ بهلوان - با تفاوتِ اندک - : ۵۸۴/۱، و کمره‌ای - با تفاوتِ جزئی - : ۴۳۴/۱ و ۴۳۵ <.
- مضمونِ روایت را أحمد در مُسندش (۹۹/۱) آورده (به نقل از: أحادیث المهدي > علیه السلام < من مُسند أحمد بن حنبل / ۶۲).
- از برای منابع این حدیث در کتابهای عامه، به «مَنْ هُوَ الْمَهْدِيُّ > علیه السلام <؟» (۷۰ - ۸۳) مراجعه فرمائید.

حدیثِ سی و هفتم

حضرتِ قائم (عج) پیشنمازِ حضرتِ عیسی بن

مریم <ع> می‌شود

«عَنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَنَّهُ أَخْبَرَ الْأَئِمَّةَ بِخُرُوجِ الْمَهْدِيِّ، خَاتَمِ الْأَئِمَّةِ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَأَنَّ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَنْزِلُ عَلَيْهِ وَقْتَ خُرُوجِهِ وَظُهُورِهِ وَيُصَلِّي خَلْفَهُ»^(۱).

(یعنی:

از رسولِ خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - منقول است که آن حضرت، امامان را از خروجِ مهدی، خاتمِ امامان، که زمین را - همانگونه که از ظلم و جور پُر شده است - از قسط و عدل پُر می‌سازد، و از این که عیسی - علیه السَّلَام - به هنگامِ خروج و ظُهورِ وی، نزد وی فرود می‌آید و پشتِ سرِ وی نماز می‌گُزارد، خبر داده است.)
صاحبِ عُیُونِ الْمُعْجَزَاتِ گفته: «این خبری است که به واسطه شهرتِ آن، شیعیان و دانشوران و غیرِ دانشوران و سُنیان و خَوَاصِّ و عَوَامِّ و پیران و کودکان، همه بر آن

همداستانند»^(۲).

در حاشیة الفتح المبین، نویسنده گفته است: «در روایتی آمده است که >عیسی - علیه السّلام - < پس از شروع مَهْدی - علیه السّلام - < به نماز، فرود می آید و مَهْدی پس پس می آید تا عیسی - علیه السّلام - پیش افتد، لیک عیسی دستِ خود را میانِ کتفهای آن حضرت می نهد و او را می گوید: پیش باش. پیش از نقلِ این روایت هم آورده است که: فرود آمدنِ او به هنگامِ نمازِ بامداد است و پشتِ سرِ مَهْدی > علیه السّلام - < نماز می گزارَد.» (إلی آخره)^(۳).

بينوتشتها

(١) و (٢) و (٣) متتخب الأثر / ٣١٧؛ و نيز رجوع كنيده: فضائل الخمسة ٤٠١/٣ و ٤٠٢، و: البيان في أخبار صاحب الزمان <عليه السلام> / (١٠٨ - ١١٣)، و: مَنْ هُوَ الْمَهْدِيُّ <عليه السلام>؟ / ١٠٠.

<نيز نگر: حلية الأبرار، ط. مؤسسة المعارف الإسلامية، ٤٧٤/٥ و ٤٨٦ و ٤٨٧ >.

حدیث سی و هشتم

رَجَعَتِ مُؤْمِنَانِ^(۱) در ظهورِ حضرتِ قائم (عج)

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: ذَكَرْنَا الْقَائِمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ مِنْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِنَا يَنْتَظِرُهُ^(۲)؛ فَقَالَ لَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -:

إِذَا قَامَ أَتَى الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ فَيُقَالُ لَهُ: يَا هَذَا! إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُكَ فَإِنْ تَشَأُ^(۳)

أَنْ تُلْحَقَ بِهِ فَالْحَقَّ وَ إِنْ تَشَأُ^(۳) أَنْ تُقِيمَ فِي كِرَامَةِ رَبِّكَ فَأَقِمْ.»^(۴)

(یعنی:

از مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ منقول است که گفت: از قائم - علیه السَّلَام - و از کسانی از دوستانمان [/ همکیشانمان] که درگذشتند و او را انتظار می‌بردند، یاد کردیم. حضرت ابو عبدالله [یعنی: امام صادق] - علیه السَّلَام - به ما فرمود:

هنگامی که او قیام کند، به سراغ مؤمن آیند درگورش و او را گویند: ای فلان! صاحب تو ظهور کرده است؛ پس اگر می‌خواهی که به او ملحق شوی، ملحق شو، و اگر می‌خواهی [همچنان درگور] در کرامت پروردگارت مُقیم باشی، مُقیم باش).

پینوشتها

- (۱) <رَجَعَتْ> از مُعْتَقَدَاتِ مَهْمَّ ما شیعیان و از مُسَلِّمَاتِ مَذْهَبِ مَاسْتِ که أَحَادِيثِ مُتَعَدَّدِ درباره آن داریم.
- از برای أَحَادِيثِ رَجَعَتْ، نمونه را، نگر: بحار الأنوار (ط. ۱۱۰ جلدی)، ۳۹/۵۳ - ۱۴۴؛ و: مختصر البصائر، تحقیق مشتاق المظفر، ۸۷ - ۱۷۰ و ۴۲۹ - ۴۹۸ (بیش از ۱۴۰ حدیث)؛ و: موسوعة أحاديث أهل البيت عليهم السلام، هادی النجفی، ۱۳۶/۴.
- (۲) <در الغیبه ی چاپی «تنتظره» است و همچنین در متن مطبوع چهل حدیث عربی.>
- (۳) <در متن مطبوع چهل حدیث عربی «تشاء» بود؛ موافق بحار الأنوار (ط. ذریاب نجفی) و بعضی منابع دیگر اصلاح کردیم.>
- (۴) الغیبه شیخ ۲۷۶/.
- <نیز نگر: حقّ الیقین، مجلسی، ط. کانون پژوهش، ص ۳۶۳؛ و: مرآة العقول، ۲۰۳/۳؛ و: بحار الأنوار، ط. ذریاب نجفی، ۵۹۷/۲۱، ح ۹۸؛ و: ط. ۱۱۰ جلدی، ۹۲/۵۳؛ و: الايقاظ من ההجعة، تحقیق مشتاق المظفر، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.
- و نیز نگر: نجم الثاقب، ط. مسجد جمکران، ص ۱۵۸؛ و: حلیة الأبرار، ۳۵۲/۵ و ۳۰۱؛ و: کشف الحق، خاتون آبادی، ط. میرصابری، ص ۱۸۹.>

حديث سى و نهم

بيعت با حضرت قائم (عج)

«رَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفَى قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ

- عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُول:

إِذَا أَدِنَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْقَائِمِ فِي الْخُرُوجِ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَدَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ، وَ
نَاشَدَهُمْ بِاللَّهِ، وَ دَعَاهُمْ إِلَى حَقِّهِ، وَ أَنْ يَسِيرَ فِيهِمْ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَ آلِهِ - وَ يَعْمَلَ فِيهِمْ بِعَمَلِهِ، فَيَبْعَثُ اللَّهُ - جَلَّ جَلَالُهُ - جِبْرَائِيلَ حَتَّى يَأْتِيَهُ، فَيَنْزِلُ
عَلَى الْحَاطِمِ يَقُولُ: <إِلَى > ^(١) أَى شَىءٍ تَدْعُو؟ فَيُخْبِرُهُ الْقَائِمُ (عج) فَيَقُولُ
جِبْرَائِيلُ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُكَ ^(٢) ابْسُطْ يَدَكَ!، فَيَمْسَحُ يَدَهُ، وَ قَدْ وَاوَاهُ ثَلَاثُ مِائَةٍ وَ
بَضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا فَيُبَايِعُونَهُ، وَ يُقِيمُ بِمَكَّةَ حَتَّى يَتِمَّ أَصْحَابُهُ عَشْرَةَ آلَافٍ ^(٣) نَفْسٍ، ثُمَّ
يَسِيرُ مِنْهَا إِلَى الْمَدِينَةِ. ^(٤).

(یعنی:

مُفَضَّل بن عُمَر جُعْفَیّ روایت کرد و گفت: از اَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَر بن مُحَمَّد - علیه السلام - شنیدم که می‌گفت:

هنگامی که خدای متعال قائم را اِذْن بیرون‌شدن دهد، بر مَنبَر رَوَد، و مردمان را به سوی خویش فراخواند، و به خداوند سوگندشان دهد، و ایشان را به سوی حَقّ خود و به این که در میان آنان به سنّت رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - رفتار کند و به کردار آن حضرت عمل کند، دعوت نماید. آنگاه خداوند - جَلَّ جَلَالُهُ^(۵) - جِبْرَائِل را برانگیزد تا به سراغ وی آید و بر حَطِیم فرود آید و بگوید: به چه چیز فرا می‌خوانی؟! قائم (عج) او را بیا گاهاند و آنگاه جِبْرَائِل بگوید: من نخستین کسی هستم که با تو بیعت می‌کند، دست بگشا! پس دست بر دست او کشد و سیصد و ده و آند مرد نزد او آمده باشند و با او بیعت کنند، و او به مکه اقامت کند تا یارانش ده‌هزار تن شوند؛ آنگاه از مکه به مدینه رهسپار گردد).

پینوشتها

- (۱) <إلی> را از چاپهای مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام و رسولي محلاتي از الارشاد مفید (ره) افزودیم. <
- (۲) <در متن چاپی الأربعون حدیثا، «بیایعیک» است. <
- (۳) <در متن چاپی الأربعون حدیثا، «ألف» است. <
- (۴) الارشاد / ۳۳۲ >؛ طبع مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام - با اندکی تفاوت - : ۳۸۲/۲ و ۳۸۳؛ طبع رسولي محلاتي - با اندکی تفاوت - : ۵۲۳/۲ و ۵۲۴؛ اعلام‌الوری، تحقیق: علی‌اکبر الغفاری، ص ۴۳۱ (با تفاوت‌هایی چند). <
- (۵) < یعنی: بزرگ است شکوهمندی او. <

حدیثِ چهلَم

حضرتِ مَهْدی (عج) در نهج البلاغه

>أمیرِ مؤمنان علی - علیه السّلام - ، در خطبه‌ای که در آن از رخدادها و پیشآمدهای آینده یاد می‌کند، می‌فرماید: <

«يَعْطِفُ الْهَوَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ، إِذَا عَطَفُوا الْهُدَىٰ عَلَى الْهَوَىٰ، وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ، إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ».

(یعنی:

خواهشِ نَفْسانی را به راهِ هدایت می‌آورد، در هنگامی که هدایت را پیرو خواهشِ نَفْس ساخته‌اند، و رایی را پیرو قرآن می‌سازد، در هنگامی که قرآن را به راهِ رای خود برده‌اند^(۱)).

و از همان خطبه است:

«حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ بَادِيًا نَوَاجِدُهَا، مَمْلُوءَةٌ أَخْلَافُهَا، حُلُومًا

رَضَاعُهَا عَلَقَمًا عَاقِبَتُهَا. أَلَا وَفِي غَدٍ - وَ سَيَأْتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ - يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عَمَّا لَهَا عَلَى مَسَاوِيءِ أَعْمَالِهَا، وَ تُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفَالِيدَ كِبِدِهَا، وَ تُلْقِي إِلَيْهِ سِلْمًا مَقَالِيدِهَا؛ فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيْرَةِ، وَ يُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ»^(۲).
(یعنی:

تا آن که به جنگی سخت گرفتار آئید؛ که [چون شیر درنده] دندان نماید؛ [و چون ماده شتری بقرار به میدان آید] پستانها پر شیر؛ نوشیدنش گوارا و شیرین است، و پایان آن، تلخ چون حنظل.

هان! فردا - فردائی که آبستنِ رخدادهائی است که نمی دانید - فرمانروائی که از جُز آنان^(۳) باشد، کارگزارانشان را از برای کردارهای زشتشان کیفر دهد. زمین از برای او پاره های جگرش را برون افکند^(۴) و کلیدهایش را از راه آشتی به او دهد. پس او شیوه دادگرانه را به شما بنمایاند و مُرده کتاب و سنت را زنده گرداند.

در هامش دستنوشتی از نهج البلاغه که به خطِ حسین بن حسن بن حسین مؤدب، از اعلام نزدیک به روزگار شریفِ رضی جامع نهج البلاغه، است، چنین نوشته شده: «الوالی هو المهدی علیه السلام»^(۵) (یعنی آن فرمانروا [که در متن خطبه مذکورست] همان مهدی - علیه السلام - است).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته: «این اشارت است به امامی که خداوند او را در آخر الزمان می آفریند و او همان کسی است که در اخبار و آثار وعده [ی آمدن] اش داده شده...»^(۶).

>علامه شیخ محمدتقی شوشتری - طاب ثراه - در بهج الصباغه این سخن ابن ابی الحدید را تصحیح کرده، می نویسد:... بل که خداوند آن حضرت را در آخر الزمان ظاهر می فرماید، و این که آن امام، دهمین نسل از فرزندان امیر مؤمنان - علیه السلام - و دوازدهمین تن از ائمه دوازده گانه است، از ضروریات مذهب

إمامیه می‌باشد؛ و چگونه نباشد؟! حال آن که نزد خاصه و عامه از امیر مؤمنان - علیه السلام - به تواتر رسیده است که - در سخنی بلند - به کُمیل فرمود:

اللَّهُمَّ بَلِّغْنِي، لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، أَوْ خَائِفًا مَعْمُورًا، لِيَأْتِيَ حُجُجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتِهِ.^(۷)

و این جُز بر مذهب ما راست نمی‌آید و ابن ابی‌الحدید نیز در گزارش این سخن امیر مؤمنان - علیه السلام - بدان اعتراف کرده...^(۸) <

پینوشتها

- (۱) > منظور از قرآن را به راه رای خود بُردن، تأویل قرآن و حمل آن بر مقتضای آراء و أهواء خویشان است... نگر: شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم البحرانی، ۱۶۹/۳. <
- (۲) خطبة ۱۳۸.
- (۳) > در ترجمه «من غیرها» نوشتیم: «از جز آنان»؛ زیرا - چنان که ابن میثم بحرانی هم گفته است - گویا پیش از این (احتمالاً در بخشی از خطبه که در نهج البلاغه نیامده)، امیر مؤمنان - علیه السلام - از گروهی از صاحبان فرمانروائی و امارت یاد کرده بوده و اینک خاطر نشان می فرماید که فرمانروای مورد نظرش از «آنان» نیست.
- نگر: شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم البحرانی، ۱۷۰/۳ - ۱۷۱.
- برخی از شارحان درباره این که گروه مورد اشارت امیر مؤمنان - علیه السلام - کدام گروه بوده است، گمانه زنی کرده اند.
- علامه شیخ محمدتقی شوشتری، احتمال می دهد صورت کلام مسطور در نهج البلاغه، مُصَحَّف باشد. برای صورت پیشنهادی وی و تفسیر آن، نگر: بهج الصباغة، ۱۹۲/۶ - ۱۹۳. <
- (۴) > مراد از برون آمدن پاره های جگر زمین، خروج خزائن و گنجینه های آن است. نگر: شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم البحرانی، ۱۷۱/۳. <
- (۵) شرح نهج البلاغه، مصورة من نسخة مخطوطة من القرن الخامس محفوظة في مكتبة آية الله المرعشي ۱۱۴/.
- (۶) شرح نهج البلاغه، ۶۰۹/۲ ط. دارالفکر، بیروت؛ و: ۴۰/۹ ط. مصر.

(۷) <در شرح نهج البلاغه، ضمن حکمت ۱۴۷ آمده است.

یعنی: آری، زمین از کسی که از برای خداوند حجّت به پا دارد، تهی نماند؛ خواه پدیدار و شناسا باشد و خواه بیمناک و پنهان. تا حجّت‌ها و نشانه‌های آشکار خداوند از میان نرود.

(نیز نگر: الغیبه نعمانی، ط. فارس حسون کریم، ص ۱۳۶؛ خصوصاً از حیث مدلول‌هائی

که نعمانی - رضوان الله علیه - به آنها توجه می‌دهد؛ و: همچنین: موسوعه المصطفی و العتره

(علیه و علیهم السلام)، الشاکری ۱۶/۲۶۱ - ۲۶۹)؛ و: گفتمان مهدویت: سخنرانیهای گفتمان

سوم، ص ۵۷ و ۵۸ و صص ۸۷ - ۸۹. <

(۸) <نگر: بهج الصباغة، ۱۸۸/۶. >

[نِيَايش]

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عَلَمَاً لِعِبَادِكَ، وَ مَنَارًا فِي
بِلَادِكَ، بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَ افْتَرَضْتَ
طَاعَتَهُ، وَ حَذَرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَ أَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوْامِرِهِ، وَ الْإِتِّهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَ الْأَلَّا
يَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ، وَ لَا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَ عِصْمَةُ اللَّائِذِينَ، وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ
عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ، وَ بَهَاءُ الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لَوْلِيكَ شُكْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ، وَ أَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ، وَ آتِهِ مِنْ
لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا، وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا، وَ أَعِنُّهُ بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ، وَ اشْدُدْ أَرْزَهُ، وَ
قَوِّ عِضْدَهُ، وَ رَاعِهِ بِعَيْنِكَ، وَ أَحْمِهِ بِحِفْظِكَ، وَ انصُرْهُ بِمَلَائِكَتِكَ، وَ امددْهُ بِجُنْدِكَ
الْأَغْلَبِ، وَ أَقِمْ بِهِ كِتَابَكَ وَ حُدُودَكَ وَ شَرَائِعَكَ وَ سُنَنَ رَسُولِكَ - صَلَوَاتِكَ اللَّهُمَّ
عَلَيْهِ وَ آلِهِ -، وَ أَحْيِ بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ، وَ اجْلِبْ بِهِ صَدَاءَ الْجَوْرِ

عَنْ طَرِيقَتِكَ، وَ أَيْنَ بِهِ الضَّرَاءَ مِنْ سَبِيلِكَ، وَ أَزَلْ بِهِ التَّكْبِينَ عَنْ صِرَاطِكَ، وَ
 امْحَقْ بِهِ بُغَاةَ قَصْدِكَ عِوَجًا، وَ أَلِنْ جَانِبَهُ لِأَوْلِيَائِكَ، وَ ابْسُطْ يَدَهُ عَلَى أَعْدَائِكَ، وَ
 هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ تَعَطُّفَهُ وَ تَحَنُّنَهُ، وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ، وَ فِي رِضَاهُ
 سَاعِينَ، وَ إِلَى نُصْرَتِهِ وَ الْمُدَافَعَةِ عَنْهُ مُكْنِفِينَ، وَ إِلَيْكَ وَ إِلَى رَسُولِكَ - صَلَوَاتُكَ
 اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بِذَلِكَ مُتَقَرِّبِينَ...».

[صحیفه سجادیّه <ع / نیایش روز عرفه ۴۷/]

(ترجمه نیایش:

خدایا! تو در هر زمان دینت را با پیشوائی نیرو بخشیده‌ای؛ پس از آن که ریسمان
 او را به ریسمان خود پیوستی و او را دستاویز خشنودی‌ات ساختی و طاعتش را
 واجب گردانیدی و از نافرمانی‌اش بر حذر داشتی و فرمان دادی که به فرمانهایش
 گردن نهاده شود و چون نهی کند دست بازداشته‌آید و پیش‌رونده‌ای بر او پیشی
 نگیرد و دیرآینده‌ای از وی بازپس نماند، آنگاه او را نشانه‌سان از برای بندگانت و
 چونان بلندائی فروغمند در سرزمینهایت برافراشته‌ای؛ که او نگاهدار پناهندگان و
 پناهجای مؤمنان و دستاویز متمسکان و روشنای جهانیان است.

خدایا! ولی خود^(۱) را شکر نواختی که بر او روا داشته‌ای در دل انداز، و ما را نیز
 چنان شُکری در باب او در دل افکن، و او را از نزد خود چیرگی کارآمد ده، و از
 برایش گشایشی آسان فراهم آر، و به استوارترین پشتیبانی‌ات یاری‌اش فرما، و
 پُشتش را استوار دار، و بازویش را نیروبخش، و او را تحت نظر خود بدار، و به
 پاسداری خود حمایتش کن، و با فرشتگانت یاری‌اش نما، و به سپاه پیرومندات
 مددش رسان. کتابت و حدود و شرایعت و سُنَّت‌های پیامبرت را - که خدایا دروذهای
 تو بر او و خاندانش باد! - بدو برپای دار.

آن نشانه‌های دینت را که ستمگران میرانیده‌اند، بدو زنده دار، و زنگارِ انحراف را به واسطه او از طریقتِ خویش بزُدای، و تنگنا و سختی را با او از راهِ خود دور ساز، و آنان را که از راه تو گشته‌اند به وسیله او از میان بردار، و آنان را که راهِ راستِ تو را کُز می‌خواهند ریشه کن فرما. او را با دوستانِ نَرْمَخوی دار، و دستش را بر دشمنانت بگشائی، و رأفت و رحمت و عَطوفت و مهربانی اش را بهره ما کُن، و ما را چنان کُن که شنوا و فرمانبردارش باشیم، و در خُشْنودی اش بکوشیم، و به یاری و پاسداری از او دست یازیم^(۲)، و به تو و به پیامبرت - که خدایا دروهایِ تو بر او و خاندانش باد! - تقرّب جوئیم).

*

این رساله شریفه بر دست نویسنده و مصنف آن، بنده گنهکار، هادی نجفی، به روزِ دوشنبه دهم ذی‌الحجه، عیدِ اَضْحایِ سالِ ۱۴۰۸ ه. ق.، در شهرِ اصفهان فرجام یافت.

حو ترجمه آن نیز به دستِ کمترین خادمِ کتاب و سنت، جویا جهانبخش - عَفِیَ عَنْهُ و عَنِّ وَاَلِدَیْهِ -، به روزِ خجسته ۱۸ ذی‌الحجه ۱۴۲۳ ه. ق.، عیدِ مبارکِ غدیر، به فرجام رسید.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَ آخِرًا وَ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ لَا سِيَّمًا الْمَهْدِيِّ الْمُنْتَظَرِ الْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ.

پینوشتها

- (۱) >برخی گفته‌اند: کنایه از حضرت مَهْدی - علیه السَّلام - است؛ و برخی گفته‌اند: وقتی «ولیی» به طور مطلق به کار رود مُراد آن حضرت می‌باشد. تفصیل را، نگر: طبع جدید مُتَّحَبُّ الْأَثَرِ (سه‌جلدی)، ۲۰۳/۳ (هامش). <
- (۲) >شاید در ترجمه این عبارت اندکی از تطابق و امانت دور افتاده باشیم؛ شاید هم ترجمه ما درست‌تر از برخی ترجمه‌های متداول باشد. به هر روی، شارح واژه‌شناس و ادب‌دانی چون سیدعلیخان - قُدَس سِرُّه - نیز در فهم مقصود بی‌تردید نبوده است. نگر: ریاض السَّالکین، تحقیق: السَّیِّدُ مُحَسَّنُ الْحُسَیْنِیِّ الْأَمِیْنِ، ۴۱۱/۶. <

مهمترین منابع تالیف

- * اثبات الهداة، الشَّيخ مُحَمَّد بن الحسن الحُرّ العاملي.
- * أحاديث المهديّ <عليه السَّلام> من مُسندِ أحمد بن حنبل، السَّيِّد مُحَمَّد جواد الحُسَيْنِي الجلالِي، جماعة المدرِّسين بقم، ١٤٠٩ هـ. ق.
- * الاحتجاج، أبو منصور الطُّبرسي، تعليقات و ملاحظات: السَّيِّد مُحَمَّد باقر الموسويّ الخِراسان، الأعلَمِي، بيروت، ط: ١٤٠٣، ٢ هـ. ق.
- * الاختصاص، الشَّيخ المفيد، صحَّحه و علَّق عليه: علي أكبر الغفَّاري، جماعة المدرِّسين بقم.
- * الإرشاد، الشَّيخ المفيد، دارالكتب الإسلامِي، اصفهان، ١٣٦٤ هـ. ق.
- * إرشاد القلوب، الشَّيخ حسن الدَّيلمِي، منشورات الشَّريف الرِّضِي، قم.
- * أسمى المناقب في تهذيب أسنى المطالب، مُحَمَّد الجزري الدَّمشقي الشَّافعي (ف: ٨٣٣ هـ. ق.)، هَدَّبَه و علَّق عليه: الشَّيخ مُحَمَّد باقر المحمودي، بيروت، ١٤٠٣ هـ. ق.
- * أصلُ الشَّيعة و أصولها، الشَّيخ مُحَمَّد الحسين آل كاشف الغطاء، ط: ١٠، قاهره، ١٣٧٧ هـ. ق.
- * الاعتقادات، الشَّيخ الصِّدوق، ط. سنغِي (با: شرح باب حادي عشر).

- * أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ط: ٢، بيروت.
- * الأمل، السيد المرتضى، مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٣ هـ. ق.
- * بحار الأنوار، العلامة المجلسي، ط. <معروف به <كُمباني و <چاپ > حروفی ایران.
- * بهجة الأمل في شرح زبدة المقال، ملا علي العلياري التبريزي، بنياد فرهنگ إسلامي كوشانپور، ١٤٠٩ هـ. ق.
- * البيان في أخبار صاحب الزمان، الكنجي الشافعي، جماعة المدرسين، قم، ١٤٠٩ هـ. ق.
- > * تاج المواليد ← مجموعة نفيسة <.
- > * تاريخ الأئمة عليهم السلام ← مجموعة نفيسة <.
- * تاريخ علمي واجتماعي اصفهان در دو قرن أخير، سيد مصلح الدين مهدوي، نشر الهداية، ١٣٦٧ هـ. ش.
- * تقريب المعارف، الشيخ تقي الدين أبو الصلاح الحلبي، تحقيق: رضا الأستادي، ١٤٠٤ هـ. ق.
- * تخلص الشافي، الشيخ الطوسي، تحقيق: السيد حسين بحر العلوم، دارالكتب الإسلامية، قم، ١٣٩٤ هـ. ق.
- * الدليل إلى موضوعات الصحيفة السجادية، الشيخ محمد حسين المظفر، جماعة المدرسين، ١٤٠٣ هـ. ق.
- * الذريعة إلى تصانيف الشيعة، الشيخ آغا بزرك الطهراني.
- * رسائل الشريف المرتضى، إعداد: السيد أحمد الحسيني و السيد مهدي الرجائي، ط. دار القرآن الكريم، قم، ١٤٠٥ هـ. ق.
- * شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ط. دار الفكر، بيروت، ١٣٧٣ هـ. ق؛ و: ط. مصر.
- * الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف، علي بن موسى بن طاوس، مطبعة الخيام، ١٤٠٠ هـ. ق.

- * العبقري الحسان، الشيخ على أكبر النّهاوندي.
- * عقائد الإمامية، الشيخ محمدرضا المظفر، المكتبة الإسلامية الكبرى.
- * علم اليقين، الفيض الكاشاني، منشورات بيدار، قم.
- * العمدة، ابن البطريق، جماعة المدرّسين، ١٤٠٧ هـ. ق.
- * عيون أخبار الرضا عليه السلام، الشيخ الصدوق، تحقيق السيد مهدي الّلاجوردي، ١٣٦٣ هـ. ق.
- * الغيبة، الشيخ الطوسي، مكتبة نينوى الحديثة، ١٣٩٨ هـ. ق.
- * الغيبة، النعماني.
- * فرق الشيعة، أبو محمد حسن بن موسى النّوبختي، صحّحه وعلّق عليه: محمّد صادق آل بحر العلوم، المطبعة الحيدريّة، النّجف، ١٣٥٥ هـ. ق.
- * الفصول العشرة في الغيبة، الشيخ المفيد، منشورات دار الكتاب، قم.
- * فضائل الخمسة، السيد مرتضى الحسيني الفيروزآبادي، الأعلمي، بيروت، ط: ٤، ١٤٠٢ هـ. ق.
- * فهرس البحار، الشيخ جواد الاصفهاني الدهسرخي، ١٤٠٣ هـ. ق.
- * قواعد المرام في علم الكلام، ميثم بن عليّ البحراني، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٦ هـ. ق.
- * الكافي، ثقة الإسلام الكليني، دار الكتب الإسلامية، ١٣٧٥ هـ. ق.
- * كشف الحق (أربعين)، مير محمد صادق خاتون آبادي، <پخش از: > بنياد بعثت، ١٣٦١ هـ. ش.
- * كمال الدين و تمام النعمة، الشيخ الصدوق، صحّحه وعلّق عليه: علي أكبر الغفاري، جماعة المدرّسين، قم، ١٤٠٥ هـ. ق.
- * كنز الفوائد، الشيخ محمد بن عليّ الكراچكي، حقّقه وعلّق عليه: الشيخ عبد الله النعمة، دار الذخائر، ١٤١٠ هـ. ق.

- * مجموعة نفيسة من آثار القدماء من علمائنا الإمامية، مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٦ هـ. ق.
- * المحجة فيما نزل في القائم الحجة <عليه السلام>، السيد هاشم البحراني، تحقيق: محمد منير الميلاني، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٣ هـ. ق.
- * مرآة العقول، العلامة المجلسي، تصحيح: السيد هاشم الرسولي، دارالكتب الإسلامية.
- * المقالات والفرق، سعد بن عبد الله الأشعري القمي، صححه و قدّم له و علّق عليه: محمد جواد المشكور، منشورات علمي و فرهنگي، ١٣٦١ هـ. ش.
- * مقدّمه ابن خلدون، عبدالرحمن ابن خلدون المغربي، المطبعة الأزهرية، مصر، ١٣٤٨ هـ. ق.
- * منتخب الأثر في الإمام الثاني عشر <عليه السلام>، الشيخ لطف الله الصافي، ط: ٧.
- * من هو المهدي <عليه السلام>؟، الشيخ أبوطالب التجليل التبريزي، جماعة المدرّسين، قم، ١٤٠٩ هـ. ق.
- * المهدي <عليه السلام>، السيد صدر الدين الصدر، مطبعة عالي، طهران.
- * ميزان الاعتدال في نقد الرجال، الذهبي، ط: ١، مصر، ١٣٢٥ هـ. ق.
- * نجم الثاقب، ميرزا حسين نوري، ط: شيراز، ١٣٤٦.
- * نهج البلاغة، ط: الدكتور صبحي الصالح، بيروت، ١٣٨٧ هـ. ق.
- * نهج البلاغة (مصورة من نسخة من القرن الخامس)، مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٦ هـ. ق.
- * وصول الأخبار إلى أصول الأخبار، الشيخ حسين <بن عبد الصمد> العاملی، تحقيق: السيد عبداللطيف الكوهكمری، مجمع الذخائر الإسلامية، ١٤٠١ هـ. ق.
- * يأتي على الناس زمان من سئل عاش و من سكت مات، السيد محمود الدهسرخي الاصفهاني، قم: ١٤٠٨ هـ. ق.

فهرستِ پاره‌ای از مآخذِ ترجمه

- * اتفاق در مهدی موعود علیه‌السلام، سید علی‌اکبر قرشی، چ: ۵، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰ ه. ش.
- * احادیث و قصص مثوی (تلفیقی از دو کتاب احادیث مثوی و مآخذ قصص و تمثیلات مثوی)، بدیع‌الزمان فروزانفر، ترجمه کامل و تنظیم مجدد: دکتر حسین داودی، تهران: امیرکبیر، چ ۲: ۱۳۸۱ ه. ش.
- * أصل الشیعة و أصولها، الشیخ محمدحسین آل‌کاشف‌الغطاء، تحقیق علاء‌آل‌جعفر، ط: ۱، قم: مؤسسه الإمام علی (علیه‌السلام)، ۱۴۱۵ ه. ق. / ۱۳۷۳ ه. ش.
- * أصول الحديث، الدكتور عبدالهادی الفضلی، بیروت: دارالمؤرخ العربی، ط: ۱، ۱۴۱۴ ه. ق. / ۱۹۹۳ م.
- * الاحتجاج، أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی، تحقیق الشیخ إبراهیم البهادری و الشیخ محمد هادی به، ط: ۱، انتشارات أسوه، ۱۴۱۳ ه. ق.
- * الإرشاد فی معرفة حُجج الله علی العباد، الشیخ المفید، تحقیق و نشر: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لإحياء التراث، ط: ۱، بیروت، ۱۴۱۶ ه. ق.

- * اعلام الوری بأعلام الهدی، امین الإسلام أبو الفضل بن الحسن الطبرسی، صححه و علّق علیه: علی أكبر الغفاری، بیروت: دار المعرفه، ۱۳۹۹ هـ. ق.
- * الزام الناصب فی اثبات الحجّة الغائب (عجل الله فرجه)، الشیخ علی الیزدی الحائری، ۲ ج، ط: ۲ قم: مکتبه الرضی، ۱۴۰۴ هـ. ق. / ۱۳۶۲ هـ. ش.
- * امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام (ترجمه المقنع)، سیّد مرتضی علم الهدی، ترجمه و نشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران، چ: ۲، قم: ۱۳۷۸ هـ. ش.
- * امامت و مهدویت، آیه الله صافی گلپایگانی، ۲ ج، چ: ۵، دفتر انتشارات اسلامی، بهار ۱۳۸۰ هـ. ش.
- * اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، مارتین مکدرموت، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ هـ. ش.
- * انیس الموحّدين (آموزش اصول دین)، ملا محمد مهدی نراقی (ره)، با تعلیقه مرحوم آیه الله قاضی طباطبائی، تصحیح و تدوین: نشر پیام مهدی (عج)، چ: ۱، قم: ۱۳۸۱ هـ. ش.
- * الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الزجعة، الشیخ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، تحقیق مشتاق المظفر، قم: دلیل ما، ط: ۱، ۱۳۸۰ هـ. ش. / ۱۴۲۲ هـ. ق.
- * البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان [علیه السلام]، علاء الدین علی بن حسام الدین الشهری بالمتقی الهندی، حقه و علّق علیه: علی أكبر الغفاری، منشورات شركة الرضوانی، طهران، ۱۳۹۹ هـ. ق.
- * بیست مجلس پیرامون عهدنامه مالک اشتر، رضا استادی، چ: ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۹ هـ. ش.
- * بیست و پنج رساله فارسی، علامه مولی محمدباقر مجلسی، تحقیق سیّد مهدی رجائی، زیر نظر سیّد محمود مرعشی، ط: ۱، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی (قدس سره)، ۱۴۱۲ هـ. ق.

- * پژوهش و حوزه (فصلنامه اطلاع‌رسانی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۷، پائیز ۱۳۸۰ ه. ش.
- * پژوهشی در علم الحدیث، دکتر نادعلی عاشوری تلوکی، ج: ۱، انتشارات گویا، ۱۳۷۷ ه. ش.
- * تاریخ حدیث، کاظم مدیرشانه‌چی، ج: ۱، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۷ ه. ش.
- * تبصرة الولی فیمن رأى القائم المهدی علیه السلام، العلامة السید هاشم البحرانی، تحقیق و نشر: مؤسسه المعارف اسلامیة، ط: ۱، قم، ۱۴۱۱ ه. ق.
- * تحقیقات اسلامی (مجله علمی - ترویجی)، سال سیزدهم، شماره ۱ و ۲.
- * ثرائف السنّة الثامنة، العددان الثالث و الرابع (۳۲ و ۳۳)، رجب - ذوالحجّة ۱۴۱۳ ه. ق.
- * ترجمان وحی (نشریه تخصصی مرکز ترجمه قرآن مجید به زبانهای خارجی)، سال ۵، ش ۱ (پیاپی: ۹)، شهریورماه ۱۳۸۰ ه. ش.
- * تفسیر نورالثقلین، الحویزی، قم.
- * تنزیه الانبیاء و الأئمة علیهم السلام، الشریف المرتضی علم‌الهدی، تحقیق: فارس حسن کریم، ط: ۱، قم: بوستان کتاب قم، ۱۴۲۲ ه. ق. / ۱۳۸۰ ه. ش.
- * جابر بن عبدالله الأنصاری: حياته و مسنده، حسین الوائقی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ط: ۱، ۱۴۲۰ ه. ق. / ۱۳۷۸ ه. ش.
- * جامع الأخبار أو معارج اليقين في أصول الدين، الشيخ محمد بن محمد السبزواری، تحقیق: علاء آل جعفر، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، قم، ط: ۱، ۱۴۱۴ ه. ق.
- * جوامع الجامع، أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، تحقیق أبوالقاسم گرجی، تهران: دانشگاه تهران و «سمت»، ۱۳۷۷ ه. ش.

- * الجواهر السنّية في الأحاديث القدسيّة، محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسين الحرّ العاملي، ط: ١، ١٤٠٢ هـ. ق. / ١٩٨٢ م. (افستِ نشرِ يس).
- * جهاد الإمام السّجّاد عليه السّلام، السيّد محمّد رضا الحسينيّ الجلاليّ، قم: دار الحديث، ١٤١٨ هـ. ق.
- * حقيقة الجفّر عند الشيعة، أكرم بركات العاملي، ط: ٢، بيروت: دار الصّفوة، ١٤٢٠ هـ. ق. / ١٩٩٩ م.
- * حلية الأبرار في أحوال محمّد وآله الأطهار عليهم السّلام، السيّد هاشم البحرانيّ، ج ٥، تحقيق غلام رضا مولانا البروجرديّ، مؤسّسة المعارف الإسلاميّة، ط: ١، ١٤١٥ هـ. ق.
- * حيات فكري و سياسي إمامان شيعه عليهم السّلام، رسول جعفریان، ج: ٤، قم: انتشارات أنصاريان، ١٣٨٠ هـ. ق.
- * خاندان وحى [عليهم السّلام]، سيّد عليّ أكبر قرشي، ج: ٥، تهران: دار الكتب الإسلاميّة، زمستان ١٣٨٠ هـ. ش.
- * الخرائج والجرائح، قطب الدّين الرّاوندي، ج ٣، تحقيق و نشر مؤسّسة الإمام المهديّ (عليه السّلام)، بإشراف السيّد محمّد باقر الأبطحيّ الاصفهانيّ، ط: ١، قم، ١٤٠٩ هـ. ق.
- * خضر و موسى (ع) در فرهنگ إسلامي، قدرت الله مرادي، ج: ١، تهران: أميركبير، ١٣٨٠ هـ. ش.
- * الخصال، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ، مقدّمه و ترجمه و تصحيح: سيّد أحمد فهرّي زنجاني، انتشارات علميّه إسلاميّه، بي تا.
- * خورشيد مغرب، محمّد رضا حكيمي، دفتر نشر فرهنگ إسلامي، ج: ٢٢، تهران، ١٣٨٠ هـ. ش.
- * دائرة المعارف تشييع، زير نظر أحمد صدر حاج سيّد جوادى و ... ، ٩ ج، تهران: نشر شهيد سعيد محبّي.

- * دائرة المعارفِ فارسی، به سرپرستی غلامحسینِ مُصاحب، ۳ ج، تهران: امیرکبیر (کتابهایِ جیبی)، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- * در انتظار ققنوس (کاوشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی‌باوری)، سید ثامر هاشم العمیدی، ترجمه و تحقیق: مهدیِ علیزاده، چ: ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشیِ امام خمینی (قدس سرّه)، ۱۳۷۹ هـ. ش.
- * درایه فارسی (هدیه‌المحصلین)، حاج شیخ علی‌اکبرِ مُرّوجِ الإسلام، ۱۳۳۸ هـ. ش.
- * رجال النجاشی، الشَّیخ أبو العباس أحمد بن علی النجاشی، تحقیق: الحجَّة السَّیِّد موسی الشُّبَّیری الزَّنْجانی، مؤسسه النُّشر الإسلامی، ط: ۶، قم، ۱۴۱۸ هـ. ق.
- * رسائل و مسائل، ملاً أحمدِ نراقی (ره)، به کوششِ رضا استادی، ج ۲، چ: ۱، قم: کنگره بزرگداشتِ ملاً مهدی و ملاً أحمدِ نراقی، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- * رَوْضُ الْجَنانِ وَ رَوْحُ الْجَنانِ فی تفسیر القرآن، حُسَین بن علی بن محمَّد بن أحمد الخُزاعی النِّشابوری (مشهور به: أبو الفتوحِ رازی)، به کوشش و تصحیح: دکتر محمَّد جعفرِ یاحقی (و) دکتر محمَّد مهدیِ ناصح، مشهد: بنیادِ پژوهشهایِ اسلامیِ آستانِ قدسِ رضوی (ع)، ۲۰ ج، چ: ۲، ۱۳۷۸ هـ. ش.
- * سفینه البحار، الشَّیخ عبَّاس القُمی، دارالأسوة، ط: ۱، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- * سَمَاءُ المَقالِ فی عِلْمِ الرِّجالِ، أبو الهُدی الکلباسی، تحقیق السَّیِّد محمَّد الحُسَینی القزوینی، قم: مؤسسه ولیّ العصر علیه السَّلام للدراساتِ الإسلامیة، ۲ ج، ط: ۱، ۱۴۱۹ هـ. ق.
- * شرح حدیثِ عرضِ دینِ حضرتِ عبدالعظیمِ حَسَنی (علیه السَّلام)، آیه‌الله حاج شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی، قم: مؤسسه انتشاراتِ حضرتِ معصومه (علیها السَّلام)، چ: ۱، خرداد ۱۳۷۶ هـ. ش.
- * شَح و ترجمه احتجاجِ طبرسی، نظام‌الدینِ أحمدِ غفَّاریِ مازندرانی، تصحیح: پاكْتچی، تهران: کتابفروشیِ مُرتَضوی.

- * شناختِ امام، راهِ رهائی از مرگِ جاهلی، مهدیِ فقیهِ ایمانی، چ: ۱ (ویراستِ دوم)، عطرِ عترت، ۱۳۸۱ ه. ش.
- * الطَّلِیعة من شعراءِ الشَّیعة، الشَّیخ محمد السَّماوی، تحقیق کامل سلمان الجبوری، ۲ ج، بیروت: دارالمؤرِّخ العربی، ط: ۱، ۱۴۲۲ ه. ق.
- * عصرِ ظهور، علی کورانی، ترجمهٔ عباس جلالی، تهران: شرکت چاپ و نشرِ بین‌المللی سازمان تبلیغات اسلامی، چ: ۴، بهار ۱۳۸۰ ه. ش.
- * عَقْدُ الدُّرَرِ فی أخبارِ المُنتَظَرِ [علیه‌السلام]، یوسف بن یحیی بن علی بن عبدالعزیز المَقْدِسی الشَّافعی السَّلَمی، تحقیق: الدَّکتور عبدالفتاح محمد الحلو، ط: ۱، مکتبه عالم الفکره، قاهره، ۱۳۹۹ ه. ق.
- * علاقة التَّجْرِید، محمد اشرف عَلَوِی عامِلی، تصحیح و تحقیق: حامد ناجی اصفهانی، ۲ ج، چ: ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ه. ش.
- * علم حدیث و نقش آن در شناخت و تهذیب حدیث، زین العابدین قُربانی، چ: ۲، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۷۶ ه. ش.
- * عمدة القاری (شرح صحیح البخاری)، بدرالدین أبو محمد محمود بن أحمد العینی، بیروت: دار احیاء التراث العربی و مؤسسه التَّاریخ العربی (افست از روی چاپِ إدارة الطباعة المنیریة).
- * عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، ترجمهٔ حمیدرضا مُستفید و علی اکبر غفَّاری، ۲ ج، چ: ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۸۰ ه. ش.
- * الغیبة، الشَّیخ أبو عبد الله محمد بن إبراهیم بن جعفر الکاتب المعروف بابن أبي زینب النعمانی، تحقیق: فارس حَسُون کریم، ط: ۱، قم: أنوار الهدی، ۱۴۲۲ ه. ق.

* الغيبة، شیخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: الشيخ عبداللّه الطهرانی و الشيخ علی أحمد ناصح، ط: ۱، قم المقدّسة: مؤسّسة المعارف الإسلاميّة، ۱۴۱۱ هـ. ق.

* الفائق فی غرب الحديث، جارالله محمود الزمخشري، تحقیق: علی محمد البجاوی (و) محمد أبو الفضل إبراهيم، ۴ ج، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ هـ. ق. / ۱۹۹۳ م.
* فرهنگ ائمه مسلمانان، ر. پ. آ. دزی، ترجمه حسینعلی هروی، چ: ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ هـ. ش.

* فرهنگ علم کلام، أحمد خاتمی، چ: ۱، تهران: انتشارات صبا، ۱۳۷۰ هـ. ش.
* فضائل الخمسة من الصّاح السّنة، العلامة السّید مُرتضى الحُسینی الفيروزآبادی، بیروت: مؤسّسة الأعلمی للمطبوعات، ط: ۴، ۱۴۰۲ هـ. ق. / ۱۹۸۲ م.
* كشف الخفاء و مزيل الالباس، إسماعيل بن محمد العجلوني الجراحي، ۲ ج، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

* كشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد، العلامة الحلّي، صحّحه و قدّم له و علّق عليه: الشّیخ حسن حسن زاده الأملي، ط: ۹، قم: مؤسّسة النّشر الإسلامیّ التابعة لجماعة المدرّسين بقم المشرفّة، ۱۴۲۲ هـ. ق.

* كفاية الأثر فی النّص علی الأئمة الاثني عشر عليهم السلام، أبو القاسم علی بن محمد بن علی الخزّاز القمّي الرّازی، حقّقه: السّید عبداللطيف الحُسینی الكوه كمری الخوئی، قم: انتشارات بيدار، ۱۴۰۱ هـ. ق.

* كمال الدّین و تمام النّعمة، شیخ صدوق، ترجمه منصور پهلوان، ۲ ج، چ: ۱، قم: سازمان چاپ و نشر دار الحديث، ۱۳۸۰ هـ. ش.

(از این منبع معمولاً به اختصار و به عنوان پهلوان یاد کرده‌ایم).

* كمال الدّین و تمام النّعمة، شیخ صدوق، ترجمه آية الله شیخ محمدباقر كمره‌ای، ۲ ج،

- چ: ۳، تهران: انتشاراتِ اسلامیّه، پائیز ۱۳۷۷ هـ. ش.
- (از این منبع غالباً به اختصار و به عنوانِ کمره‌ای یاد کرده‌ایم).
- * گزیده کفایة المهتدی، سید محمد میرلوحی اصفهانی، تصحیح و گزینش: گروه احیاء تراث فرهنگی، چ: ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ هـ. ش.
- * لسان التزیل، به اهتمام مهدی محقق، چ: ۲، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ هـ. ش.
- * اللوامع الإلهیة فی المباحث الکلامیة، جمال الدین مقداد بن عبدالله الأسدی السیوری الحلی، تحقیق آیه الله الشّهد السید محمد علی القاضی الطباطبائی، ط: ۲، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیة قم، ۱۴۲۲ هـ. ق. / ۱۳۸۰ هـ. ش.
- * مُتَشَابِه الْقُرْآن وَ مُخْتَلَفُه، محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی، تحقیق حسن المصطفوی، ط: ۳، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- * مثنوی، جلال الدین محمد بلخی، به کوشش دکتر محمد استعلامی، ج: ۵، چ: ۱، تهران: انتشارات زوّار، ۱۳۷۰ هـ. ش.
- * مثنوی طاقدیس، ملا احمد نراقی، به اهتمام حسن نراقی، چ: ۳، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲ هـ. ش.
- * المَجَازَاتِ النَّبَوِیَّة، محمد بن حسین الشّریف الرّضی، تصحیح مهدی هوشمند، ط: ۱، قم: دارالحديث، ۱۴۲۲ هـ. ق. / ۱۳۸۰ هـ. ش.
- * المختار من کلمات الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، الشيخ محمد العروى، قم: ۱۴۱۴ هـ. ق.
- * مختصر البصائر، الشيخ عز الدين الحسن بن سليمان الحلي، تحقیق مشتاق المظفر، ط:

- ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدّرسین، ۱۴۲۱ هـ. ق.
- * مرزبان وحی و خرد: یادنامه مرحوم علامه سیدمحمدحسین طباطبائی قدس سره، تهیّه و نشر: مؤسسه بوستان کتاب قم، چ: ۱، ۱۳۸۱ هـ. ش.
- * مستدرک الوسائل، الحاج میرزا حسین الثوری، تحقیق مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم.
- * مُسندُ فاطمة الزهراء سلام الله عليها، السیدحسین شیخ الإسلامی، قم: مرکز انتشاراتِ دفتر تبلیغاتِ اسلامی حوزه علمیه قم، ط: ۱، ۱۴۱۹ هـ. ق. / ۱۳۷۷ هـ. ش.
- * مشارق أنوار اليقين في حقائق أسرار أمير المؤمنين (عليه السلام)، الحافظ رجب بن محمد بن رجب البرسي الحلّي، تحقيق السيد جمال السيد عبدالغفار أشرف المازندراني، قم: انتشارات الشريف الرضي، ط: ۱، ۱۳۸۰ هـ. ش. / ۱۴۲۲ هـ. ق.
- * المصطلحات الإسلامية، العلامة السيد مرتضى العسكري، جمع و تنظيم: السيد سليم الحسني، ط: ۱، كلية أصول الدين، ۱۴۱۸ هـ. ق. / ۱۹۹۸ م.
- * معالم العلماء، الحافظ محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني، المطبعة الحيدرية، نجف، ۱۳۸۰ هـ. ق.
- * معجم التراث الكلامي، اللجنة العلمية في مؤسسة الإمام الصادق (عليه السلام)، إشراف: جعفر السبحاني، قم: مؤسسة الإمام الصادق (عليه السلام)، ۱۴۲۲ هـ. ق. / ۱۳۸۰ هـ. ق.
- * مفردات نهج البلاغه، سيد علي أكبر قرشي، ۲ ج، نشر قبله، تهران.
- * مُنتخبُ الأثر في الإمام الثاني عشر عليه السلام، لطف الله الصافي الكلبايگاني، ۳ ج، ط: ۱، ۱۴۲۲ هـ. ق.
- * موسوعة الإمام المهدي (عليه السلام)، ربّتها و قدّم لها: مهدي الفقيه إيماني، ج ۱، ط: ۱، اصفهان: مكتبة الإمام أميرالمؤمنين علي (عليه السلام)، ۱۴۰۱ هـ. ق.

- * الموسوعة الرجالية الميسرة، مؤسسة الإمام الصادق (عليه السلام)، ۲ ج، ط: ۱، قم، ۱۴۱۹ هـ. ق.
- * موسوعة المصطفى و العثرة (عليه و عليهم السلام)، حسين الشاكري، ج ۱۶ و ۱۷، ط: ۱، قم: نشر الهادي، ۱۴۲۰ و ۱۴۲۱ هـ. ق.
- * موسوعة كلمات الإمام الجواد عليه السلام، لجنة الحديث في معهد باقر العلوم (عليه السلام)، قم: سازمان تبليغات إسلامي، انتشارات نور السجاد، ط: ۱، ۱۳۸۰ هـ. ش. / ۱۴۲۲ هـ. ق.
- * مهدي منتظر [عليه السلام] در اندیشه إسلامي، سيد ثامر هاشم العميدي، ترجمه محمدباقر محبوب القلوب، ج: ۱، قم: انتشارات مسجد مقدس جمكران، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- * مهدي موعود [عليه السلام] (ترجمه جلد سيزدهم بحار الأنوار)، علامه مجلسي، ترجمه علي دواني، ج ۲۸، تهران: دارالكتب الإسلامية، ۱۳۷۸ هـ. ش.
- * نامه دانشوران ناصري (در شرح حال ششصدتن از دانشمندان نامي)، نوشته جمعي از فضلاء و دانشمندان دوره قاجار، ج: ۲، قم: مؤسسه مطبوعاتي دارالفكر.
- * نجات بخشي در آديان، محمدتقي راشد محصل، ج: ۲، تهران: پژوهشگاه علوم إنساني و مطالعات فرهنگي، ۱۳۸۱ هـ. ش.
- * نجم الثاقب، حاج ميرزا حسين نوري (ره)، ج: ۴، قم: انتشارات مسجد مقدس جمكران، بهار ۱۳۸۰ هـ. ش.
- * نزهة النظر في غريب النهج و الأثر، عادل عبدالرحمن البدری، ط: ۱، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۲۰ هـ. ق. / ۱۳۷۸ هـ. ش.
- * نظرات في تراث الشيخ المفيد، السيد محمدرضا الحسيني الجاللي، ط: ۱، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ هـ. ق. / ۱۳۷۲ هـ. ش.

- * فَتْنَةُ الْمَصْدُور، شهاب‌الدین محمد خُرَنْدِزِي زَيْدَرِي نَسَوِي، تصحيح و توضيح دكتور أميرحسن يزدگردی، چ: ۳، تهران: توس، ۱۳۸۱ ه. ش.
- * النُّوَادِر، السَّيِّدُ الإِمَامُ ضِيَاءُ الدِّينِ أَبُو الرِّضَا فَضْلُ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ الْحَسَنِيِّ الرَّائِدِيِّ، تحقيق سعيدرضا علي عسكري، ط: ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۷ ه. ش.
- * نهج‌البلاغه، با ترجمه دكتور سيدجعفر شهیدی، چ: ۳، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش.
- * وسائل‌الشیعة، الشیخ محمدبن الحسن الحُرَّ العاملي، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم.
- * یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج)، علیرضا رجالی تهران، چ: ۸، قم: انتشارات نبوغ، ۱۳۸۰ ه. ش.
- * يَنَائِعُ الْمَوَدَّةِ لِذَوِي الْقُرْبَى، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي، تحقيق سيد علي جمال أشرف الحسيني، ط: ۲، قم: دارالأسوة، ۴ ج، ۱۴۱۶ ه. ق. / ۱۳۷۵ ه. ش.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ،
وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.